بسم الله الرحمن الرحیم


این رساله شریفه منتخب الرسائل

که مطابق است با فتاوی حضرت حجة
الاسلام والمسلمین اعلم العلماء والمجتهدین
آیة الله تعالی فی العالمین فقیه اهل بیت العصمة
علیهم السلام ملاذ الشیعة ومحی الشریعة
آقای آقا سید ابو الحسن الموسوی
الاصفهانی ادام الله ظله علی رؤس
الانام وحفظ به شریعة
جده سید الانام
آمین

(طبعت بمطبعة «الحیدریه» فی النجف الاشرف
(اصاحبها الحاج شیخ محمد صادق واخیه الشیخ
(محمد ابراهیم حفظهما الله تعالی ۱۳۳۴







بسم الله الرحمن الرحیم

رسالهٔ شریفه منتخب الرسائل مطابق است
بافتاوی حضرت حجة الاسلام والمسلمین رئیس الملة والدین
اعلم العلماء والمجتهدین آیة الله تعالی فی العالمین فقیه اهل
بیت العصمة علیهم السلام ملاذ الشیعة ومحیی
الشریعة آقای آقا سید ابوالحسن الموسوی
الاصبهانی ادام الله ظله علی
رؤس الخاص والعام
وحفظ به شریعة جده
سید الانام آمین

طبعت بمطبعة «الحیدریه» فی النجف الاشرف
لصاحبها الحاج شیخ محمد صادق واخیه الشیخ محمد
ابراهیم حفظهما الله تعالی فی شهر صفر المظفر
سنة ١٣٤٣ هجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله صحیح است
ابوالحسن الموسوی الاصفهانی
عفی عنه

رسالهٔ شریفهٔ منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین امناء الله « وبعد » این مختصریست دراحکام عبادات ومعاملات ومواریث که غالباً ابتلاء عامهٔ ناس میباشد وآن مشتمل است برسه منهج

« منهج اوّل » دراحکام عبادات است ودران چند مطلب است وقبل ازشروع دران باید دانست که اصل وجوب تقلید درحق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی ازابداند وبراحدی مخفی نیست که اگر اجتهاد برتمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل می شود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی ازخلق مستلزم تکلیف مالایطاق ونسبت ببعضی موجب عسر اکید وحرج شدید است وحال آنکه خداوند جل شأنه سختی را ازاین امت

مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط درحق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلیداست ومناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود درچند مسئله « مسئلة » بدانکه شخص مکلف یامجتهداست یعنی صاحب قوّهٔ استنباط احکام شرعیه ازمدارک مقررهٔ آنها یاصاحب قوّهٔ مزبوره نیست چه عامی محض باشد یامشتغل که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود والا باید تقلید کند یا احتیاط وبرای مجتهد هم جایز است درعمل خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد درآن مسئله یانه واگر دربعض مسائل قوّهٔ استنباط داشته باشد که اورا متجزی می گویند میتواند درخصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودرانچه قوّه ندارد حال او حال غیر مجتهداست که باید عمل کند بتقلید یاباحتیاط « مسئلة » بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه درشبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یانباشد « مسئلة » بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که کاهی احتیاط مقتضی فعل عمل است مثل آنکه حکم عملی مردد باشد ما بین وجوب وغیر حرمت از استحباب یا اباحه یا کراهت پس دراین صورت مقتضای احتیاط آوردن آن عمل است وکاهی احتیاط مقتضی

ترك است مثل انکه عمل مردد باشد مابین حرام وغیر واجب
وکاهی احتیاط مقتضی جمع است مثل انکه نداند نماز را قصر باید
بخواند یا تمام پس باید جمع کند بین هردو وکاهی مقتضی تکرار
است مثل انکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید
یك مرتبه عمل را باان امر بجا اورد و یکمرتبه بدون ان
(مسئلة) در مواردی که احتیاط ممکن نیست. معین است
اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یا حرمت ان
یا شرطیت چیزی و مانعیت ان در عملی که قابل تکرار نیست
ومثل مالیکه مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون یا بین
صغیر ومجنون ونحو انها (مسئلة) بدانکه تمیز دادن عامی موارد
احتیاط را دربسیاری مقامات در نهایت صعوبة است زیرا
که کاهی مختلف میشود باختلاف حالات و کیفیات مثل جواز
وضوء وغسل باب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است
وبحسب ظاهر احوط ترك انست لکن این در وقتی است که
آب دیکری که خالی از نقص باشد داشته باشد اما اکر آب
او منحصر باشد بان وخاك تیمم هم نداشته باشد احوط وضوء
کرفتن بهمان آب است چنانچه هرکاه خاك هم داشته باشد

احوط جمع مابین وضوء بان آب وتیمم است وهمچنین احتیاط ازجهتی
معارض میشود باحتیاط ازجهة دیگر مثل انکه در شك باینکه
تسبیحات اربعه راسه مرتبه باید گفت یا یك دفعه کافیست که احتیاط
در سه مرتبة گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد
سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج
وقت احتیاطین تعارض میکنند وترجیح احد احتیاطین برای عامی
میسر نیست بلکه مشقت معرفت موارد احتیاط کمتر از زحمت
اجتهاد نیست لذا متعین است براو در امثال این موارد تقلید کند
(مسئلة) بدانکه بعضی کفته اند تقلید عبارت است از عمل کردن
بقول مجتهد وبدون عمل محقق نمیشود لکن اقوی ان است تقلیدیکه
مصحح عمل است عبارت است از التزام بفتوای مجتهد وانرا حکم
خود دانستن وعقد قلبی براینکه حکم الله فعلی در بارهٔ او همانست
باالتزام بعمل برطبق ان پس تقلید مقدمهٔ عمل است وعمل خارجی
معتبر در تحقق ان نیست اگرچه مقصود اصلی از ایجاب ان عملست
چنانچه اجتهاد نیز چنین است یعنی عمل خارج از ان است والتزام
مزبور که معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باین که فتوای مجتهد را
در خصوص مسئله مفصلاً بداند وملتزم شود کفایة ان در تحقق

تقلید معلوم است و امّا التزام اجمالی باینکه ملتزم بانچه فتوای مجتهد
است در خصوص فلان مسئله با انکه هنوز یاد نگرفته است یا گرفتن
رساله بام ملتزم شدن عمل بانچه در ان است از فتاوی پس ایا کافیست
یا نه پس اظهر کفایة ان است بلی مجرّد یاد گرفتن فتوای مجتهد
بدون التزام بعمل بان یا گرفتن رساله بدون التزام بان یا گفتن انکه
من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست و امّا در مسئله جواز بقآء بر تقلید
میت و مسئله عدم جواز عدول از تقلید حی بحی التزام مزبور بدون
عمل کافی نیست پس اگر اخذ مسئله و التزام بعمل بان کرده بدون عمل
جائز است عدول بحی دیگر و بعد از موت مجتهد جائز نیست عمل
بقول او ﴿ مسئلة ﴾ طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح است پس اگر
قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه در حال
حیوة او میتواند عدول بدیگری کند قبل از بلوغ یا بعد از ان در جائیکه
مقلد بالغ نمی تواند عدول کند «مسئلة» مجتهدی که تقلید او را میتوان
کرد باید جامع الشرایط باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع
باو بطریق خصوص یا عموم و اذن بطریق خصوص در زمان غیبة
کبری نیست لکن اذن عموم موجود است چنانچه در توقیع
مبارک فرموده و امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة

احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و در احادیث دیگر
فرموده اند الرّاد علیه کالرّاد علینا و الرّاد علینا کالرّاد علی الله تعالی و هو
علی حدّ الشرک بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول
است که فرموده اند و امّا من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظاً لدینه مخالفا
علی هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلدوه (مسئلة) اقوی
جواز بقآء بر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتدآء تقلید میت نماید
﴿ مسئلة ﴾ هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد حی جایز
نیست دوباره عود بتقلید میت و همچنین جایز نیست عدول از تقلید
مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتی که دوّمی اعلم باشد (مسئلة)
تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط و هرگاه اعلم را نشناسد
واجب است فحص کند تا پیدا کند و مرجع در تعیین او اهل خبره
و استنباط میباشند و مراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران
بهتر باشد باینکه مدارک مسئله را بهتر بداند ﴿ مسئلة ﴾ معتبر
است در مجتهد برای صحة تقلید کردن از او چند چیز (اوّل) بلوغ
(دوّم) عقل (سوّم) ذکوریّت (چهارم) اثنی عشری بودن
(پنجم) عدالة (ششم) طهارت مولد (هفتم) حفظ او از متعارف
کمتر نباشد «هشتم» اجتهاد «نهم» حیوة پس ابتداء تقلید میت

نمیتواند نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جایز است بعد
از مردن او بر تقلید او باقی بماند اگر چه احوط رجوع بحی است
(مسئلة) ثابت می شود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیاع
وبشهادت عدلین و همچنین اعلمیت بلی کفایة می کند مطلق مظنه
باعلمیت هرگاه متمکن از علم نباشد بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز
دادن اعلم مابین چند نفر ویکی از انها محتمل الأعلمیة باشد بان معنی
که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است در این صورت
معین است تقلید او ۰ مسئلة ۰ هرگاه مقلد فتوای مجتهدش را در همهٔ احکام
نمیداند امّا یقین دارد بانکه عملیکه میکند اجزاء وشرایطش را
بجامیاورد و منافیات ان را ترك میکند اقوی صحة ان عمل است اگر
چه احوط اعادهٔ آن است (مسئلة) احتیاط مطلق را جایز است
رجوع بغیر نماید بامراعات الاعلم فالاعلم و بهتر عمل باحتیاط است
و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است ومستحبی بودن احتیاط معلوم
میشود بانکه قبل از ان یا بعد از ان فتوی داده باشد وبگوید لکن
احوط کذا یا احوط واولی کذا والا احتیاط مطلق است

مطلب اوّل

در طهارت است وان یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث

یا باب است یا بخاك وطهارت با آب وضوء وغسل است وطهارت
بخاك تیمم است وبرای نماز وامثال ان کاهی وضوء کافی است واحتیاج
بغسل وتیمم نیست وکاهی غسل تنها کافیست وکاهی وضوء وغسل
هردو لازم است وکاهی وضوء وتیمم وکاه غسل وتیمم باید بجا آورد
وکاهی محتاج بهیچ کدام نیست امّا جائی که وضوء تنها کافیست
پس وقتی است که میخواهد نماز ونحو ان بجا آورد وموجبات غسل
برای او رو نداده ومانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که می اید وهنوز
وضوء نگرفته یا گرفته ویکی از مبطلات ان باطل شده اما جائیکه
غسل تنها کافیست پس برای کسی است که جنب باشد ومانعی از
غسل کردن نداشته باشد امّا جائیکه غسل و وضوء هردو لازم
است پس جائیستکه موجبات غسل غیر از جنابت برای او رودهد ومانعی
از استعمال آب نداشته باشد ودراین صورت غسل و وضوء هردو
لازم است و بهتر این است اوّل وضوء بگیرد بعد غسل کند امّا جائیکه
وضوء وتیمم هردو لازم می شود پس وقتی است که موجبات غسل
غیر جنابت برای او رو داده ومانع از غسل دارد وبتواند وضوء بگیرد
پس وضوء بگیرد وتیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از
وضوء گرفتن هم مانع دارد دو تیمم کند یکی بدل از وضوء ودیگری بدل

از غسل امّا جائیکه تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضوء
تنها رو دهد و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل ان خواهد آمد
چنانچه اگر جنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفاء نماید
بیك تیمم بدل از غسل بلی اگر در این صورت تیمم بجا آورد و نماز
کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامی که مانع از غسل او باقی است
برای نمازهای بعد اقوی ان است که وضوء تنها کافیست اگرچه
احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم و وضوء است
و در صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم بقصد مافی الذمة نماید
و احوط از ان دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل
امّا جائیکه نه غسل لازم است و نه وضوء و نه تیمم پس برای نماز میت
است و تفصیل احکام انها در چند مقصد ذکر میشود

﴿ مقصد اوّل ﴾

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است
(اوّل) شستن روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول
و انچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض «دوّم»
شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان «سیم» مسح پیش سر
بارطوبة کف دست از تری آب وضوء بقدری که مسمّای مسح بعمل اید

«چهارم» مسح دو پا برطوبت کف دست از سر انگشت پا تا بیخ پا که
مفصل است بنا بر احوط و از عرض بقدر مسمّی ﴿ و شرائط وضوء ﴾
چند چیز است «اوّل» نیت و معتبر است در ان قصد قربة و ان اینستکه
انرا بجهة خدا بجا آورد بجهة امتثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف از
عقاب یا غایتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد و شرط است استدامهٔ ان
تا آخر وضوء بلی هرگاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از ان نمود
یا متردد شد در ان و قبل از خشك شدن اعضاء سابقه دوباره
عود کرد بنیت اوّل و مفسد دیگر بعمل نیامده تمام کند وضو را
از انجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است «دوّم»
پاك بودن آب وضوء «سیم» مباح بودن ان و در حکم نجس غصبی
است هرگاه مشتبه بان شود و محصور باشد بلی اگر مطلع شود
بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء ان وضوء صحیح است ولیکن
عوض ان آب را بصاحبش رد کند بخلاف انکه اگر مطلع شود
بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است و همچنین است هرگاه
مطلع شود بمضاف بودن ان «چهارم» مطلق بودن آب پس وضوء
با آب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبه شود بآب مضاف
و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام یك وضوء بگیرد

بخلاف انکه اگر آب مباح مشتبه شود باب غصبی که باید تیمم کنند وهرگاه آب پاك مشتبه شود باب نجس وآب دیگر هم نداشته باشد اقوی آنستکه باب یك کاسه وضوء بسازد ونماز کند وبعد باآب کاسهٔ دیگر اولاً اعضاء وضورا بشوید وببقیهٔ ان وضوء دیگر بگیرد ونمازرا اعاده کند هرچند احوط درفرض انحصار آب بان دو جمع مابین وضوء بنحومر بور وبین تیمم است وباعدم انحصار وضوٴباب دیگر است وهمچنین درغسل «پنجم» انکه آب وضوء مستعمل دررفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غسالهٔ استنجاء اگرچه باشرایطش پاکست لکن وضوء بان صحیح نیست «ششم» پاك بودن اعضاء وضوء وکفایة میکند پاك بودن هر عضوی قبل ازشروع دران علی الاقوی «هفتم» مباح بودن مکان وضوء گیرنده یعنی فضائی که دراو وضوء واقع میشود بلکه محل ریختن آب وضوء وهمچنین ظرف آب باید مباح باشد وطلا ونقره نباشد «هشتم» مانع ازاستعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم است «نهم» ترتیب که اول رورا بشوید وبعد دست راست وبعد دست چپ وبعد مسح کند سررا وبعد دوپارا وترتیب درپاها نیست لکن جائز نیست بنا براحوط تقدیم مسح پای چپ برپای راست وباهم جائز

است هرچند بهتر ترتیب است (دهم) موالات بانکه تأخیر نیندازد شستن یامسح کردن عضورا بحدی که بسبب تأخیر اعضاء سابقه خشکیده باشد واما هرگاه بواسطهٔ حرارت هوآء یابادمثلا خشکیده باشد یاخودش خشك نموده وپی درپی شسته وضویش صحیح است (یازدهم) مباشرة یعنی خودش وضوء بگیرد هرگاه بتواند وباعدم امکان دیگری اورا وضوٴدهد ولیکن نیت وضورا خودش بکند

﴿ ومبطلات وضوء ﴾ شش است (اول) بیرون آمدن بول ودرحکم آنست رطوبت مشتبه پیش ازاستبرآء (دوم وسیم) بیرون آمدن غایط وباداست (چهارم) خوابست (پنجم) هرچیزی که عقل را زایل کند (ششم) استحاضه وهرچه موجب غسل باشد وهرگاه باوضوء بود وشك نمود درعروض یکی ازمبطلات اعتنانکند وهرگاه محدث بود وشك نمود که ایا وضوء گرفته یانه وضوء بگیرد (ووضوء) واجب وشرطاست ازبرای چند چیز (اول) نماز واجب غیرازنماز میت واما نماز مستحب پس وضوء فقط شرطاست ازبرای ان «دوم» اجزآء فراموش شده ازنماز ورکعات احتیاط وهمچنین سجدهٔ سهوعلی الأحوط (سیم) طواف واجب اگرچه جزء حج وعمرهٔ مندوبین باشد بدانکه حرام

است برشخص بی وضوء بدن خود رابکتابت قرآن و باسم جلالهٔ خداوند
وصفات خاصهٔ او عالد و همچنین اسماء انبیاء وائمهٔ هدی وحضرت
زهرآء علیهم السلام علی الاحوط وبدانکه درحال تخلی وغیر ان واجب
است پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم وحرام است رو بقبله
و پشت بقبله بول یاغایط کردن ومستحب است بعداز بول استبرآء
وان عبارت است ازکشیدن انگشت بقوّت از مقعد تابیخ ذکر
سه مرتبه وکشیدن ازبیخ ذکر بدو انگشت تاسر ذکر سه مرتبه
وفشردن سرحشفه سه مرتبه وبدانکه استنجاء واجب نیست مگر
رای چیزیکه طهارت بدن دران واجب باشد

مقصد دوّیم درغسل است

واغسال واجبه شش است (اوّل) غسل جنابت (دوّم)
غسل حیض (سیم) غسل نفاس (چهارم) غسل استحاضه (پنجم)
غسل مس میت (ششم) غسل میت پس دران چند فصل است

فصل اوّل درغسل جنابت است

بدانکه سبب جنابت دو چیز است (اوّل) بیرون آمدن منی و درحکم
ن است رطوبت مشتبهٔ پیش از استبراء ازآن ببول کردن (دوّیم)
جماع درقبل یادبر اگرچه منی بیرون نیاید ازبرای فاعل ومفعول

و واجب است غسل جنابت برای چند چیز (اوّل) نماز واجب
غیر از نماز میت (دوّیم) اجزآء فراموش شدهٔ ان ورکعات احتیاط
وهمچنین سجدهٔ سهو علی الاحوط (سیم) طواف واجب اگرچه
جزء حج وعمرهٔ مندوبین باشد وامّا طوافیکه چنین نباشد پس
باطل نیست درحال جنابت اگرچه دخول مسجد الحرام برای او
حرام است پس اگر غفلت از جنابت نمود وداخل مسجد شد وطواف
نمود صحیح است (چهارم) روزه بتفصیلی که درصوم بیان خواهد
شد وحرام است ازبرای جنب چند چیز (اوّل) مس اسماء جلاله
وصفات خاصهٔ خداوند وهمچنین اسماء پیغمبران وائمهٔ هدی وحضرة
زهرآء سلام الله علیهم اجمعین عل الاحوط (دوّیم) مس کتابهٔ قرآن
(سیم) درنك نمودن درمساجد ولیکن عبور کردن ازان ضرر
ندارد ودروقت عبور چیزی دران نگذارد علی الاحوط وهمچنین
است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد درمسجد وملحق میشود
بمساجد مشاهد مشرّفه معصومین علیهم السلام علی الاحوط والحاق
صحن انها بلکه رواق مطهر معلوم نیست (چهارم) عبور کردن
ازمسجد الحرام ومسجد حضرت رسول ص بلکه مطلق داخل
شدن درانها « پنجم » خواندن چیزی ازچهار سورهٔ که سجده

واجبه دارد ﴿ واما ﴾ غسل پس بر دو قسم است ارتماسی و ترتیبی
و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یك دفعهٔ عرفیهٔ و لازم
نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرو رود بلکه کفایة
می کند شسته شدن بدن در آب بقصد غسل و ترتیبی انستکه اول
سر و گردن را بشوید و بعد طرف راسترا و بعد طرف چپ را و غسل
در شرائط مثل وضوء است مگر انکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل
نیست و غسل جنابة کفایة میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال
علی الاحوط و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض
و جنابة و جمعه و امثال آن و بقصد همه یك غسل کند کافی است چنانچه
اگر نیت یکی از انها را نماید مجزیست از بقیه اگرچه غیر غسل جنابترا
قصد کند علی الاقوی اگرچه احوط در این فرض اتیان بقیه است

﴿ فصل دوئم در غسل حیض است ﴾

بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و گرم و تازه و باسوزش و جهنده
است و گاهی خلاف ان هم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه
می بینند و اقل ان سه روز است و کمتر از ان حیض نیست و مشهور
اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق
در بین ده روز را حیض نمی دانند لکن اقوی عدم اعتبار ان است

اگرچه احوط در ان مراعات احتیاط است بجمع ما بین تروك
حائض و اعمال مستحاضه چنانچه پاکی ما بین در حکم حیض است
علی الاقوی اگرچه مراعات احتیاط بجمع ما بین احکام طاهره
و تروك حائض خوبست و شرط است در حیض انکه بعد از بلوغ
و قبل از یأس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض
نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و خون ببیند بصفات حیض ان
علامة بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از
شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض با حمل جمع میشود
هر چند حمل ظاهر شده باشد و اقل پاکی ما بین دو حیض ده روز
است و اکثر ان حدی ندارد و هرگاه خون حیض مشتبه شود
بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری پنبه داخل کند و بعد
از زمانی بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است
و اگر در ان فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العادة است
یا غیر ذات العادة و ذات العادة ان است که در دو ماه دو دفعه متساوی
خون به بیند پس هرگاه ان دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را
ذات العادة وقتیه و عددیه میگویند مثل انکه در ماه اول خون به بیند
از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه دوئم نیز بهمین نحو و اگر در وقت

مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العادة
وقتیه میگویند مثل انکه در یك ماه از اول ان تا پنجم به بینند و در ماه
دویم تا چهارم یا تا ششم مثلاً و اکر در عدد مثل هم باشند و در وقت
مختلف او را ذات العادة عددیه میگویند و غیر ذات العادة سه قسم
است یا مبتدئه است یعنی اول حیضی است که دیده یا مضطربه است
یعنی مکرر خون دیده ولکن عادت برای او مستقر نشده باینکه
دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا عدد یا ناسیه است یعنی عادت خود
را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یا هر دو وبدانکه ذات العادة
وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از ان
خون به بیند بمجرد دیدن ان را حیض قرار میدهد چه بصفات حیض
باشد یا نه پس اکر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اکر کمتر شد نماز
و روزه را که ترك کرده قضا کند و اما ذات العادة عددیه تنها و همچنین
هر سه قسم غیر ذات العادة هرگاه خون به بیند پس اکر بصفات
حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة وقتیه و الا احتیاط
کنند بجمع ما بین اعمال مستحاضه و تروك حائض تا سه روز پس
اکر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند و الا استحاضه وبدانکه
هرگاه در ذات العادة عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده تجاوز

نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام ان حیض است هر چند از عادت
کمتر یا بیشتر باشد بلی اکر تجاوز از عدد عادت کرد واجب است
ترك عبادت کند در یك روز و در زائد تا روز دهم ترك عبادت
مستحب است پس اگر بر ده یا کمتر منقطع شد تمام ان حیض است
و اکر از ده تجاوز کرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد و باقی
ایامی که ترك عبادت کرده است قضاء کند و اما غیر ذات العادة
عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد یا ذات العادة وقتیه هرگاه خون
او از ده تجاوز نکرد باز تمام ان حیض است و اکر تجاوز کرد پس
مبتدئه و مضطربه رجوع میکنند بتمیز بصفات حیض هرگاه خونها
مختلف باشند پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنك
باشد ان سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اکر کمتر از سه و بیشتر از ده
نباشد و اکر مختلف نباشند یا با اختلاف انچه بصفات حیض است
کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد هفت روز را حیض قرار دهد و فرق نیست
ما بین انکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز
یا هر ماه چنین باشد و در ذات العادة وقتیه فقط نیز اقوی انست که
هفت روز را حیض قرار دهد و همچنین در ناسیة العدد و اما اکر
ناسیه الوقت باشد پس رجوع بصفات کند و با عدم ان احوط انست

که عدد معلوم را در اوّل خونْ حیض قرار دهد و اکر ناسیة الوقت
والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است و من حیث
العدد مثل ناسیة العدد و در انجا چند مسئله است ﴿ مسئلهٔ اولی ﴾
هرکاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا چهار روز خونْ دید
و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال بدهد
یا مظنه داشته باشد که عود میکند و اکر عود کرد و بر ده یا کمتر منقطع
شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی در بین
پس روزه هائی که کرفته باید قضاء کند و اکر عود کرد در ششم و تجوز
کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و اکر بعد از
ششم عود کرد و تجاوز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است
﴿ مسئلهٔ دوّیم ﴾ هرکاه شك کند در انقطاع و عدم انقطاع حیض
واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد و زمانی
صبر کند پس بیرونْ آورد اکر آلوده بخونْ نیست پاك شده است
از حیض و اکر آلوده است باقیست و اکر بدونْ استعلام غسل کند
و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاك بوده مکر آنکه
قصد قربة از او متمشي شده باشد و معلوم شود پاك بودْن او در حال غسل
﴿ مسئلهٔ سیم ﴾ هرکاه پیش از عادت خونْ دید و مستمر ماند

تا بعد از عادت اکر مجموُع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر
متجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اکر پیش از
عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموُع از ده زیادتر
نیست طرفین حیض است و در حکم حیض است پاکی در بین
و اکر متجاوز است هر یك از طرفین که بصفات حیض است حیض
قرار دهد و اکر هر دو مثل هم میباشد اوّل را حیض قرار دهد
بنا بر احوط و اکر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط حیض در
هر دو و ما بین از دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو
حیض است ﴿ مسئلهٔ چهارم ﴾ هرکاه ما بین دو خون که هر دو
بصفت و شرائط حیض است ده روز یا زیادتر خون بصفت استحاضه
به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفت استحاضه
است استحاضه (مسئلهٔ پنجم) هرکاه پیش از عادت خون به بیند
بصفت حیض و در عادت به بیند بصفت استحاضه و مجموع بیش از ده
روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرکاه عادة متعارفه باشد و اما اکر
عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو خون مراعات
احتیاط کند و همچنین هرکاه در عادت به بیند بصفت استحاضه
و بعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض و مجموع بیش از ده

باشد بلی هرگاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر دو
صورت هر دو را حیض قرار دهد (مسئلهٔ ششم) در اول حیض
شب اول و شب آخر خارج است یعنی هرگاه سه روز و دو شب که در
وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است و همچنین
است در اکثر حیض شب اول و آخر خارج است و کذا در اقل
طهر که ده روز است (واحکام حائض) چند چیز است (اول) انکه
صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه مستحب (دویم) روزه از
او صحیح نیست لکن روزهٔ واجبی را باید قضاء نماید « سیم » طواف
واجب از او صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع از
دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است از ان لکن هرگاه جهلاً
یا نسیاناً داخل شود و طواف کند صحیح است و محرمات حائض مثل
محرمات جنب است و علاوه حرام است وطی کردن در قبل مادامیکه
خون او باقیست و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جائز است اگر
چه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب از وطی در دبر
است نیز و هرگاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجهٔ خود را هر چند
کنیز غیر باشد احوط دادن کفاره است و ان هیجده نخود طلای
مسکوك است در اول حیض و نصف ان در وسط حیض و ربع ان

در آخر ان و کفایت میکند قیمت ان و در کنیز خودش سه مد گندم
بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یك مد و همچنین طلاق حائض
صحیح نیست مگر انکه هرگاه زوج غایب باشد یا زوجه غیر مدخوله
یا حامله باشد و بعد از پاك شدن از حیض صحیح است هر چند غسل
نکرده باشد ﴿ و کیفیت غسل حیض ﴾ ترتیباً و ارتماساً مثل
غسل جنابت است لکن کافی از وضوء نیست علی الاحوط پس باید
از برای مثل نماز وضوء هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از ان و بهتر پیش
بودن از نست و همچنین است غسل نفاس و استحاضه و غسل مس
میت و سائر اغسال مستحبه

فصل سیم در غسل نفاس است

بدانکه نفاس خونیست که در وقت زائیدن زنان می آید و اکثر ان
ده روز است و از برای اقل ان حدی نیست و نفاس ذات العادة بقدر
عادة اوست و اگر تجاوز کند از عادة او و بر ده یا کمتر منقطع شود تمام
نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است
و تتمه استحاضه اگر چه احوط در ان تتمه جمع است بترك نفساء
و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است و اگر اصلا
در بین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد و اگر یك روز خون

دید و قطع شد همان یك روز نفاس است و اگر روز اول دید و روز
پنجم هم مثلاً دید و قطع شد ان دو روز نفاس است با پاکی مابین
و همچنین هرگاه اول و دهم یا نهم یا هشتم مثلاً به بیند ایام طرفین خون
نفاس است و پاکی مابین هم محکوم است بحکم او و انچه بر حایض
حرام و واجب و مستحب و مکروه است بر نفساء نیز چنین است

﴿ فصل چهارم در غسل استحاضه است ﴾

بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله
انستکه کهنه یا پنبه را در فرج میگذارد خون بان برسد ولکن انرا
تمام فرا نگیرد و متوسطه انستکه خون در پنبه فرو رود و ازان
نگذرد و کثیره انستکه از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم
اول غسل واجب نیست بلی برای هر یك نمازی چه فریضه و چه نافله
یك وضوء لازم است و در قسم دوم برای نماز صبح یك غسل علاوه
کند و اما اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر
و عصر یك غسل علاوه کند بر وضوء بنا بر اقوی و همچنین است
هرگاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب
یا بعد از مغرب و قبل از عشاء متوسطه شود و اما در قسم سیم سه غسل
علاوه نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی

برای مغرب و عشاء اگر جمع کند مابین ظهرین و عشائین و اگر جمع
نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای هر نمازی غسل علی حده
چنانچه احوط انستکه بعد از غسل و وضوء نماز را تأخیر نماید و اهتمام
نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود بان
و بهتر انیست که وضوء را بر غسل مقدم بدارد و جائز است وطی
نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلوتیه را بجا آورد

﴿ فصل پنجم در غسل ﴾ و سایر احکام اموات است و دران پنج
مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ در احکام حال
احتضار بدانکه واجب است دران حال محتضر را بر پشت بخوابانند
و پای او را رو بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بائمه طاهرین
علیهم السلام و کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را بر هم
گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند برای تشییع
و تعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت احتمال اشتباه موت او
که واجب است تأخیر ان تا یقین بموت او و مکروه است که حایض
و جنب دران حال حاضر باشند

﴿ مبحث دوم در غسل دادن میت ﴾

و دران چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ بدانکه غسل میت واجب

کفائیست که بر همهٔ مکلفین واجب است وهرکاه یك نفر بعمل آورد
ازدیگران ساقط است واولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن
خود ودرغیرزن اولی بان اولی بمیراث است اکر وصیت نکرده باشد
که شخص معینی اورا غسل دهد والاوصی مقدم است برانها علی
الاقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است واکر هیچ یك
نباشد حاکم شرع مقدم است برغیر وبعد ازاو عدول مؤمنین وتمام
انچه ذکر شد در تکفین ونماز برمیت ودفن اونیز جاری است

﴿ فصل دوم ﴾ در شرایط غسل دهنده وان چند چیز است
(اول) انکه اثنی عشری باشد (دویم) مماثلت بامیت درمرد
بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مردرا غسل دهد اکرچه از
محارم او باشد علی الاحوط مکر درحال ضرورت وهمچنین عکس
ان لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است درحال
اختیار زن را شوهر او غسل دهد وبالعکس واحوط نظر نکردن
بعورت اوست اکرچه اقوی جواز انست با کراهة وهمچنین
کنیز را مولای او واحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایشرا
وجایز است پسر سه ساله یا کمتر را زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد
غسل دهد

﴿ فصل سیم ﴾ در احکام ان بدانکه واجبست

ازالهٔ نجاست ازمیت پیش ازغسل وکافی است شستن هرعضوی
پیش ازشروع درغسل ان اکرچه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل
ازشروع درغسل او وواجب است پوشانیدن عورت اورا ازنامحرم
واحوط انستکه میت را درحال غسل مثل محتضر باقبله بخوابانند

﴿ فصل چهارم ﴾ درکیفیت غسل دادن او بدانکه واجب
است میترا سه غسل بدهد بترتیب (اول) بابی که دراو سدر باشد
(دویم) بابیکه دراو کافور باشد (سیم) باب خالص واحوط
غسل دادن میت است درهریك ازاغسال بغسل ترتیبی چنانچه
درغسل جنابة کذشت وشرط است درهریکی ازاغسال نیت کردن
مقارن شروع درانها واکر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند
میترا بقصد هریك ازسه غسل علی الاحوط ودرتیمم سیم قصد
مافی الذمه نماید واحکام تیمم خواهد آمد وتیمم را بدست خود بعمل اورد
نه بدست میت

﴿ فصل پنجم ﴾ در احکام بعد از
غسل بدانکه واجب است بعد ازغسل حنوط کردن وان مسح
کردن هفت موضع سجود است بکافور وکافیست بقدر مسمی
ومستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربة حضرت سید الشهداء
علیه السلام بلی اکر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را

نزدیك او نبرند در غسل و در تحنیط

مبحث سیم در تکفین است

واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه وان پیراهن ولنك ولفافه
است که انرا سرتاسری میگویند وشرط است در پیراهن که ازشانه
تانصف ساق را به پوشاند وافضل تا بقدم بودن انست ودر لنك انکه
مابین ناف وزانورا فراکیرد وافضل انکه مابین سینه وقدم اورا
فرا کیرد ودر لفافه انکه طولاً انقدر بلند باشد که دوسر اورا توان
بست وعرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد ولنك را مقدم بر
پیراهن وپیراهنرا مقدم بر لفافه به بندد (ومعتبر است) در کفن
چند شرط (اول) مباح بودن ان (دویم) نجس نبودن ان (سیم)
حریر نبودن ان (چهارم) پوست نبودن ان اکرچه ازما کول
اللحم ومذکی باشد بلکه احوط انستکه از مو وکرك ما کول اللحم
نباشد وکفن زن بر شوهر است مکر انکه شوهر فقیر باشد
وکفن واجب بیرون میرود از اصل مال میت اکرچه میت مدیون
باشد ومستحب مؤکد است کذاردن دو جریدهٔ تر با میت از چوب
نخل بالامکان والاولی سدر وبعد از ان بید یا انار واکر هیچ کدام ممکن
نشد هر چوب تری کافیست وبتربة شهادتین واسماء ائمه را بر او بنویسند

مبحث چهارم در نماز بر اوست

بدانکه واجب است کفایةً نماز بر هر میت مسلمانی اکرچه
مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد
ونماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است وجایز نیست نماز
بر کافر وشرط است در صحة نماز اثنی عشری بودن مصلی وبلوغ
شرط صحة نیست واز طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان
از سائر مکلفین علی الاحوط (وکیفیت) نماز انست که نیت کند
وپنج تکبیر بگوید وبعد از تکبیر اول شهادتین بگوید وبهتر انستکه
بگوید (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده
ورسوله ارسله بالحق بشیراً ونذیراً بین یدی الساعة) وبعد از تکبیر دویم
صلوات بر محمد وآل او بفرستند وبهتر انستکه بگوید (اللهم صل علی
محمد وال محمد وارحم محمداً وآل محمد کافضل ماصلیت وبارکت وترحمت
علی ابراهیم وال ابراهیم انك حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین
والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین) وبعد از تکبیر سیم
دعاء از برای مؤمنین بنماید وبهتر انکه بگوید (اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیآء منهم والاموات تابع بیننا
وبینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات انك علی کل شیءٍ قدیر وبعد از

تکبیر چهارم دعاء برمیت نماید وبهتر انکه بگوید (اللّهم ان هذا
عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللّهم انا
لانعلم منه الاخیراً وانت اعلم به منا اللّهم ان کان محسناً فزد فی احسانه
وان کان مسیئاً فتجاوز عنه واغفر له اللّهم اجعله عندك فی اعلی علیین
واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتك یا ارحم الرّاحمین) بعد
بگوید اللّه اکبر واکر میت زن باشد ضمیرهارا که راجع بمیتست
مؤنث بیاورد ودر نماز میت شرطاست نیت وقیام وقبله وبودن
سر میت بسمت یمین نماز کذار اکرچه بجهة طول صف جماعة بالفعل
در طرف یمین او نباشد واکر میترا عکس کذارده باشند نماز
باطل است چنانچه شرطاست به پشت خوابانیدن میترا دران حال
واکر در نماز برمیت صفوف متعدده باشد وهمه فرادی نماز کنند
ضرر ندارد ﴿ مبحث پنجم در دفن میت ﴾ بدانکه واجب
است دفن نمودن میترا بوجوب کفائی بنحوی که پنهان نماید اورا
زیر خاك بقدری که محفوظ ماند جثهٔ او از ضرر حیوانات درنده وبوی او
از انتشار وواجب است اورا بدستر است ورو بقبله بخابانند وحرام
است نبش قبر نمودن مکر در بعض مقامات که در کتب مبسوطه
مسطوراست وبجهة بیرون آوردن میت ونقل بمشاهد مشرفه

رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی برصورت زدن وخراشیدن
ان وکندن وچیدن مو چه در موت اقارب وچه غیر انها وهمچنین
پاره نمودن رخت در غیر موت پدر وبرادر وبدانکه استخوان میترا
اکر در کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد وبدانکه مستحب است نماز
لیلة الدفن وان دو رکعتست در رکعة اولی بعد از حمد آیة الکرسی
بخواند ودر رکعة دوّیم بعد از حمد اولی انستکه ده مرتبه سورهٔ
انا انزلناه بخواند وبعد از سلام بگوید (اللّهم صل علی محمد وآل محمد
وابعث ثوابها الی قبر فلان) واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند

﴿ فصل ششم در غسل مس میت ﴾

بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسی که ببدن خود مس
کرده باشد میترا بعد از سرد شدن وپیش از غسل دادن او اکرچه
مس کند دندان وناخون اورا علی الاحوط ﴿ فصل هفتم ﴾
در اغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب
مبسوطه مسطوراست وغسل جمعه مستحب مؤکد است واکر
خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان روز
پنجشنبه جایز است واکر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا آورد
ووقت ان تا ظهر جمعه است وتا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا آورد

وقضاء ان تاغروب روز شنبه جایز است

﴿ مقصد سیم در تیمم است ﴾

بدانکه مشروع می شود تیمم درنه مقام (اوّل) نیافتن آب بقدری
که کفایة کند ازبرای وضوء یاغسل لکن اگر دربیابانی باشد که
احتمال بدهد درسمتی ازان آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند
خودش یانائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پرتاب ودربیابان
صاف بقدر دو تیر پرتاب درچهار سمت وهرگاه وقت تنك باشد
بارك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعة وقت تیمم
کند بدون تفحص که باطل است مگر انکه در واقع آب نبوده
که برفرض تفحص نمی یافت ودراین صورت بافرض تمکن از قصد
قربة بغفلة ونحوان تیمم او صحیح است بنابر اقوی (دویّم) انکه
بترسد برنفس یاعرض یامال معتدبه هرگاه بخواهد باب برسد
(سیم) ترس ضرر ازاستعمال آب مثل ناخوشی وامثال ان چه بترسد
ازحدوث ان یا ازطول کشیدن یاشدت ان هرگاه تکلیف جبیره
نباشد (چهارم) ترس ازعطش برخود یابرانسان یاحیوان محترم
بسبب استعمال آب (پنجم) انکه هرگاه طلب کند ازکسیکه آبی
باو ببخشد یابفروشد براو منت گذارده شود که نتواند تحمل او رابنماید

عادةً (ششم) توقّف داشتن تحصیل آب است بردادن جمیع انچه
درنزد او هست یاقدری که ضرر بحال او برساند بخلاف انکه ضرر
بحال او نباشد اگرچه بقیمة گزاف باشد که واجب است بدهد
(هفتم) تنکی وقت است ازطلب کردن اب (هشتم) تنکی وقت
است ازاستعمال آب (نهم) واجب بودن استعمال آب موجود
دررفع خبث واحوط دراین صورت انستکه اوّل استعمال آب
کند وبعد تیمم نماید (وانچه) بان تیمم کرده میشود چند چیز است
(اوّل) خاك خالص (دویّم) سنك (سیم) ریك (چهارم)
زمین گچ قبل ازپختن واین چهار دریکمرتبه است اگرچه احوط
حتی المقدور خاك است واگر اینها نباشد تیمم کند بچیزیکه دران
غبار باشد هرگاه ممکن نشود تکانیدن غبار او جمع شود والا لازم
است واگر ان هم نباشد گل اگر تواند او را بخشکاند والا لازم
است واگر ان هم نباشد اقوی وجوب قضاء نماز است اگرچه
احوط اتیان بنماز بی وضوء می باشد نیز ﴿ وحقیقت تیمم ﴾ سه
چیز است « اوّل » زدن دوکف دستست باهم بر زمین یکدفعه
اگرچه بدل ازغسل باشد بنابر اقوی هرچند احوط دران دودفعه
زدن است یکدفعه برای مسح پیشانی ودیگری برای مسح بدین

دوّيم . مسح كردن بدو كف دست باهم تمام پيشانى وجبينين را از رستنكاه موُ تادو ابرو وطرف بالاى دماغ بامراعات الاعلى فالاعلى عرفاً وضرر داشتن انفراج معلوم نيست ولازم نيست اجرا هر يك برتمام محل اكرچه احوط است . سيم . مسح كردن تمام پشت دست راست را ازبند دست تاسر انكشتان بكف دست چپ وبعدازان پشت دست چپ را بدست راست . وشرائط . صحة تيمم يازده چيزاست . اوّل . تكليف بوُدن تيمم نه غسل ياوضوء . دوّيم . مباح بوُدن انچه بان تيمم ميكند مكر انكه مجبوُر باشد . سيم . پاك بوُدن انچه بان تيمم ميكند وممزوُج بغيران نباشد كه ازخاك بوُدن مثلاً بيرون رود واكر مشتبه باشد بشبهۀ محصوُره بهردو تيمم كند . چهارم . پاك بوُدن اعضاء تيمم . پنجم . زائل كردن حاجب ازماسح وممسوُح . ششم . نيت بتفصيلى كه در وضوء كذشت . هفتم . ابتداء ازاعلى فالاعلى . هشتم . ترتيب بنحويكه ذكرشد . نهم . موالات عرفى . دهم . مباشرت كه خود تيمم كند با امكان . يازدهم . انكه تيمم بعدازدخوُل وقت نماز باشد وجائز است تيمم در اوّل وقت چه اميد رفع عذر داشته باشد يانه اكرچه تأخيرتا اخر وقت اكر اميد رفع عذر داشته باشد احوط است بلى باقطع بان تأخير

متعين است وهركاه تيمم كرد ازبراى نمازى در وقت ان اكتفاء ميكند بان براى نماز ديكر در وقت ان اكر عذر باعث تيمم باقى باشد وهركاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلاً براى نمازى تيمم كرد ونماز كرد بعد محدث شد بحدث اصغر براى نماز بعد اكر ان عذر باقى باشد وضوء بكيرد يا تيمم بدل از وضوء اكر ازان هم معذوُر است على الاقوى مادامى كه عذرش باقى است اكرچه احوط در صورت تمكن از وضوء جمع است مابين ان وتيمم بدل از غسل ودر صورت معذور بوُدن از وضوء يك تيمم است بقصد مافى الذمة واحوط ازان دو تيمم است يكى بدل از وضوء ويكى بدل از غسل

مقصد چهارم در طهارت از خبث ميباشد

ودران چند مبحث است

مبحث اوّل

در نجاسات است وان يازده چيز است (اوّل ودوّيم) بول وفضله انسان وهر حيوانى كه حرام كوشت وصاحب خون جهنده باشد در غير پرنده على الاقوى اكرچه احوط اجتناب از پرنده است نيز خصوص از بول شب پره (سيم) منى است از هر حيوان صاحب خون جهنده (چهارم) ميته واجزاء ان كه در سابق حيوة داشته باشد از انسان وهر حيوان صاحب خوُن جهنده بلى ميت انسان بغسل دادن پاك

میشود وهرکاه مس کند انرا قبل از غسل دادن ان غسل مس میت
واجب میشود اکرچه بدون رطوبت مس شود وهمچنین نجس
است اجزائیکه ازهر حیوان زنده جدامیشود بشرط انکه روح
دران حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاری که از انسان جدا
میشود مثل پوست لب وامثال ان پاکست (پنجم) خون انسان
وهر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مکر انچه باقی میماند در
اجزاء حیوانی که ذبح شرعی شده وخون متعارف ازان بیرون رفته
که طاهر است واحوط اجتناب از خونیستکه در عضوی باشد که
حرام است خوردن ان مثل سپرز وخون در زردهٔ تخم اکر بسفیده
سرایة نکرده بسبب پردهٔ که بر روی از هست همان زرده نجس
است وسفیدهٔ ان پاك است (ششم وهفتم وهشتم) سك وخوك
صحرائی وکافر باقسام انها واجزاء انها اکرچه روح درانها حلول
نکرده باشد (نهم) شراب بلکه هر مست کننده که در اصل
روان باشد ودرحکم انست اب انکور وموبز وخرما اکر بخودی
خود بجوش بیایند واما اکر باتش بجوش بیایند وهنوز ثلثان نشده
باشند پس اب انکور وموبز اکرچه حرام است خوردن انها
مادامی که ثلثان نشده باشند ولی اقوی انستکه نجس نیستند هر چند

احتیاط خوب است واما آب خرما بجوشیدن باتش نه نجس میشود
ونه حرام (دهم) فقاع که از جو کرفته باشند والاحرمة ونجاسة
ان معلوم نیست اکر مسکر نباشد (یازدهم) عرق شتر نجاسة
خوار قبل از استبراء ان بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط

﴿ مبحث دویم ﴾ بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز (اول)
علم بان (دویم) خبر دادن ذوالید (سوم) شهادت دو عادل بلکه
عدل واحد بنابر احوط ومظنه وشك کفایة نمیکند مکر در رطوبة
مشتبهی که بعد از بول یا خروج منی وقبل از استبراء خارج میشود
چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذوالید
ومظنه اکرچه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط کفایة نمیکند

﴿ مبحث سیم ﴾ در احکام نجاسات است بدانکه شرط است
در صحت نماز در حال اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموی وناخن
ونحوان ولباس مصلی که ما تتم فیه الصلوة باشد وهمچنین است انچه
همراه نماز کذار است اکرچه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل
عرقچین وبند زیر جامه وجوراب وامثال ان که بتنهائی نمیتوان
ستر عورت بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر ساتر
نباشد نیز ضرر ندارد وهمچنین خون قروح وجروح تازمانیکه

خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس از ان یا تبدیل انکه نوعاً مشقة دارد
معفو است در نماز اگرچه زیاد باشد و همچنین خون حجامت
وفصد و هر زخمی بلکه بواسیر اگر در ظاهر باشد و اگر در باطن
باشد احوط اجتناب از انست و همچنین معفو است نماز کردن با خون
غیر قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حیض ونفاس
واستحاضه و نجس العین ومیته که انها معفو نیست بلکه احوط در
خون غیر مأکول اللحم غیر از انسان نیز اجتنابست

مبحث چهارم در مطهرات است

وان چند چیز است (اوّل) آب است وان یا مطلق است که بدون
قید ان را آب میگویند یا مضاف است مثل گلاب و آب قند و اب
هندوانه و رفع حدث و ازالهٔ خبث بان نمیشود و بملاقات نجاست
نجس میشود هر چند زیاده از کر باشد بشرط انکه نجس اعلی
یا مساوی با آن باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد مثل انکه از
گلاب پاش گلاب در دست کافری بریزند پس نجاست ان سرایة
نمیکند باعلی و آب مطلق پنج قسم است (اوّل) آب باران • دویم •
آب جاری • سیم • آب چاه • چهارم • آب ایستاده که بقدر کر یا زیاده
ازان باشد • پنجم • ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب

باران در حال باریدن در حکم جاریست اگرچه قلیل باشد که نجس
نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغییر نجاست و پاك میکند آب
متنجس و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بباریدن
بران بعد از زوال عین نجاست و تعدد و عصر دران لازم نیست
(واَمّا) آب جاری وان آبیستکه بجوشد از زمین غیر چاه پس
بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامی که طعم یا رنك یا بوی ان نجاسة
متغیر نشود و با تغییر یکی از انها نجس است و آب نجس غیر متغیر یا متغیری
که تغییر ان زائل شده باشد بمجرد اتصال باب جاری یا کر پاك
میشود (واَمّا) آب چاه پس اقوی انستکه بملاقات نجاسة نجس
نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد و واجب نیست بواسطهٔ افتادن
چیزی دران چیزی از آب ان کشیدن بلی مستحب است و تفصیل
ان در رسالهٔ مبسوطه مسطور است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر
شود نجس میشود و تطهیر ان بکشیدن مقداریستکه تغیر ا ازائل
کند (واَمّا) اب ایستاده اگر بقدر کر باشد بملاقات نجاسة نجس
نمیشود و کر بحسب وزن شصت و چهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی
است و بحسب مساحت انکه حاصل ضرب طول و عرض و عمق
از در یك دیگر سی و شش وجب باشد بلکه اکتفاء به بیست و هفت

کمتر از کر پس بملاقات
خالی از قوة نیست ٭ واما ٭ آب ایستاده کمتر از کر پس بملاقات
نجاست نجس میشود و اکر استعمال شود در رفع خبث پس در
غسله مزیله عین نجس است اکرچه متغیر بنجاسة نشود بلکه
احوط اجتناب از غساله است مگر غسالهٔ استنجاء که از پاك است بشرط
انکه عین نجاسة در او نباشد و متغیر بان نشده باشد و نجاسة تعدی
از محل نکرده باشد بحدیکه از صدق استنجاء بیرون رود و نجاسة
خارجی بان نرسیده باشد و در تطهیر متنجس از بول باب قلیل معتبر
است شستن انرا دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر ان و کفایة میکند
در بول صبی شیرخواریکه غذاخور نشده باشد یك مرتبه آب بر او
ریزند که محل نجس را فرا کیرد و حاجت بفشردن نیست و در
غیر بول اقوی کفایة یك مرتبه است بعد از زوال عین اکرچه احوط
دو مرتبه است و در چیزهائیکه فشرده میشود معتبر است فشردن
ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود باب از هر نجاستی
مگر در ولوغ سك که باید اول یك مرتبه بخاك پاك خاك مالی نمایند
و بعد از ان دو مرتبه دیگر باب خالص پاك انرا بشویند و بهتر اینست
که اول بخاك خشك خاك مالی کنند و بعد از ان قدری آب در ان
کرده کل مالی کنند و بعد از ان دو مرتبه باب بشویند و مگر ولوغ

خوك و مردن موش صحرائی در ان که بنابر اقوی هفت مرتبه ان
را بشویند و احوط و اولی در خوك اول خاك مالیدن است نیز و در
تطهیر باب کثیر و جاری یك مرتبه کافیست مطلقا بنابر اقوی بلی
در ولوغ خاك مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز
(دویم) زمین که پاك و خشك باشد و ان پاك میکند و براه رفتن
یا مالیدن بر ان کف پا و ته کفش و امثال انرا بعد از زوال عین نجاسة
بشرط انکه نجاسة ان حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس
علی الاحوط (سیم) افتاب است و ان پاك میکند زمین و انچه غیر
منقول باشد مثل عمارات و الات متصلهٔ بان و انچه در ان نصب شده
مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها و میوه های ان و گیاهها که در ان
است و ظرفهائیکه در زمین بنا گذارده شده و امثال ان هر گاه
بتابیدن انها را بخشکاند بعد از زائل شدن عین نجاست (چهارم)
مستحیل شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسرکه
و خاکستر شدن عین نجاست (پنجم) انتقال است مثل خون
انسان که در بدن شپش و امثال ان رفته و جزء بدن ان محسوب شود
(ششم) اسلام ٭ هفتم ٭ تبعیة و ان در چند جا ثابت است اول هر گاه
کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك میشود پدر مسلمان شود یا مادر دویم ظرف

شراب بعد از مستحیل شدن ان بسرکه سیم تختهٔ که میترا بران غسل
مید هند و همچنین خرقه که بر روی اوست در حال غسل دادن
و دست غسل دهنده کهبتبع میت پاك میشود و در غیر دست از
سائر بدن ولباس غسل دهنده تأمل است احوط شستن است وهم
چنین پاك شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سائر آلات نزح هرگاه
چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است « هشتم »
غایب شدن مسلمان پس حکم میشود به پاکی بدن یاجامه وفرش
وظرف وانچه از توابع اوست هرگاه عالم بنجاست ان بوده
واحتمال تطهیران داده شود واستعمال کند انرا فیمایشترط فیه
الطهارة « نهم » زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن
دماغ وگوش وچشم وفرج وامثال آن وهمچنین از ظاهر بدن هر
حیوان وهمچنین از مخرج غایط بافرض عدم تعدی بسنك یا کهنه
ونحوان از چیزهائیکه زائل میکند عین نجاست را بشرط انکه پاك
باشد وباید کمتر از سه عدد نباشد علی الاحوط وهرگاه بسه عدد
پاك نشد علاوه کند تازایل شود واقوی حصول طهارت است
باستنجاء باستخوان وسرگین پاك اگرچه حرام است علی الاحوط
چنانچه حرام است استنجاء بانچه محترم است در شریعت « دهم »

استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداری
که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء است بانچه منصوص
است که پاك میکند بول وفضلهٔ انرا (یازدهم) بیرون رفتن خون
متعارف ذبیحه که پاك میکند خونیرا که باقی مانده لکن خوردن
ان خون حرام است (دوازدهم) جدا شدن غساله وان پاك کننده
است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن

مطالب دویم در اقسام نمازهای واجب است

بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است (اول) نماز یومیه
پنجگانه (دویم) نماز آیات (سیم) نماز طواف واجب (چهارم)
انچه بنذر وعهد ویمین واجاره واجب میشود (پنجم) نماز والدین
که ازانها فوت شده باشد از روی عذر که بر ولد اکبر واجبست
(ششم) نماز جمعه که واجب تخییری است مابین ان ونماز ظهر در
روز جمعه بنا براقوی (هفتم) نماز برمیت ونماز های مستحبی
بسیار است ولکن اقتصار میشود بنوافل یومیه وان هشت رکعت
نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعة
نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند وچهار رکعت نافله
مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند ودو رکعت نافله عشاء که

نیز جایز
از او تیره کویند نشسته بعد از نماز عشاء میخواند وایستاده
است وهشت رکعة نافلهٔ شب که وقت ان بعداز نصف شب است
وهر چه بصبح نزدیك تر بجا آورد بهتراست ودو رکعة نماز شفع
که بعداز نماز شب میخواند ویك رکعة نماز وتراست که بعد از شفع
میخواند ومستحب است دران خواندن سورهٔ توحید سه مرتبه
ومعوذتین هر کدام یك مرتبه ومستحب است دران قنوت وبهتر
ان است بعداز دعای فرج که لااله الاالله الحلیم الکریم لااله الاالله
العلی العظیم سبحان الله ربّ السموات السبع وربّ الارضین السبع
ومافیهن ومابینهن وربّ العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد
لله ربّ العالمین است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده
باینکه بگوید اللّهم اغفر لفلان واسم مؤمنی را ذکر کند بعد از ان
هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله ربّی واتوب الیه وبعد از ان هفت
مرتبه بگوید استغفر الله الذی لااله الا هو الحیّ القیوم ذوالجلال
والاکرام لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسي واتوب الیه
وهفت مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار وبگوید ربّ اسأت وظلمت
نفسا وبئس ما صنعت وهذه یدی جزاءً بما کسبت وهذه رقبتی
خاضعةً لما اتیت فها انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتی

ترضی لك العتبی لا اعود وسیصد مرتبه بگوید العفو ودو رکعة نافلهٔ
صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد وجایز است قبل از فجر بعمل
آورد واین نوافل را هر دو رکعة بیك سلام بجا اورد واکتفاء بحمد
تنها میتوان کرد بدون سوره وقنوت وجایز است که بعض نوافل
را بجا آورد وبعضی را ترك کند ولکن تا تواند ترك نکند وهر
نماز نهاری که در سفر قصر میکند نافله ان نماز ساقط است مثل ظهر
وعصر ولکن نافله عشاء ونوافل دیگر ساقط نیست (واما احکام)
نماز پس دران چند مبحث است

مبحث اوّل در مقدّمات نماز

وان چند چیز است (اوّل) وقت شناختن واوّل وقت ظهر زوال
افتاب است از دائرهٔ نصف النهار تا قدر اداء نماز عصر بغروب
شرعی مانده ووقت عصر بعداز مقدار اداء ظهر است از زوال
تا غروب شرعی ووقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است یعنی
زوال حمره از طرف افق شرقی تا مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب
مانده واولی انستکه تأخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت
فضیلة انست وهر گاه عصیاناً یا نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز مغرب
وعشاء تأخیر افتاد تا قبل از طلوع فجر واجب است بجا آورد ولی نیت

اداء و قضاء نکند و وقت نماز صبح از اوّل پهن شدن سفیدی است
در افق که فجر صادق است تا طلوع افتاب و اخر وقت فضیلة ان طلوع
حمرهٔ مشرقیه است و در اینجا چند مسئله است ﴿ مسئلة ﴾ تا یقین
بدخول وقت نکند نماز نمی تواند بجا آورد و اعتماد بمظنه نکند مگر
در هوای ابر بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست جواز اعتماد
باذان یك عادل عارف بوقت ولی اولی انست صبر کند تا یقین
حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکورات نمود و نماز کرد بعد ظاهر
شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کند و اکر معلوم شد
در اثناء نماز وقت داخل شد اکرچه قبل از سلام باشد اعاده لازم
نیست ﴿ مسئلة ﴾ اکر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش
از نماز ظهر یا مغرب نسیاناً پس اکر متذکر شود در حالتیکه در نماز
باشد و ممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید و اکر بعد از فراغ باشد مجزی
است و بعد از ان نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد و با تقدیم عصر اقوی
جواز عدول است بعد از فراغ ان نیز و احوط در این صورت اتیان بنماز
دوّیم است بقصد ما فی الذمة بدون تعیین ظهر و عصر ﴿ مسئلة ﴾
جایز نیست تأخیر نماز از وقت و واجب است تمام نماز را در وقت بجا
اورد بلی هرگاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق انداخت تا انکه بمقدار یك رکعة

باخر وقة مانده واجب است و مبادرت بنماز و اقوی ان است در این
صورت نیز نمازش اداء است ﴿ مسئلة ﴾ جایز است اتیان بنماز
مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقة فریضه علی الاقوی (دوّیم)
از مقدّمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای
واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای
مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً و حضراً جایز است در
حال راه رفتن بجا اورد در اینحال استقبال در ان معتبر نیست
و مراد بقبله ان مکانیست که کعبه در ان واقع است و محاذی ان از
تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است و در
اینجا چند مسئله است ﴿ مسئلة ﴾ واجب است تحصیل علم
باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و بلاد بعیده
و هرگاه ممکن نباشد تعیین ان به یقین واجب است تحصیل مظنه
بان الاحری فالاحری و علاماتی که معین شده برای تشخیص قبله
بلاد در علم هیئة اسباب حصول مظنه است و جایز است اعتماد نمودن
بقبله بلاد مسلمین مادامی که خطأ ان ظاهر نشود و هرگاه در جائی
ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است نماز را چهار مرتبه
بچهار جهة بخواند علی الاحوط اگر وقة موسع باشد و اکر وقة

مضیق باشد بهر قدر که گنجایش دارد بجا آورد اگرچه یکمرتبه باشد بهر جهة که بخواهد کافی است ﴿ مسئلة ﴾ هر گاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضاء کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اکر وقت باقی است اعاده کند و اکر باقی نیست احوط قضاء انست و اکر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدستراست یا بدست چپ نمیرسد پس اکر در اثناء نماز بران مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را تمام کند و نمازش صحیحست و اکر بعد از نماز معلوم شود اکتفاء نماید بان (سیم) از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبثی الا در انچه معفو است و همچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارة کذشت (چهارم) از مقدمات مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در اینجا چند مسئله است ﴿ مسئلة ﴾ واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هر گاه

زمینی در اجارهٔ کسی است اذن مستأجر معتبر است ﴿ مسئلة ﴾ واجب است تمام مکان نماز گذار پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلی یا لباس او سرایة کند پس هر گاه از مکان خشك باشد و نجاست ان سرایة نکند نماز در ان صحیح است مگر جای سجده که اگر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد بلی مستحب است تمام مکان پاك باشد (مسئلة) احوط انستکه مرد و زن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و همچنین زن پیش و مرد عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز و صحة نماز هر دو می باشد با کراهة و فرق نیست مابین زن محرم و غیر ان و کراهة مرتفع میشود ببودن حائلی که مانع دیدن باشد یا بفصل میان از دو بقدر ده ذراع دست ﴿ مسئلة ﴾ مستحب است نماز را در مساجد بجا اورد در حدیث است که ثواب یك نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در روایة دیگر هزار هزار نماز و ثواب یك نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز و در هر یك از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معادل است با ثواب

دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که
افضل است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی او طاق
است (مسئلة) مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه
کن هم اولی ترك است و مکروه است نماز در کشتی اگر تواند بیرون
از نماز کند و همچنین نماز در جائیکه کسی روبروی او باشد بخصوص
زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف کشاده یا کتاب
یا کاغذ که خط ان نمایان باشد و همچنین مکروه است نماز در خوانهٔ
که مست کننده یا سك یا صورت دران باشد و مکروه است نماز در
قبرستان (مسئلة) مستحب است برابر مصلی سترهٔ باشد و مراد
ازان دیواری یا حائلی است که میان مصلی وان بیش از دو یا سه ذراع
نباشد و اگر عصائی در برابر کذارد کافی است (پنجم) از مقدمات
نماز پوشانیدن عورت وان در مرد قبل و حلقهٔ دبر و بیضتان است
و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر روی و دو دست تا مند
ان و دو پا تا ساق و لکن در کنیز و صبیهٔ نابالغه پوشانیدن سر و کردن
واجب نیست و باید لباس نماز کذار غصبی نباشد و از پوست میته
نباشد و از اجزاء حرام کوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام کوشت
نیز همراه او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب

و کرك آنها و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد و طلاباف
نباشد چه در حال نماز و چه در غیر ان بلکه انگشتر طلا در دست
کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان
مطلقاً و امّا برای زن جایز است اموزمند کوره حتی در نماز و باکی
نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار و در جنك چنانچه
جایز است سجاف جامهٔ او حریر خالص باشد اگرچه احوط
انستکه زیاده از چهار انگشت نباشد و بدانکه هرگاه جورابی در
پای نماز کذار باشد که نه پوشاند پشت پا و ساق را احوط اجتناب
و اقوی جواز انست

مبحث دوّیم

بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان وان چهار مرتبه
الله اکبر و هر کدام از اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
حیّ علی الصلوة حیّ علی الفلاح حیّ علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا
الله را دو مرتبه بگوید و بعد از اذان اقامه است وان مثل اذان است
در فصول مگر انکه دو مرتبه الله اکبر از اول و یك مرتبه لا اله الا الله
از آخر در ان نیست و بعد از دو مرتبه حیّ علی خیر العمل دو مرتبه
بگوید قد قامت الصلوة و احوط عدم ترك اقامه است از برای مردان
در غیر موارد سقوط ان و اقوی اشتراط طهارت است در اقامه

(واما) ایستادن و حرف زدن پس شرط نیست دران اگرچه احوط است

مبحث سیم در واجبات

نماز است وان یازده است (اول) نیت و معتبراست دران قصد قربة و معین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و هرگاه در بین نماز قصد خروج ازان نماید یا متردد شود دران و چیزی از اجزاء نماز را دران حال بجا آورده و مفسدی دیگر هم بجا آورده پشیمان شود و برگردد از همانجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است (دویم) تکبیرة الاحرام وان گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح اداء کند (سیم) قیام با قدرت والا تکیه کند و با تعذر ازان نشیند و با عجز از نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر ازان بر پهلوی چپ و با تعذر ازان به پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع رکنست و در حال قرائة واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است و واجبست دران استقرار و عدم اعتماد با امکان (چهارم و پنجم) قرائة حمد و یك سورهٔ تمام در دو رکعة اولی بلی مریض و مستعجل بجهة ضرورت و تنگی وقت اکتفاء میکند بحمد تنها و در دو رکعة آخر مخیر است مابین حمد تنها یا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اکبر یك دفعه علی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط وبدانکه واجبات قرائة چند چیز است (اول) اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشد و صدق از حرف بکند (دویم) حرکه و سکون و تشدید را درست اداء کند (سیم) وقف بحرکه بلکه وصل بسکون هم نکند علی الاحوط (چهارم) انکه (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) بگوید در اول حمد و سوره که جزء انها است مگر سورهٔ برائة و لازم است تعین سوره ولو اجمالاً پیش از شروع در بسمله (پنجم) هر سورهٔ خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند عدول کند بسورهٔ دیگر مگر سورهٔ توحید و جحد را بلی اگر کلمهٔ یا آیهٔ را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا (ششم) انکه سورهٔ سجده واجبه دار را در نماز واجبی نخواند و در نافله جایز است و دران بعد از قرائة آیهٔ سجده سجده کند و برخیزد و نماز را تمام کند واما در نماز واجبی اگر گوش کند آیهٔ سجده را یا سهو اً بخواند بعد از نماز سجده کند واحوط انستکه در نماز ایماء کند و نماز را تمام کند و سجده کند واحوط اعادهٔ اصل نماز است (هفتم) تمام قرائة و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار بجا آورد

با امکان «هشتم» انکه مرد حمد و سوره را در رکعة اوّل و دوّیم نماز
مغرب و عشاء و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و در
رکعة سیم و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه
تسبیحات و مناط در بلندی و آهستکی ظهور جوهر صوت و عدم
ظهور ان است ﴿ واما ﴾ زن پس در مواضع اخفات آهسته
بخواند و در مواضع جهر مخیر است مکر انکه اجنبی صوتشرا
بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع
اخفات «نهم» ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان اجزاء انها
«دهم» موالات و فاصله نکردن مابین انها بغیر ذکر و دعاء و قرآن
«یازدهم» قرائترا صحیح اداء کند و موافق باشد با قرائة یکی
از قرّاء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد (دوازدهم) سورهٔ والضحی
والم نشرح را یك سوره محسوب دارد و همچنین الم تر کیف و لایلاف
را و بدانکه در جواز قرائة حمد و سوره از روی قرآن در فریضه
اشکال است و احوط اقتصار است بر صورتیکه متمکن نشود از
حفظ خواندن یا بجماعة یا متابعة قاری بلکه احوط ترك است در جمیع
احوال نماز بلی خواندن قنوت و سائر اذکار و ادعیه از روی کتاب
مانعی ندارد ﴿ ششم از واجبات نماز رکوع است ﴾ و واجبات ان

پنج است (اوّل) خم شدن بحدیکه بتواند کف دست خودرا
بزانو برساند (دوّیم) گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع
و احوط کفتن سبحان الله سه مرتبه و کفتن سبحان ربّی العظیم و بحمده
یك مرتبه (سیم) طمأنینه در حال ذکر (چهارم) بلند کردن سر
از رکوع (پنجم) طمأنینه در حال قیام (هفتم) از واجبات نماز
سجود است و واجبات ان هفتست اوّل انکه منحنی شود بحدیکه
مساوی شود جای پیشانی با جای پاها بلی پست و بلند بودن از ان
بقدر کلفتی خشت ضرر ندارد (دوّیم) کذاردن هفت موضع را
بر زمین و ان پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انکشت
بزرك پاها است (سیم) انکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه
بگذارد و ان زمین و اجزاء ان است که غیر معدن و خوردنی و پوشیدنی
باشد و جائز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاك باشد
و کفایت میکند پاکی مقداری که لازم است کذاردن بر زمین
هر چند اطراف ان نجس باشد پس هر کاه قدری از مهر پاك باشد
و قدری نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط انستکه تمام انچه
پیشانی بران قرار میکیرد پاك باشد (چهارم) ذکر است و احوط
در ان سه مرتبه سبحان الله یا یك مرتبه سبحان ربّی الاعلی و بحمده

است (پنجم) طمأنینه است در حال ذکر (ششم) باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد «هفتم» نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعهٔ اوّل و سیم که تشهد ندارد از اجلسهٔ استراحة می‌نامند «هشتم» از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است «اوّل» شهادتین و احوط گفتن است بنحو متعارف «دویم» صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح اداء نماید «سیم» ترتیب مابین کلمات آن بنحو متعارف «چهارم» موالات مابین کلمات آن «پنجم» آنکه نشسته باشد در حال تشهد «ششم» طمأنینه در آن ﴿نهم از واجبات نماز﴾ سلام است و واجبات آن چهار است «اوّل» آنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و بهتر اضافهٔ و رحمة الله و برکاته است و جایز است اکتفاء بثانی هر چند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته «دویم» آنکه در حال نشستهٔ بعمل آورد «سیم» آنکه صحیح بعمل آورد (چهارم) آنکه با طمأنینه باشد ﴿دهم از واجبات ترتیب است﴾ در افعال

نماز پس هرگاه عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد شد (یازدهم) موالات یعنی پی در پی بعمل آوردن افعال نماز را و فاصله نشود مابین آن بسکوت طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

﴿مبحث چهارم﴾

بدانکه ارکان نماز پنج است «اوّل» تکبیرة الاحرام «دویم» قیام در حال تکبیرة الاحرام «سیم» قیام متصل برکوع «چهارم» رکوع «پنجم» دو سجده پس هرگاه رکن کم شود یا زیاد عمداً یا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعة که در آن تفصیلی است

﴿مبحث پنجم در مبطلات نماز﴾

و آن چند چیز است «اوّل» حدث است چه اکبر و چه اصغر «دویم» منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوری که پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً و سهواً و جهلاً و امّا انحراف مابین یمین و قبله یا یسار و قبله سهواً ضرر ندارد «سیم» آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیه «چهارم» تکلم کردن بدو حرف و زیاده یا یك حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد «پنجم» خنده قهقهه «ششم» گریه کردن از جهة غیر خدا

وگریه از خوف خدا از افضل عبادات است واحوط ترك گریه
بر مصیبت حضرت سید الشهداء واهل بیت علیهم السلام است در
نماز، هفتم، خوردن وآشامیدن، هشتم، هر فعل منافی که محو
کند صورت نماز را مثل جستن ودست بدست زدن وامثال انها
، نهم، دست بروی دست دیگر گذاردن مگر در حال تقیه، دهم،
شك در عدد رکعات در غیر انچه خواهد آمد یا جزئیرا در حال شك
بجا آوردن، یازدهم، زیاد کردن جزئیرا در نماز عمداً بقصد جزئیه
یا کم کردن از هر چند رکن نباشد

﴿ مبحث ششم در شکیات نماز است ﴾

ودران چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ بدانکه هرگاه کسی
شك کند در چیزی از افعال نماز وداخل شده باشد در فعلی که
بعد از انست اگرچه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه شك کند
در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت بعد از داخل
شدن در قنوت یا رکوع واگر شك کند در آیهٔ بعد از دخول در
آیهٔ دیگر یا در کلمهٔ بعد از دخول در کلمهٔ دیگر احوط آتیان بایه یا کلمهٔ مشکوکه
است بقصد قربه مطلقه بلی هرگاه شك کند در رکوع در حال
سرازیری از جهة سجده مادامی که بحد سجده نرسیده احوط انست

که برگردد بایستد وبعد رکوع کند ونماز را تمام کند وبعد از ان
نماز راهم اعاده کند وهرگاه شك کند در سجده بعد از برخواستن
یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکند بلی هرگاه شك کند در حال
برخواستن برگردد واتیان کند واگر شك کند در تشهد بعد
از برخواستن اعتنا نکند واگر در حال برخواستن باشد برگردد
واتیان بکند علی الاقوی واگر شك کند در چیزی از افعال
نماز پیش ازانکه داخل فعلی دیگر شده واجب است انچه را که شك
نموده بجا آورد ﴿ فصل دویم ﴾ شك در عدد رکعات
نمازهای واجبی در بین نماز بعد ازانکه شك قرار گرفت اگر نماز
دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واگر
چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور
مگر در نه صورت (اول) شك میان دو وسه بعد از سر برداشتن
از سجدهٔ دویم پس بنا را برسه گذارد ونماز را تمام کند بعد از ان
یك رکعة نماز ایستاده یا دو رکعة نشسته بجا آورد وهرگاه شك
بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دویم باشد پس احوط انستکه
انچه ذکر شد بعمل آورد وبعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل
نماز را واین احتیاط در همهٔ مقامات اتیه که حکم مترتب را کمال

سجدتین است جاری است (دوّیم) شك میان سه و چهار در هر جا
باشد چه در قیام چه در رکوع و چه در سجود چه بعد از ان وچه
در بین انها بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته
یا یکرکعة ایستاده بجا آورد (سیم) شك میان دو و چهار است
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد
دو رکعة نماز ایستاده بجا آورد (چهارم) شك میان دو و سه و چهار
است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعة نماز
ایستاده و دو رکعة نشسته بجا آورد (پنجم) شك میان چهار
و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذار دو نماز را تمام
کند و بعد از اسلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد (ششم) شك میان
چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك
میان سه و چهار و حکم ان در این جاری است و برای هریك از
قیام بی جا واذ کاری که کفته دو سجدهٔ سهو بجا آورد علی الاحوط
واین سجده در جمیع فروض بعد که قیام را میشکند و مینشیند
جاری است (هفتم) شك میان سه و پنج است در حال قیام مینشیند
شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم ان در این جاری است
(هشتم) شك میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند

و شك او بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار و حکم ان در این
جاری است (نهم) شك میان پنج و شش است در حال قیام
می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و حکم ان در این جاری است (وبدانکه) کثیر الشك
در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات ان در ان جائیکه کثیر الشك شده
اعتنا بشك خود نماید و بنا را بر صحت گذارد و نماز احتیاط بر او
واجب نیست و همچنین اعتبار ندارد شك امام یا مأموم با حفظ دیگری
و همچنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را
بر صحت گذارد بلکه مظنهٔ بعد از فراغ و بعد از وقت در حکم شکست

فصل سیم در نماز احتیاط است

برای شکوك مذکوره بدانکه واجب است بعد از سلام نمازیکه در ان
شك کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان ان و نماز احتیاط
فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت
و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام
بترتیب نماز و لکن سوره و قنوت ندارد و قرائت حمد را باخفات
بجا آورد حتی بسم الله را بنا بر احوط ﴿ بدانکه ﴾ اگر شك کنند
در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بناء بر اقل یا اکثر مگر انکه

بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل پس هرگاه
شك کند که یك رکعة کرده یا دو رکعة مخیر است و اگر شك کند
که دو رکعة کرده یا سه رکعة بنا بر دو گذارد و تمام کند و اگر شك
کند در رکعات نماز احتیاط در شکوك پس هر چند مشهور میان
علماء انرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکل است احوط انستکه بنا را
بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد انرا اعاده کند و بعد از ان
اصل نماز را نیز اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزآء نافله یا نماز احتیاط
پس حکم ان مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد و اگر
داخل جزء بعد شده بگذارد

فصل چهارم در حکم ظن در نماز

بدانکه ظن یا متعلق بر کعات است یا بافعال (اَمّا) ظن متعلق
بر کعات پس در حکم یقین است در نماز چهار رکعتی در رکعتین
اخیرتین از ان پس هرگاه نداند سه رکعة کرده یا چهار رکعة و مظنه
او باحد طرفین است بنا را بران گذارد و نماز او صحیح است و نماز
احتیاطی لازم نیست و اما در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در رکعتین
اولیین از نماز چهار رکعتی پس اعتبار مظنه محل اشکال است احوط
عمل بظن و اعاده نماز است و اگر از اول امر شك کند و بعد از

تردّی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین عمل کند بظن خود در
جائیکه ظن معتبر است و اگر عکس باشد بانکه اوّل مظنه پیدا کند باحد
طرفین و بعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند پس مدار
در صُورت انقلاب بر حالت دوّیم است شك باشد یا ظن بلکه اگر
ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر
بنا را بر ظن دوّیم گذارد و همچنین در شك پس اگر اوّل شك کرد ما بین
دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بین
سه و چهار یا یك و دو حکم شك دوّیم جاری کند پس در صُورت
اولی بناء را بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل آورد و در
صورت دوّیم حکم شك یك و دو جاری کند که بطلان نماز است
و هکذا در سایر انقلابات و هرگاه حالت تردّدی از برای او حاصل
شود و نداند که شك است یا ظن بناء بگذارد بر انکه شك است و حکم شك
جاری کند مثلاً اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت و شك
کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه بنا بگذارد بر اینکه
مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر صور
(واَمّا) ظن متعلق بافعال مثل انکه نمیداند یك سجده کرده
است یا دو سجده و مظنه او یك سجده است یا بدو سجده یا نمیداند

که حمد را خوانده یانه و مظنه دارد باحد طرفین پس در حکم یقین
نیست لکن مراعات احتیاط بغایت مطلوب است و مقتضای ان
در بعض صور الحاق بشك است و در بعض صور الحاق بیقین واعاده
نماز وحاصل مطلب انکه یاظن متعلق است بمثل قرائت وتسبیحات
واذکار که زیادی ان مضر بنماز نیست یامتعلق بافعال که زیادی ان
مضر است مثل رکوع وسجود ونحوان دو پس در صورت اولی
اکر در محل است آیان کند هر چند ظن بکردن داشته باشد
واکر بعداز تجاوز از محل است وظن بکردن دارد بگذرد مثل
شك واکر ظن بنکردن دارد بر کردد واتیان کند مثلاً اکر شك
کند که آیا حمد را خوانده است یانه وهنوز داخل در سوره نشده
است انرا بخواند چه مظنهٔ بخواندن داشته باشد چه مظنه بنخواندن
واکر بعداز دخول در سوره یاقنوت شك کند که حمد را خوانده
است یانه ومظنهٔ او بخواندن باشد بگذرد وبنارا بر خواندن کذارد
واکر مظنهٔ او بنخواندن باشد باز بر کردد وبخواند وهکذا در
سایر انچه ازاین قبیل است واما در صورت دویم پس اکر در محل
است ومظنه بنکردن دارد بجااورد مثل انکه شك داشته باشد واکر
مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است که عمل بظن کند وبگذرد

ونمازرا تمام کند وبعد انرا اعاده کند واکر بعداز محل باشد اکر
مظنه بکردن دارد بگذرد واکر مظنه بنکردن دارد برکردد
وبجا آورد ونماز را اتمام کند واعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند یك
سجده کرده یادو سجده وهنوز داخل در تشهد یاقیام نشده است
ومظنهٔ او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ دیگری بجا
آورد ونماز او صحیح است مثل صورت شك واکر مظنه دارد که
دو سجده کرده عمل بظن کند وبعد از نماز اعاده کند نماز را واکر
بعداز دخول در قیام یاتشهد مظنهٔ او بکردن دو سجده باشد بگذرد
ونماز او صحیح است واکر مظنهٔ او بنکردن باشد برکردد ویك
سجدهٔ دیگر بکند وبعداز تمام اعاده کند نماز را وهکذا در سایر
افعال مثل رکوع ونحوان (فصل پنجم در سهویات است) بدانکه سهو
یامتعلق است برکعة یا اجزاء رکنی یا اجزاء غیر رکنی وایضا یا بزیاده است
یابنقیصه پس اکر زیاد کند یك رکعت یابیشتر را نماز او باطل است
مطلقاً (واکر سهواً) یك رکعت یابیشتر را ناقص کند وبعداز سلام
متذکر شود پس اکر پیش از اتیان بمنافی عمدی وسهوی مثل حدث
واستدبار متذکر شود برخیزد وبقیهٔ نماز را بجا آورد وسجدهٔ سهو
بجهة سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است وهمچنین اکر بعداز

اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم
در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجدهٔ سهو دیگر بجهة
تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار یا سکوة
طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است و هرگاه
زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند
جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یك سجده یا تشهد و نخوان نماز او
صحیح است و اگر نقصان کند جزئیرا پس اگر متذکر شود
پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارك کند چه منسی رکن
باشد چه غیر رکن مثل انکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوة مثلا
یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که یك
سجده یا دو سجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و اگر
داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل
است مثل انکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعة
پیش فراموش شده و همچنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود
بعد از دخول در سجدهٔ دویم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر
شود در سجدهٔ اوّلی یا بعد از ان و قبل از دخول در سجدهٔ دویم بعید
نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ

زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارك کردن
زیادی رکن لازم نمی آید ولکن مع ذلك احوط اعادهٔ
نماز است و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر
شود بعد از دخول در رکن بعد از نماز باطل نیست و چیزی بر او نیست
بلی اگر منسی تشهد یا سجدهٔ واحده باشد و متذکر شود بعد از
دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز اوّل قضاء ان تشهد یا ان
سجده را بجا آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بکند و نماز او صحیح است
و در اینجا سه مسئله باقی مانده ﴿ مسئله اوّلی ﴾ انکه اگر ترك کند
ذکر رکوع را یا سجود را و متذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع
یا سجود نمازش صحیح است و نمی تواند برگردد هر چند داخل
در رکن بعد نشده چون محل انها فوت شده است (مسئله دویم)
انکه اگر ترك کند سجدهٔ واحده یا تشهد را و بعد از سلام متذکر
شود نباید برگردد بلکه همان را قضاء کند و دو سجدهٔ سهو بجا
آورد و امّا اگر ترك کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام
متذکر شود احوط این است که برگردد و اتیان کند و نماز را
تمام کند و دو سجدهٔ سهو بجهة زیادی تشهد و دو سجدهٔ سهو بجهة
سلام بی جا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند ﴿ مسئله سیم ﴾ هرگاه

در نماز مستحبی زیاد کند جزئیرا سهواً نماز او باطل نیست هرچند
رکن باشد وسجدهٔ سهو هم براو نیست واگر ترك کند جزئیرا
ومتذکر شود در اثناء برگردد وانرا بجا بیاورد هرچند داخل
در رکن بعد شده باشد وبجهة زیادتها سجدهٔ سهو واجب نمیشود
واگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است
واگر غیر رکن است براو چیزی نیست وبدانکه هرگاه در حال
تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهوی که
باید بجا آورد بناء گذارد که تشهد نماز است ونماز را اتمام کند بعد
سجدهٔ سهو را بعمل آورد وهمچنین است حکم در سجده واگر
در حال تعقیب شك کند که آیا سجدهٔ سهوی که براو واجب بوُد
بجا آورده یا نه باید بعمل آورد ﴿ فصل ششم در سجدهٔ سهو ﴾
بدانکه واجب است دو سجدهٔ سهو از برای چند چیز (اوّل) از
برای تکلم بی جا در نماز سهواً (دوّیم) از برای سلام گفتن در غیر
موضع سلام (سیم) از برای شك چهار وپنج چنانچه گذشت
(چهارم وپنجم) از برای فراموشی تشهد وفراموشی یك سجده
وواجب است در این دو موضع سجده سهو بعد از قضاء تشهد یا سجده
فراموش شده چنانچه گذشت وفرق نیست در اخیر ما بین انکه

یك سجده از یك رکعت فراموش شده باشد یا بیشتر پس هرگاه در
دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یك سجده فوت شده سهواً بعد
از نماز قضاء سجدههای فراموش شده را بنماید وبرای هریك دو
سجده سهو بجا آورد ﴿ وبدانکه ﴾ سجده سهو را باید بعد
از نماز بلافاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند
قضاء را مقدم بدارد وهمچنین اگر نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم
دارد بر سجده سهو واگر قضاء اجزاء ونماز احتیاط داشته باشد
مخیر است در تقدیم هریك هرچند احوط تقدیم نماز احتیاط است
واگر سجده سهو را فراموش نموُد هر وقت متذکر شده باید
بجا آورد اگرچه بعد از آتیان بمنافی باشد وضرر بنماز او ندارد دو واجب
است در سجده سهو چند چیز (اوّل) نیت (دوّیم) انکه دو مرتبه
سجده کند (سیم) ذکر در هریك از دو سجده وان گفتن
(بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد یا بسم الله وبالله اللهمّ صل
عل محمد وآل محمد یا بسم الله وبالله السلام علیك ایها النبیّ ورحمة الله
وبرکاته است) (چهارم) انکه مراعات کند در ان انچه معتبر
است در سجده نماز بنابر احوط (پنجم) تشهد مثل تشهد نماز
(ششم) سلام وان گفتن السلام علیکم است واولی واحوط اضافه

ورحمة الله وبرکاته است

﴿ مبحث هفتم در نماز آیات است ﴾

وواجب میشود این نماز برای ماه کرفتن وخورشید کرفتن
اکرچه جزئی ازان باشد واکرچه باعث خوف نشود وهمچنین
واجب میشود بلرزیدن زمین اکرچه باعث خوف نشود چنانچه
واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند وسرخ وتاریکی شدید
ورعد وبرق غیر متعارف وغیر اینها از حوادث آسمانی از اموریکه
نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اکرچه او نترسد وان دو رکعة
است در هر رکعت پنج رکوع ودو سجود وتفصیلش انست که
نیت میکند وتکبیر میگوید وبعد از ان حمد وسوره میخواند وبرکوع
میرود وذکر رکوع میگوید وسر از رکوع برمیدارد وحمد
وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز برکوع میرود بعد از
ذکر رکوع سر برمیدارد باز حمد وسوره میخواند وبرکوع میرود
وبعد از سر برداشتن ازان باز حمد وسوره میخواند وقنوت میخواند
مستحباً وبرکوع میکند وبعد از قیام ازان باز حمد وسوره میخواند
وبرکوع میرود وبعد از قیام ازان دو سجده بجامیاورد وبرمیخیزد
حمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز برکوع میرود
وهمچنین تا پنج رکوع تمام شود وبعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده

بجامیاورد وتشهد میخواند وسلام میگوید وجایز است بنحو دیگر
بعمل آورد وان چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند
ویك آیه از سورهٔ انا انزلناه را مثلاً بخواند وبرکوع رود وبعد از سر
برداشتن ازان آیهٔ دوّیم انا انزلناه را بخواند وبرکوع رود وهمچنین
تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع یك آیه خوانده تا در رکعهٔ اولی
یك حمد ویك سورهٔ تمام با پنج رکوع بعمل آید وبعد از رکوع پنجم
دو سجده بجا آورد وهمچنین در رکعت دوّیم قبل از رکوع یك حمد
بخواند ویك سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع ونماز را تمام کند
واقسام دیگری هم ممکن است ووقت نماز کسوفین از ابتداء کرفتن است
تا تمام منجلی شود لکن احوط انستکه مؤخر ندارد از وقت شروع
با نجلاء (واَمّا) نماز زلزله وسایر آیات آسمانی که مخوف باشد
تا آخر عمر اداء است ولکن احوط عدم تأخیر انست از وقت آیة
وهرگاه مطلع شد بر خسوف وکسوف در وقت وترك کرد نماز
آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء ان اگرچه تمام ان نگرفته
باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد اگر تمام ان
کرفته نشده بر او قضاء نیست واکر تمام قرص کرفته باشد واجب
است قضاء ان وجایز است نماز آیات را بجماعت بخواند پس اکر

در رکوع اول امام را درك نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز
یومیه و قرائت از او ساقط است و همچنین است هرگاه در رکوع
دویم مثلا امام را درك نمود متابعت میکند با امام تا رکوع پنجم او
و وقتیکه امام بسجده رفت مأموم بقیهٔ رکوعات خود را با قرائت حمد
و سوره بجامی آورد و برکوع پنجم خود میرود و در سجده یا در
رکعت بعد بامام میرسد و اگر نخواهد منفرد شود جایز است و نماز
آیات دو رکعت محسوب است پس هرگاه شك کند در عدد
رکعات نمازش باطلست و اگر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء
شك کند حال او حال یومیه است در انچه گذشت از احکام ان
و همچنین احکام سهو و تذکر در محل یا بعد از محل و غیر ان در ان جاری
است و همچنین حکم زیاده و نقیصه در ان همان است که در یومیه
ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیهٔ نمازها
واجبی است و ان چند قسم است (اول) نماز قضاء است بدانکه
هرگاه ترك نماید نماز واجبی را با اجتماع شرایط وجوب ان عصیاناً
یا از او فوت شود بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد
یا بجهت مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد واجب است بر او
قضاء نماز بخلاف نمازیکه از جهة حیض یا نفاس از او ترك شده که قضاء

ان واجب نیست اگر در تمام وقت حایض یا نفساء بوده و الا اگر
طاهره دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر ان و ترك
نماید اداء را واجب است قضاء ان بلکه اگر مقدار یك رکعت از آخر
وقت را دریابد بدون عذری از اعذار مذکوره واجب است بر او
نماز و اداء خواهد بود و اگر ترك نمود معصیت کرده و قضاء ان بر او
واجب است و واجب نیست ترتیب در قضاء نمازهای یومیه علی
الاقوی پس جایز است تقدیم قضاء نمازیکه در روز بعد فوت شده
بر قضاء نمازیکه روز قبل فوت شده بلکه اگر در یك روز نماز
صبح و ظهر باهم فوت شده باشد مخیر است در تقدیم هر یك بلی
اگر ظهرین یا عشائین از یك روز فوت شده باشد واجب است
تقدیم قضا ظهر بر قضاء عصر و تقدیم قضاء مغرب بر قضاء عشاء و عکس
جایز نیست و لکن احوط مراعات ترتیب است مطلقا بلکه
اگر ترتیب را نداند تکرار کند نمازها را بنحویکه ترتیب حاصل شود
مادامی که موجب عسر و حرج نشود پس اگر میداند در پنج روز
هر روزی یك نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا اورد
و همچنین اگر نمازهای بسیار از او فوت شده و ترتیب انرا نمیداند
انقدر نماز قضاء کند که یقین کند انچه بر او بوده بترتیب قضاء

ان بعمل آمده و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را براداء اگرچه احوط تقدیم است خصوصاً اگرانچه فوت شده یك نماز باشد وخصوصاً اگرنماز همان روز باشد ومعتبر در تمام وقصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اگرچه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماما قضاء نماید اگرچه در سفر باشد واگر کسي در اول وقت مسافر بوده ودرآخر وقت حاضر یابعکس مدار بران است که درآخر وقت تکلیف او بوده (دویم) نمازی که فوت شده ازپدر بلکه مادر هم علی الاحوط وفوت ان بسبب عذری بوده واجب است بر ولی قضا نماید انرا ومراد بولی پسر بزرگ میت است وبر دختر او واجب نیست وشرط نیست حاضر بودن وبالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر واگر میت پسر نداشته باشد یاداشته باشد ولی بدون عذر نماز ازاو فوت شده احوط استیجار کبار ورثه است نسبت بحصهٔ خود از ترکه واگر وصیت کرده باشد که نماز های اورا استیجار نمایند از ترکهٔ او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مگرانکه ورثه امضاء نمایند که دراین صورت ازاصل ترکه بیرون میشود واحوط امضاء کبار ایشان است ازحصهٔ خود واگر ولی بمیرد پیش ازاتیان بقضاء نماز های

میت واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن ان وبرباقی اولیاء میت اول هم واجب نیست وجائز است ازبرای ولی استیجار نمودن غیری را بجهت قضاء نماز میت (سیم) نماز استیجاری بدانکه واجبست بر شخصي که اجیر شده که نماز های میت را بجا آورد اتیان کند بهرچه بان ملتزم شده از مستحبات وکیفیات ان اگر بروجه تقیید باشد واگر اخلال بان نمود مستحق اجرت نیست اگرچه ذمهٔ میت یاولی بری شود وجائز است زن اجیر شود که نماز های مرد را بجا آورد وهمچنین بعکس پس زن در نماز های جهریهٔ میت مخیّر است مابین جهر واخفات اگرچه نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین است جهر دران اگرچه برای زن باشد

مبحث نهم در نماز جماعت است

بدانکه نماز های واجبی را بجماعت کردن مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب وعشاء که مؤکدتر است ومنقول است که نماز باعالم برابر است باهزار نماز وباسید قرشي برابر است باصد نماز وبتعدد جهات فضیلت ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود وبتعدد مأمومین مضاعف میشود ثواب ان ودر نماز جمعه بااجتماع شرائط جماعت واجب است واگر کسي حمد وسورهٔ او

درست نباشد و ممکن باشد اورا تصحیح قرائت در وقت کفایة
میکند اورا درست کردن ان و فرادی یا جماعت کردن و اگر
ممکن نشود اورا درست کردن بجهت تنکی وقت و ماننداِن معین
است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد اورا بهیچ وجه
تصحیح قرائت دراین صورت جماعت واجب نیست و با انچه
متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعة
کردن است واقل عددی که جماعة باِن منعقد میشود دو نفر است
یکی امام و دیگری مأموم و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب
است که در جانب راست امام بایستد و اکر زن باشد در عقب او
بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأموم در هیئت
وکیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین
یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس
جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را
باداء و بعکس مطلقا و در اقتداء کردن نماز طواف بیومیه و بعکس
اشکال است بلکه مشروعیت جماعة در نماز طواف خالی از اشکال
نیست و جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است ان نماز را
اعاده کند بجماعة بلکه مستحب است و امّا نمازیکه احتیاطاً

بجا میاورد اداءً یا قضاءً اقتداء باِن جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی
اگرچه نماز مأموم هم احتیاطی باشد و شرط است در امام جماعة چند
چیز (اوّل) عقل (دوّیم) بلوغ (سیم) ایمان (چهارم) طهارة
مولد (پنجم) مرد بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن
است مطلقا (ششم) عدالة یعنی ملکه و کفایة میکند دراحراز
ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از وجدان باشد بروجهیکه
موجب اطمینان و وثوق باِن باشد (هفتم) ایستاده بودن امام
هرگاه مأمومین ایستاده باشند (هشتم) صحة قرائة او پس هرگاه
امام نتواند تمام قرائة واجب را صحیح بخواند یا بعض حروف را
بدل کند ببعضی و مأموم سالم باشد از ان اقتداء باو جایز نیست
(نهم) نبودن حایل مابین مأموم و امام یا صف پیش که مانع دیدن
او باشد مگر انکه مأموم زن باشد (دهم) دور نبودن مأموم از امام
یعنی محل سجدهٔ مأموم از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یك
کام بلند نباشد یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف متصل بامام
(یازدهم) بلندتر نبودن جای امام از جای مأموم بقدر معتدبه یعنی
یك وجب یا زیادتر بلی اکر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد
و امّا جای مأموم هر قدر بلندتر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق

اتصال واقتداء (دوازدهم) پیش نبودن مأموم است از امام اگر چه جزئی باشد وبدانکه واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز باینکه افعال صلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط تأخیر است واما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید ودر غیر آن واجب نیست اگر چه احوط است خصوص در سلام وجماعة منعقد میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر رکوع را گفته باشد ورکعت اول او محسوب است ودر نماز اخفاتی در حال قرائت امام بهتر آنستکه مأموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال بآن است بل اگر در نماز جهری مأموم قرائت یا همهمهٔ امام را بشنود واجب است ترك قرائت واگر بهیچ وجه نمیشنود اقوی استحباب قرائة حمد وسوره است آهسته واگر امام در قنوت باشد ومأموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت وهمچنین در تشهد نیز متابعت کند ونشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است باینکه دو زانوی خود را از زمین بلند کند ودر رکعت دویم خودش قرائت را آهسته بخواند اگر چه در نماز جهریه باشد ودر رکعت آخر امام می خواهد متابعت

کند امام را تا سلام بنشستن بتجافی وذکر بگوید واگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجدهٔ دویم برخیزد ونمازش را تمام کند چنانچه هر جای از نماز جماعة بخواهد بجهة عذری منفرد شود جایز است بلکه بدون عذر نیز جایز است هر چند خلاف احتیاط است واگر امام را عادل میدانست وبعد از نمازش معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است واگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند وهرگاه مأموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید واگر گفت وبرگشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد وبرکوع برگردد وبعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست واگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد وبرکوع برود واگر قدری خم شد وهنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد او هم برگردد وهمچنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم در احکام نماز قصر واتمام است

بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط (اول) آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه رفتن تنهائی بآن مقدار

باشد مثل انکه کسی دو وطن داشته باشد و مابین ان هشت فرسخ
فاصله باشد یا رفتن و برکشتن باهم هشت فرسخ باشد بشرط انکه
رفتن کمتر از چهار فرسخ نباشد مثل انکه بخواهد از وطن خود
برود سر چهار فرسخ و برکردد همان روز یا بعد از ان و هر فرسخی
سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس
اکر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اکرچه کمی کمتر باشد
موجب قصر نیست چنانچه اکر شك داشته باشد که آیا باین مقدار
هست یا نه قصر نکند (دوّیم) انکه این مقدار را بقصد مسافت طی
کند پس هرکاه مثلاً عقب کریختهٔ میرود و نمیداند بقدر مسافه میرود
یا نه قصر نیست اکرچه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برکشتن
اکر بقدر مسافهٔ مزبوره هست قصر کند (سیم) انکه قصد
مسافه را مستمرّ بدارد و متردد نشود تا آخر مسافه پس اکر قدری
از انرا که کمتر از مسافه میباشد بقصد مسافه طی نمود و بعد متردد
شد در رفتن یا برکشتن قصر نیست و اکر باز قصد رفتن نمود
پس اکر بقیه بقدر مسافه است قصر کند والاحوط جمع است
خصوصاً هرکاه قدری را بدون قصد طی کرده باشد (چهارم)
انکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز (اوّل) بقصد اقامه در جائی

تا ده روز (دوّیم) برسیدن بوطن خود (سیم) بماندن در جائی
سی روز تمام بدون نیت اقامهٔ ده روز بشرط انکه محل تردد یك جا
باشد پس هرکاه بعض از سی روز در مکانی و بعض ان در مکان
دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد
خارج شدن از محل تردد ولو بقدر کمتر از مسافه بعزم مراجعت
در همان روز یا شب ان روز که عرفاً از صدق بودن در یك جا سی
روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر
کردن باشد قطع میشود و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی
قصد اقامهٔ ده روز در جائی نمود و یك نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد
عازم شد که قبل از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را
تا انجا است تمام بخواند اگرچه بخواهد همان روز برگردد بخلاف
انکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعه نمود یا متردد شد در اقامه
که باید قصر کند اکرچه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد و کسی
که قصد اقامهٔ ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده روز بخواهد
باطراف انجا برود که کمتر از مسافه باشد یا یك شب یا بیشتر انجا
بماند و برگردد بمحل اقامهٔ خود ضرر باقامهٔ او ندارد و باید نمازش را
تمام کند بلکه اگر از اوّل نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان

روز باشد بزودی بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید تمام
کند علی الاقوی اگرچه برود و شب هم بماند ولی اولی
احوط در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است مابین قصر
واتمام بلی هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد بر خروج از محل
ترخص بکمتر از مسافة و ماندن شب در انجا احتیاط بجمع را ترك
نکند (پنجم) انکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل ساربان
ومکاری وملاح وهیمه کن وقاصد وامثال ان که اینها باید تمام بخوانند
بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل انکه برای زیارت
کردن برود قصر کنند وحکم وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود
هروقت صادق باشد در عرف که عمل وشغل انها سفر کردنست
اگرچه در اثناء سفر اول انها حاصل شود ومنقطع میشود وجوب
اتمام بر انها بماندن ده روز در بلد خود اگرچه بدون قصد اقامه
بماند یا در غیر بلد خود اگر بقصد بماند واگر کسی را شغلی پیش
آمد که سه سفری در پی نمود بدون انکه سفر را شغل خود قرار
دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود (ششم) انکه سفر او حرام
نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند ومثل انکه بجهت دزدی
کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد او از ان سفر توصل بترك واجب

باشد که در این صور باید تمام بخواند وهمچنین است اگر سفر کردن
از برای صید لهوی باشد ومناط در وجوب اتمام حال عصیان است
پس مادامیکه عاصی است تمام کند وهروقت عاصی نباشد قصر
کند اگرچه مابقی بمقدار مسافت نباشد (هفتم) خروج از
محل ترخص بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوار های ان ناپدید
شود یا اذان شهر را نشنود واحوط تحقق امرین است وفرق نیست
در این شرط میان رفتن وبرگشتن بلی اگر در وقت رفتن بجائی
رسید وشك نمود که بحد ترخص رسیده یانه در انجا نماز را تمام
کند ودر وقت برگشتن در همان جا قصر کند احوط جمع میان قصر
واتمام است وفرق نیست در این شرط مابین وطن وبلد اقامه وبعد
از تحقق شرائط واجب است قصر مگر در چهار جا (اول) مکهٔ
معظمه (دوم) مدینهٔ منوره (سیم) مسجد کوفه (چهارم)
حایر حضرت سید الشهداء علیه السلام که در انها مخیر است مابین
قصر واتمام هرچند احوط قصر وافضل اتمام است اما روزه در
انها نگیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل
است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است
واگر در جائیکه اقامهٔ عشرة کرده باشد وباید تمام بخواند قصر

کند از روی جهل بحکم احوط بلکه اقوی در این صورت اعاده
است وهرکاه حکمرا میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن
قصررا برمسافر یامسافر بودن خودرا وتمام کرد وبعد از نماز
متذکرشد اکر وقت باقی است اعادهٔ نماز کند واکر وقت کذشت
قضاء ندارد وهرکاه سفرنمود بعداز دخول وقت وهنوز نماز شرا
نخوانده تا ازحد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اکر مراجعة
کرد از سفر و بوطن یامحل اقامه رسید بعد از دخول وقت نمازرا
تمام نخواند واکر دراین صورت نماز از او فوت شد اقوی در صورت
اولی اتیان بنماز قصراست ودر دویم اتمام

— مطلب سیم دراحکام روزه است —

بدانکه روزه عبارت است از امساك کردن از طلوع فجر تامغرب
شرعی از چیزهائیکه ذکر میشود ودر ان چند مبحث است

— مبحث اول — در شرایط روزه وان چند چیز
است (اول) عقل پس اکر در جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش
صحیح نیست قضاء هم ندارد (دویم) اسلام (سیم) ایمان (چهارم)
خالی بودن ازحیض ونفاس درتمام روز (پنجم) مسافر نبودن
بسفریکه تکلیف او قصراست درنماز بلی هرکاه قبل از زوال

از سفر مراجعت کرد بوطن یابمحل اقامه رسید وهنوز افطار
نکرده روزهٔ او صحیح است وهمچنین هرکاه بعداز زوال سفرنمود
روزهٔ او صحیح است وبدانکه جایزاست اختیاراً سفر کردن در
ماه مبارك رمضان اما درباقی اقسام روزهٔ واجب معین مثل قضاء
مضیق یانذر معین وامثال ان پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر
است واکر در سفر باشد وروزهٔ معین براو باشد اقوی وجوب
قصد اقامه است بلی اکر نذر کرده باشد روزهٔ روز معینی را
درخصوص سفر یاسفراً وحضراً روزه براو واجب و صحیحست
اکرچه در سفر باشد وقصد اقامه براو واجب نیست (ششم) ایمن
بودن از ضرر پس اکر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل
انکه بترسد که روزه کرفتن باعث حدوث مرض یازیادتی
مرض شود روزهٔ او صحیح نیست بلکه اکر بترسد ضرر بر طفل
خود بانکه شیر او کم شود وطفل بسبب ان متضرر شود باید افطار
کند چنانچه زن حامل که نزدیك باشد وضع حمل او وبترسد
برخود یا بر طفل چه از تشنکی یا از کرسنکی روزهٔ او صحیح نیست
وهمچنین مرد پیر وزن پیر هرکاه عاجز باشند از روزه کرفتن
روزه برانها نیست چنانچه اکر کسی دردی دارد که سیر آب

نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر او
نیست و در تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اوّلی که خوف
ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی تصدّق نماید مدی از طعام
و در تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند و امّا بلوغ پس شرط صحت
روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر
عبادات که اقوی صحت ان است از طفل ممیز

مبحث دوّیم در شرایط روزه

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك از اموری که ذکر میشود
و کافی است در ان اینکه در شب ان روز قصد او این باشد که فردا را
روزه بجامیآورد قربةً الی الله تعالی و لازم است تعیین ان اگر متعین
نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزهٔ
استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند از ده
چیزی که میاید تفصیلاً بذهن بگذارند بلکه همین قدر اجمالاً قصد
امساك از مفطرات نماید کافی است و احوط در روزهٔ ماه رمضان انست
که شب اوّل نیت روزهٔ تمام ماه را بنماید و هر شب هم علی حده
نیت کند و هرگاه نیت را فراموش نمود و قبل از زوال متذکر
شد فوراً نیت کند کافی است و هرگاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ

روز را امساك کند ولکن روزهٔ او باطل است و همچنین است
سایر روزه‌های واجب چه قضا و چه غیر ان که قبل از زوال اگر
منافی بعمل نیاورد تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود
وقت ان امّا روزهٔ مستحبی پس وقت نیت ان باقیست تا پیش از
غروب و در یوم الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اگر
روزهٔ قضاء یا نذر یا کفاره و امثال ان بر او باشد معین است نیت
انرا بنماید والا نیت روزهٔ مستحب بنماید و اگر هر وقت از ان
روز معلوم شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیت کند روزه
اش صحیح است و اگر یوم الشك را بنیت ماه رمضان روزه گرفت
باطل است و همچنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه از
رمضان است از ان والا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح
نیست اگرچه در این دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده
و هرگاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد
ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه
همچنین است اگر نیت نمود که یك ساعت بعد افطار میکنم که احوط
بلکه اقوی در ان نیز بطلان روزه است

مبحث سیم

در بیان انچه باید از ان امساك نمود و ان ده چیز است (اول و دویم)

خوردن و آشامیدن است عمداً وفرق نیست ما بین مأکول
ومشروب معتاد و غیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائی
که در بن دندانها مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود
روزه بفرو بردن انها سهواً اگرچه مقصر باشد در خلال نکردن
ولکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن
است هرگاه خلال نکرد و جایز است جائیدن طعام برای طفل
وحیوانات و چشیدن نمك آش و امثال ان مادامی که عمداً چیزی از ان
فرو رود و اولی بلکه احوط ترك انها است و همچنین جایز است
مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم و مستحب
است بعد از ان سه دفعه آب دهنرا جمع کند و بیندازد و اگر بدون
اختیار یا غفلةً یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهة نماز واجبی
بوده چیزی بر او نیست و احوط در غیر وضوء برای نماز واجبی
قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده قضاء
لازم است و جایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب
است ولکن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك میکند
و اگر بیرون آورد انرا خشك کند و دوباره داخل دهن کند
والا آب انرا فرو نبرد و اما بلع نمودن اخلاط سر و سینه اگرچه

مبطل بودن ان معلوم نیست مادامی که از لب بیرون نیامده ولکن
احوط ترك ان است بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بفضای دهن
بیاید (سیم) جماع است که مفسد و موجب قضاء و کفاره است
در قبل یا دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و اما سهواً یا نسیاناً
ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند چنانچه با احتلام
روزه باطل نمیشود و جایز است برای او تأخیر غسل و همچنین جایز
است استبراء نمودن ببول و بمسحات از برای محتلم در روز روزه
(چهارم) کذب بر خدا و رسول و ائمهٔ هدی علیهم السلام
میباشد و احوط الحاق حضرت زهراء و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم
السلام است و مختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذبست
و بگوید والا مبطل نیست اگرچه در واقع کذب باشد و غلط
خواندن قرآن و دعاء سهواً ضرر ندارد (پنجم) ارتماس در آب
است که مبطل و موجب قضاء و کفاره است علی الاحوط خواه تمام
سر و بدن او زیر آب رود یا سر تنها اگرچه موی سر بیرون باشد
و چه منافذ سر کشوده باشد یا نه و چه روزه واجب باشد یا مستحب
بلی اگر بدفعات هر دفعهٔ بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد
چنانچه اگر بدون اختیار یا بافراموشی روزه یا بخیال انکه فرو نمیرود

فرو رفت یا انکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا کرفت
ضرر ندارد و اکر در اب مضاف مثل کلاب و امثال ان فرو رفت
اقوی عدم بطلان و احوط اجتناب است و هرکاه عمداً بقصد غسل
سر زیر آب نمود در روزهٔ رمضان روزه و غسل هر دو باطل
است بلکه اکر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم
قصد غسل کند باطل است علی الاقوی بخلاف روزه واجب معین
غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است و دو صورة
دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل
است و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است
در روزهٔ مستحبی چنانچه اکر در حال غیر عمد ارتماس نموده در
روزهٔ واجب معین چه رمضان و چه غیر ان بمحض تذکر و اختیار
فی الفور سر را بیرون آورد و اکر در این حال قصد غسل کند
غسل او نیز صحیح است و اکر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش
باطل میشود (ششم) رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است
وان مفسد و موجب قضاء و کفاره است اکر عمداً باشد اکرچه ان
غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط و فرق نیست مابین غبار حلال مثل
آرد یا حرام مثل خاك چه خودش باعث بر اثار شود یا دیگری مثل

انکه بایستد در موضعی که غبار است و خود را حفظ نماید بخلاف انکه
هرکاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و بعد ظاهر شود که فرو
رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه از
قلیان کشیدن و نحو ان باشد یا غیر ان بلکه خالی از قوت نیست (هفتم)
قی کردن است عمداً و ان هم علی الاقوی موجب قضاء بتنهائی است
و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اکر ضرورت
اقتضاء کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است
و هرکاه بی اختیار غذا یا آب بیرون اید تا بحلق برسد و برگردد
ضرر ندارد و اگر در فضاء دهن بیاید باید انرا بزد و ضرر ندارد
بلی اگر عمداً فرو برد مفسد و موجب قضاء و کفاره است
(هشتم) اخراج منی از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند
بملاعبه و ملابسه یا تقبیل با حلیلهٔ خود باشد بشرط انکه قصد او
انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد بلکه در این دو صورت مبطل
است اگرچه منی بیرون نیاید و اما اگر عادت او نبوده و قصد
انزال هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگر
چه احوط قضاء است ﴿ و بدانکه ﴾ اکر کسی در روز روزه
محتلم شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند ببول اکرچه یقین داشته

باشد بخروج آنچه در مجری مانده از منی (نهم) اماله کردن بمایع
است بدون ضرورت وان حرام ومفسد وموجب قضاء وکفاره
است وبجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است (دهم)
بقاء برجنابت است عمداً تا طلوع فجر وان هم حرام ومفسد روزه
وموجب قضاء وکفاره است وان مختص بشهر رمضان وقضاء
ان است ودر باقی اقسام روزه ثابت نیست ومثل بقاء برجنابتست
بقاء برحیض ونفاس ولکن اقوی دران ثبوت قضاء است
نه کفاره وان حکم مختص بشهر رمضان است ودر غیر ان حتی
قضاء ان هم ثابت نیست اگرچه احوط است ودر حکم تعمد بقاء
برجنابتست خوابیدن بقصد غسل نکردن یا باعدم قصد ان وبیدار
نشدن تا صبح واما اگر از خاب اول بیدار شد ودوباره خوابید
بقصد غسل کردن وبیدار نشد تا صبح قضاء تنها براو واجبست
وان دو خاب هیچ کدام حرام نیست اگرچه احوط ترک
خواب دویم است واما اگر بیدار شد دیگر حرام است براو خوابیدن
واگر عصیان کرد وخوابید وبیدار نشد قضاء براو لازم است
واحوط کفاره است نیز واما اگر جنب شد وغافل شد از جنابة
یا از غسل یا انکه فردا واجبست روزه بگیرد وغسل نکرد براو

چیزی نیست اگرچه احوط قضاء است واگر ممکن نشد از برای
جنب وحایض ونفساء غسل کردن واجب است برانها تیمم کنند
وبعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا بصبح واما مستحاضه پس
صحیح است روزهٔ او وتوقف ندارد صحت روزهٔ او بر غیر اغسال واجبه
براو بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است ولکن ترک احتیاط
نماید خصوصاً اغسال نهاریه وشب گذشته واحوط ان است که
مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگرچه اقوی عدم وجوب
ان است

مبحث چهارم

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود وان چند چیز است (اول)
انکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد ومعلوم شد که صبح
بوده قضاء ان روزه واجب است واگر تفحص نمود ومطمئن
شد ببقاء شب وکشف خلاف شد قضاء لازم نیست واحوط قضاء است
(دویم) انکه اعتماد نمود بقول کسی که گفت شب است بعد کشف
خلاف شد قضاء لازم است (سیم) اگر کسی خبر داد که صبح
است واو گمان شوخی نمود وبعد معلوم شد که صبح بوده قضاء
لازم است بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد
که صبح بوده احوط قضاء است (چهارم) اگر کسی خبر دهد

که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت وافطار
نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء براو واجب است واکر قدرت
داشت وملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مکر انکه مخبر
عدل یا عدلین باشد واکر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده
است وافطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

﴿ مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه ﴾

وان هفتست (اول) روزهٔ ماه مبارك رمضان (دویم) قضاء ان
(سیم) صوم روز سیم اعتکاف (چهارم) صوم ده روز کفاره
بدل هدی در حج تمتع (پنجم) هیجده روز بدل بدنه (ششم)
روزهٔ که واجب شود بنذر وعهد ویمین (هفتم) روزهٔ کفاره
افطار ماه مبارك رمضان وان دو ماه متوالی است و واجب است
بوجوب تخییری مابین ان وعتق واطعام شصت مسکین وروزه
کفارات بسیار است ﴿ وبدانکه ﴾ واجب است بر پسر بزرك
قضاء روزهٔ که از والدش فوت شده ومعذور بوده والا واجب
نیست وهرکاه وصیت کرده یا غیری تبرعا از جانب انها بجا آورد
از او ساقط میشود بلی اکر مریض بود وافطار نمود وبهمان مرض
مرد یا قدرت بر کرفتن ان نداشت تا مرد قضاء ان لازم نیست

وهرکاه مریض افطار نمود مرضش باقی ماند تا رمضان آینده قضاء
از او ساقط است ولی بدل هر روزی یکمد از طعام کفاره بدهد
واحوط قضاء کردن است اما عذر دیکر مثل سفر چنین نیست
پس باید قضاء بکیرد واحوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی
از طعام واما هرکاه عذرش برطرف شد وقدرة داشت ونکرفت
تا رمضان دیکر کنه کار است وباید قضایشرا بکیرد هر وقت که
بخواهد وبدل هر روزی مدی از طعام بدهد وهر کاه چند
سال بر او بکذرد وبعد قضاء کند همان یك کفارهٔ سال اول کافیست

﴿ مقصد چهارم در احکام زکوة است ﴾

ودر ان دو مقصد است ﴿ مقصد اول ﴾ در زکوة بدن ودر ان
سه مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ بدانکه واجب است زکوة بدن
که فطره باشد بچند شرط (اول) بلوغ (دوم) عقل وعدم اغماء
(سیم) آزاد بودن واین سه شرط هم شرط وجوب است وهم
شرط صحت ﴿ واما اسلام ﴾ شرط صحت است نه وجوب
چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت وغنی بودن متحقق
میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعیال واجب النفقهٔ خود
اکرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات انهارا

بگذراند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او فطره
واجب نیست ولی مستحب است و اگر یک صاع بیشتر نداشته
باشد اولی آنستکه بدهد از بابت فطره بیکی از عیالات خود که فقیرند
و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات و او میخواهد بیکی
بدهد یا بفقیر اجنبی و احوط دادن باجنبی است

مبحث دویم در زکوة فطره است

بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال
او باشد چه واجب النفقهٔ او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد
و همچنین مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه
رمضان که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر
باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجب است و زنیکه چیزدار باشد
و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه
اقوی وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است
فطرهٔ او بر منفق است و همچنین است غیر زن از سایر عیالات او

مبحث سیم در جنس فطره و مقدار آن و زمان وجوب
و مصرف آن و در آن چهار فصل است **فصل اول** در جنس
آن و آن چند چیز است (اول) گندم (دویم) جو (سیم) خرما

(چهارم) مویز (پنجم) کشک (ششم) شیر - هفتم - عدس
و نخود و امثال آن و احوط اقتصار بر چهار اول است و افضل خرما
و مویز است **فصل دویم** در مقدار آن و آن یک صاع است
و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است
از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است **فصل سیم** بدانکه
واجب میشود فطره بغروب کردن افتاب روز آخر ماه مبارک
رمضان و اولی جدا کردن آنست در شب و جایز نیست تأخیر
انداختن آن از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط آنستکه
همان روز بقصد قربة مطلقه بدهد و قصد اداء و قضاء نکند و اگر
جدا نمود جایز است تأخیر دادن بفقیر را برای انتظار مستحق معینی
فصل چهارم در مصرف آنست و آن فقرآء میباشند و اولی
آنکه اقارب را بر غیر مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم
را بعد از ایشان بر غیر آنها و عدالت در فقیر شرط نیست اگر چه
احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است
و شرط است در گیرندهٔ فطره آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه فطره
دهنده هم هاشمی باشد و مگر در صورت ضرورت و همچنین
شرط است در فقیریکه فطره میگیرد واجب النفقه فطره دهنده

نباشد و جایز است زن فطرهٔ خود را بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست بهر فقیری کمتر از فطرهٔ یکنفر بدهد علی الاحوط اگرچه زیاد باشند فقراء که بهریك یك سر فطره نرسد

مقصد دویم در زکوة مال

ودران چند مبحث است

مبحث اول در شرایط

تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل وان دو چیز است • اول • مالك بودن نصاب • دویم • امکان تصرف دران در تمام سال در انچه گذشتن سال دران معتبر است و در غیر ان وقت تعلق زکوة بان پس واجب نیست زکوة مال کم شده و دزد برده و غصب شده بلی اگر توقف داشته باشد امکان تصرف دران بر دادن قدر قلیلی از مال و ندهد احوط دادن زکوة ان مال است واما اگر بدون دادن مال ممکن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست زکوة ومثل ان است هرگاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در عین و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالك نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اگرچه وافی بمونه سال او نباشد و همچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اگر شخص

مالك نصاب باشد و معادل ان یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستأجر زارع است

مبحث دویم

در انچه زکوة ان واجب است وان نه چیز است (اول) طلا (دویم) نقره و در این دو شرط است انکه مسکوك باشد (سیم) گوسفند (چهارم) شتر (پنجم) گاو و در این پنج شرط است گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم اگرچه ان ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر بماند والا زکوة ان واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحراء و معلوفه نباشد و مدار بر صدق اسم سائمه است اگرچه گاهی جزئی از مال مالك خورده باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق میشود بخوردن چیزی که مملوك باشد و در اولاد انها اعتبار این شرط معلوم نیست پس مبدء سال در انها وقت زائیدن انها است اگرچه مادر انها معلوفه باشد و شرط است در شتر و گاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی و آسیا کردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که انهارا کارکن نگویند در تمام سال (ششم) گندم (هفتم) جو (هشتم) مویز

(نهم) خرما و شرط است در اين چهار انكه مالك انهارا پيش از
وقت وجوب مالك باشد چه زراعت و چه بيع و امثال ان و واجب
نميشود زكوة در اين چهار مگر بعد از وضع خراج سلطان و انچه
مخارج زراعت از نمو ده تا تصفيه دانه و تا خشكيدن انگور و رطب
و احوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنهٔ زراعة

﴿ مبحث سيم ﴾ در نصاب انها است و در ان

چند فصل است ﴿ فصل اوّل ﴾ در نصاب طلا و نقره است از
براى هر يك دو نصاب است نصاب اوّل طلا پانزده مثقال صيرفى
است و نصاب دوّيم سه مثقال و در نصاب اوّل ربع مثقال و ثمن
مثقال صيرفى كه نه نخود ميشود بايد بدهد و در نصاب دوّيم عشر
مثقال شرعى بدهد و نصاب اوّل نقره صد و پنج مثقال صيرفى است
و نصاب دوّيم بيست و يك مثقال صيرفى است و در نصاب اوّل نقره
دو مثقال و پنج ثمن بايد بدهد و در نصاب دوّيم نيم مثقال صيرفى و ربع
عشر ان و ضابطه كليه انكه هر وقت بمقدار نصاب از طلا و نقره
رسيد و بالا رفت چهل يك بدهد اگر چه بعض اوقات قليلى زياده
داده و در حكم زكوة طلا و نقره است زكوة مستغلات و مال
التجاره ﴿ فصل دوّيم ﴾ در گوسفند پنج نصاب است (اوّل)

چهل و زكوة از يك گوسفند است ٭ دوّيم ٭ صد و بيست و يك
و زكوة ان دو گوسفند است ٭ سيم ٭ دويست و يك و زكوة ان سه
گوسفند است ٭ چهارم ٭ سيصد و يك و زكوة ان چهار گوسفند
است ٭ پنجم ٭ چهار صد و زكوة ان و هر چه بيشتر شود هر صد گوسفند
يك گوسفند بدهد و گوسفندى را كه براى زكوة ميدهد اگر نر باشد
بايد داخل سال سيم شده باشد و اگر گوسفند ميش باشد سال را بايد
تمام كرده باشد ﴿ فصل سيم ﴾ در نصاب شتر و ان دوازده
است ٭ اوّل ٭ پنج و تا پنج نصاب هر كدام پنج بالا ميرود تا بيست
و پنج و زكوة هر پنج يك گوسفند بدهد ٭ ششم ٭ بيست و شش
است و زكوة از يك شترى كه داخل در سال دوّيم شده بدهد
٭ هفتم ٭ سى و شش و زكوة ان يك شترى كه داخل در سال سيم شده
بدهد ٭ هشتم ٭ چهل و شش و زكوة ان يك شترى كه داخل در سال
چهارم شده بدهد ٭ نهم ٭ شصت و يك و زكوة ان يك شترى كه
داخل در سال پنجم شده بدهد ٭ دهم ٭ هفتاد و شش و زكوة ان دو
شترى كه داخل سال سيم شده بدهد ٭ يازدهم ٭ نود و يك و زكوة
ان دو شترى كه داخل سال چهارم شده بدهد ٭ دوازدهم ٭ صد
و بيست و يك پس زكوة ان و هر چه بيشتر شود در هر پنجاه

شتر یکشتری که داخل در سال چهارم شده یا در هر چهل یکشتری
که داخل سال سیم شده بدهد وانچه قبل از بلوغ بنصاب ما بین
نصابهااست دران چیزی نیست ومعتبر است در شتری که برای
زکوة میدهد باید ماده باشد ﴿ فصل چهارم ﴾ در کاو دو
نصاب است اوّل سی دوّیم چهل وبعد از چهل مخیّر است در
اعتبار سی یا چهل اکر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد وبیست واما
اکر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معین است اعتبار انچه فرا کرفتن
دران بیشتر میباشد پس در هر سی یك کاو یك ساله چه نر باشد وچه
ماده ودر هر چهل یك کاو مادهٔ که داخل سال سیم شده بدهد

﴿ فصل پنجم ﴾ در نصاب غلات اربع از کندم وجو
ومویز وخرما ونصاب انها یکی است وپیش از رسیدن بان زکوة
واجب نیست وانچه زائد باشد اکرچه جزئی باشد زکوة ان واجب
است وان سیصد صاع است وان مطابق است باصد وچهل وچهار
من بوزن شاه الا چهل وپنج مثقال صیرفی وبمن تبریز دویست
وهشتاد وهشت من الا چهل وپنج مثقال مزبور وبعیار حقهٔ نجف
که نه صد وسی وسه مثقال وهشت نخود است هشت وزنه وپنج
حقه ونیم الا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال صیرفی وبحقهٔ اسلامبول

که دویست وهشتاد مثقال است بیست وهفت وزنه وده حقه
وسی وپنج مثقال است ومقداری که باید اخراج نماید در غلات
عشر است اکر در آب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشی نباشد
وآب نهر خودش دران می نشسته یا باب باران عمل آمده ونصف
عشر است اکر محتاج بچرخ وآلات آب کشی بوده واکر باشرکة
بوده وبعض اوقات محتاج بان بوده وبعض اوقات نبوده سه ربع
عشر بدهد ومناط صدق شرکت وعدم انست نه مساوات واغلبیت
پس بافرض صدق شرکت سه ربع عشر وباغلبهٔ احدهما حکم تابع
انست (وبدانکه) وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یا جو یا غوره
یا بسر است اکرچه در اخیرین نیز اعتبار صدق انکور وخرما خالی
از رجحان نیست ومناط در نصاب مقدار خشك انها است

﴿ مبحث چهارم ﴾ در مصرف زکوة وان
هشت صنفند (اوّل ودوّم) فقراء ومساکین بدانکه اکر کسی
ادعاء فقر کند وصدق وکذب ان معلوم نباشد احوط استعلام حال
اواست بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص کسیکه سابقا غنی بوده
بلی با سبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقیر در مصرف
زکوة فطره کذشت (سیم) کسانیکه جمع زکوة میکنند

(چهارم) مؤلفة قلوبهم (پنجم) در آزادی بنده هائی که در شدة باشند (ششم) قرض داران ، هفتم ، مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه ومسجد ورباط وپل واعانهٔ زوّار وحجاج وامثال ان ، هشتم ، اشخاصیکه بغربت افتاده اند وبیچاره میباشند ودر ولایهٔ خودشان غنی میباشند بشرط انکه ممکن نشود از برای انها قرض گرفتن ﴿ مبحث پنجم ﴾ بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت وشرط است در زکوة دادن قصد قربة وکافی است قصد قربة نمودن مالك وقت دادن ان بواسطه که باصناف برساند ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب اوّل طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر انکه ان مقداری که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

﴿ مطاب پنجم در احکام خمس است ﴾

ودران دو مبحث است ﴿ مبحث اوّل ﴾ در انچه بان خمس تعلق میگیرد وشرایط ان ودران دو فصل است ﴿ فصل اوّل ﴾ بدانکه چیزهائیکه خمس بان تعلق میگیرد هفت چیز است ، اوّل ، مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام ع باشد وهمچنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف

ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط اگرچه اقوی عدم دخول در این عنوان است بلی از جهت انکه داخل در عنوان استفاده است خمس باید بدهد لکن بعد از اخراج مونهٔ سال مثل سائر فوائد وتکسبات (دوّیم) معادن حتی نمك وگوگرد (سیم) گنج (چهارم) چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در ان بیرون میآورند مثل مرجان ومروارید وانچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسب است که میاید (پنجم) زمینی که ذمی از مسلم بخرد واگر هبه نماید خمس ندارد وخمس تعلق میگیرد بعین او (ششم) مال حلالی که مخلوط بحرام شده وتمیز ان ممکن نباشد (هفتم) منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع انواع اکتساب وزیادتی انچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا غیران وهمچنین زیادتی منافع زراعت وکسب اگرچه کمی باشد بانواع واقسام کسب خمس انها واجب است وهمچنین در هبه وهدیه وانچه بخستن یا وصیت باو منتقل شود ودر صیدی که بی زحمت بدست آید ومیراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس انها است امّا نماء متصل که در اصل ان خمس نباشد مثل موروث یا خمس انرا داده باشد پس وجوب خمس دران محل اشکال است اقوی عدم وجوبست

مگر انکه مقصود تکسب بنفس عین باشد پس اگر گوسفندی
یا درختی را خرید و خمسش را داد و او را نگاه داشت برای انتفاع
بشیر و میوه ان و گوسفند بزرگ و فربه شد و درخت بزرگ شد در
زیادتی و ترقی ان خمس واجب نیست بلی در شیر و میوه که از مؤنه
سال زیاد بیاید خمس واجب است و همچنین واجب نیست در زیادتی
قیمت مالی که خمس انرا داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل انکه
املاکی را خرید بمال مخمس و مقصود او زراعت بود نه فروش یا اصلا
قصد منفعت نداشت و قیمت ان ترقی کرد خمس در ان نیست

﴿ فصل دوئیم ﴾ در شرایط انها بدانکه شرط است در تعلق خمس
بمعدن و کنج انکه بعد از وضع مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد
نصاب یکی از نقدین رسیده باشد و نصاب نقره صد و پنج مثقال
صیرفی و در طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة
گذشت و همچنین در غوص شرط است که بعد از اخراج مؤنه ان
قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد و در تعلق خمس بمال
حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک ان
و کفایة میکند در حلیة ان دادن خمس ان اگرچه در واقع مقدار
حرام زاید از خمس باشد بلی اگر علم اجمالی داشته باشد بزیادتر بودن

حرام از خمس پس در کفایة خمس در حلیة زیاده تأمل و اشکال است
احوط صرف زیاده است در مصرف مجهول المالک و اما اگر
مالک و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالک او بدهد و اگر
مقدار انرا بداند و مالکشرا نشناسد بعد از یأس از مالک باید تصدق
دهد انرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت
باستیذان از حاکم شرع نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر سادات
است مگر با علم بسیادت ان مالک مجهول و اگر بداند مالک را و نداند
مقدار را قدر متیقن را بدهد کافی است مگر انکه حالة سابقه معلومه
از ید باشد مثل انکه میداند مثلا ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف
انرا یقیناً داده و نمیداند باز هم داده یا نه در این صورت با عدم تراضی
بصلح نصف دیگر که تمام پنج تومان است بدهد و شرط است در
تعلق خمس بانتفاعات و ارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال
و عیال خود چیزی زیاد آمده باشد اگرچه جزئی باشد و در
خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتی
نماید از میانه روی ان زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتی را باید
بدهد بخلاف انکه اگر بر خود تنگ گیری کند که احوط در ان
خمس دادن است و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کنیز و غلام

وحیوان سواری وظروف وکتب ولباس ومسکن وانچه
بر حسب لیاقت خود محتاج بان است وهمچنین از مؤنه است
صدقات وهدایا وخرج نکاح وضیافت وسفر طاعت از زیارات
وحج مستحبی وهمچنین انچه لازم شود براو بنذر وشبه ان وکفاراة
اگر دران سال براو لازم شده باشد وهمچنین اخراجات حج واجب
اگر دران سال مستطیع شود چنانچه اگر بتدریج سالها جمعشود انچه
در سال آخر بهم رسد وباو تکمیل استطاعت میشود داخل مؤنهٔ ان
سال است واگر دران سال از رفتن حج معذور باشد براو محسوب
نمیشود وخمس ان واجب است بلکه اگر معذور نباشد وعصیاناً تأخیر
بیندازد خمس انرا بدهد بنابر احوط اگرچه پولش تلف شده باشد
چنانچه از مؤنه است اداء دین وخسران ان سال اگرچه مثل غرامة
اتلافات باشد وهمچنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد بدیون قهریه
مثل کفارات وغرامت اتلافات وغیر ذلك چه در سابق قادر بر اداء بوده
ونداده یانه واگر برای مؤنه سال سابق دین حاصل شده باشد پس
احتساب اداء انرا از مؤنهٔ سال بعد محل اشکال است احوط عدم
احتساب است واگر کسی میتواند اخراجات خودرا از غیر منافع
مکاسب ومزارع بگذارند مثل انکه ارثی باو رسیده اولی بلکه

احوط وضع انست از غیر منافع وابتداء سال ابتداء شروع بکسب
است در مکاسب وحصول فائده است درغیر ان ودر انجا مراد
بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است وشرط نیست در وجوب
خمس در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول
منفعت اگرچه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است
تأخیر دادن خمس ان تا باخر سال بجهت اخراج مؤنه از ان بخلاف
سایر اقسام که وجوب دادن خمس در انها فوریست وتأخیر ان
جایز نیست

مبحث دوّیم

در قسمت ومصرف خمس وشرایط ان ودران دو فصل است (فصل اوّل)
در قسمت ان وان بشش قسم منقسم میشود سه سهم ان از امام ع
وان در این عصر از حضرة صاحب الامر عجل الله فرجه میباشد وسه
سهم دیگر از ایتام ومساکین وابن السبیل از سادات است وشرط
است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت
از مالك یا وکیل یا وصی او مگر در انچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم
خریده است ولازم است تعیین انچه میدهد از سهم امام علیه السلام
وغیر ان ودر سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست واگر خمس
را تعیین نمود وبدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از ان

فصل دوّیم در شرایط ان — بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام علیه السّلام چند چیز (اوّل) مؤمن اثنی عشری باشند اما عدالت در انها پس شرط نیست (دوّیم) انکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول الله صلی الله علیه واله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها (سیم) فقیر بودن ایتام و مساکین ومعنی فقیر کذشت وشرط است در ابن السبیل بیچاره بودن دران بلدیکه خمس میگیرد وقسمت کردن مابین ان سه طایفه شرط نیست واحوط انکه زیاده از موؤنهٔ سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند واول سال فقیر رسیدن خمس است باو وفرق نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام وغیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم ان حضرت چه سایر سهام وسایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات واما سهم امام علیه السلام پس اختیار ان با مجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط ان است که دوباره بدهد اگرچه دور نیست بامضاء مجتهد اکتفاء بان بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد واگر ممکن نباشد رسانیدن ان بمجتهد ونه حفظ نمودن ان تا بمجتهد برساند جایز است

خودش یا عدول مومنین بسادات بدهند وسید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند وتضییع حقوق سادات را بنماید وجایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد وتصرف دران بنماید مگر باذن مجتهد عادل واگر از سید فقیر طلبی داشته باشد وخمس بر او واجب شود میتواند پای او حساب کند از بابت سهم سادات واعلام او واجب نیست وهمچنین است در زکوة وهرگاه خمس را بسید داد بامظنهٔ فقر او وبعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است احوط دوباره دادن است

مطلب ششم در احکام نذر وعهد ویمین

ودران چند مبحث است (مبحث اول) در احکام نذر ودران سه فصل است **فصل اوّل** در صیغهٔ نذر وان چهار قسم واقع میشود (اوّل) انکه مثلاً بگوید ان رزقت ولداً فللّه علیّ صیام شهر وانرا نذر بر میگویند (دوّیم) انکه مثلا بگوید ان شوفی مریضی فللّه علیّ صدقة عشرین درهما وانرا نذر شکر میگویند (سیم) انکه مثلاً بگوید ان ترکت صلوة اللیل فللّه علیّ صوم یوم وانرا نذر زجر میگویند (چهارم) انکه بدون شرطی ابتداء مثلاً بگوید لله علیّ صیام شهر وانرا نذر تبرّع میگویند ودر تمام اقسام اگر ترجمهٔ انرا بزبان غیر عربی هم بگوید

❁ فصل دوّیم ❁ در چیزهائیکه منعقد میشود

در نذر کننده معتبر است وان چند چیز است (اوّل) تکلیف ببلوغ وعقل (دوّیم) قصد (سیم) اختیار پس نذر صبی و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود (چهارم) اذن مولی و زوج نسبت بنذر عبد و زوجه در چیزهائیکه منافی اداء حق انها باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرّعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت ان است و همچنین استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است و این سه طایفه اگر بدون اذن نذر نمودند و بعد از ان مولا یا زوج یا پدر امضاء نمودند صحیح است و امّا اذن و امضاء مادر پس مدخلیة در انعقاد نذر فرزند ندارد و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار ان است و نذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ مقدوریت اسلام مقدور است

❁ فصل سیم ❁ شرط است

در متعلق نذر دو چیز (اوّل) انکه ان فعل یا ترك مقدور او باشد (دوّیم) انکه راجح باشد که توانست ان کار را بجهت خدا قرار داد و فرق نیست در متعلق نذر انکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترك حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد نذر ما بین انکه روزهٔ روز

معینرا نذر کند مثلاً یا روزهٔ یکروز را بدون تعیین ان پس در نذر معین واجب است روزهٔ همان روز و جایز نیست از برای او در ان روز افطار و سفر کردن و اگر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنابر اقوی و ان روز را روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزهٔ ان روز را سفراً و حضراً سفر جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر سفر نیز واجب میشود مگر انکه مقصود این باشد اگر سفر رفت در سفر روزه بگیرد پس سفر کردن بر او واجب نخواهد بود و در هر سه صورت اگر ترك کرد روزهٔ ان روز را واجب است قضاء ان بلکه کفاره نیز و اگر مانع شرعی بر او پیدا شد مثل انکه در ان ایام مریض شد یا حایض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است و اما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است ❁ مبحث دوّیم ❁ در یمین است و ان عبارت است از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترك کند و منعقد نمیشود بغیر اسم خدا و صیغهٔ ان بغیر لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در انکه قسم می خورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن ان و اذن مولی بلکه اذن زوج و پدر

بناء بر انچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی
بامنع زوج وپدر منعقد نمیشود وازبرای ایشان است حل ان اگر
بدون اطلاع واقع سازد واحوط استیذان است ومعتبر نیست در
متعلق ان رجحان پس قسم بر فعل یا ترك مباح هم منعقد است
وواجب میشود واگر تخلف نمود کفاره باید بدهد

مبحث سیم در عهد است ومعتبر است دران انچه معتبر
است در قسم وصیغهٔ ان چنانست که بگوید عاهدت الله ان اصوم
شهراً مثلاً یا انکه بگوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان اتصدّق
بعشرین درهما وبفارسی هم منعقد میشود وبدانکه کفارهٔ خلف
عهد کفارهٔ افطار روزهٔ شهر رمضان است ومخیر است مابین
آزاد کردن یك رقبهٔ مؤمنه یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن
دوماه پی در پی ودر کفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین
آزاد کردن رقبهٔ مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن انها
وباعجز از انها سه روز متوالی روزه بگیرد واما کفاره خلف نذر
اگرچه نزد مشهور مثل کفاره عهد است ولکن بودن ان مثل
کفاره قسم خالی از قوت نیست

مطلب هفتم در مهمات احکام نکاح است

ودران چند مبحث است **مبحث اوّل** بدانکه حلال میشود
وطی کردن زن بعقد دائم ومنقطع وملك یمین وتحلیل اوّل ودوم
وسیم وچهارم محتاج بعقد میباشد ومعتبر است در عقد ایجاب
از جانب زن وقبول از جانب مرد وچون امر نکاح شدید است
لازم است دران احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین وصداق
وماضی بودن ایجاب وقبول وقصد انشاء تزویج وبعربی جاری
نمودن ان با امکان اگرچه بتوکیل غیر باشد وترتیب در ایجاب
وقبول وانکه دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر
عقد باشند زن بگوید انکحتك نفسي على الصداق المعلوم پس بلا
فاصله مرد بگوید قبلت النكاح لنفسي على الصداق یا انکه زن بگوید
زوّجتك نفسي على الصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت التزويج
لنفسي على الصداق یا زن بگوید زوّجتك بنفسي على المهر المذكور
پس مرد بگوید قبلت التزويج لنفسي على المهر یا انکه زن بگوید
انكحتك نفسي من نفسك بالصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت
النكاح لنفسي بالصداق وبهتر انست که همه را بگویند ومعتبر است
که صحیح اداء کنند ودر صیغهٔ متعه هم مراعات احتیاط را بنحو
مزبور ترك ننماید وعلاوه از تعیین زوجین وصداق معتبر است

در ان تعیین مدت بنحویکه مضبوط باشد پس هرگاه زوجین عقد را
جاری نمایند زن بگوید متعتك نفسي في المدة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد
بلا فاصله بگوید قبلت التمتع لنفسي بالمهر المعلوم انکحتك
نفسي في المدة المعلومة بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت
النکاح لنفسي هکذا یا زن بگوید زوجت نفسي نفسك في المدة المذکورة
بالمهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسي هکذا وجایز است
توکیل غیر از برای مرد وزن یا یکی از انها پس بجای کاف انکحتك یا زوجتك
یا متعتك انکحت یا زوجت یا متعت موکلك و بجای لنفسي لموکلي بگوید

﴿ مبحث دویم ﴾ در احکام انست بدانکه زن مالك میشود تمام
مهر را بمجرد عقد وجایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید
از تمکین تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد
شرط کنند تمام مهر یا بعض انرا تا مدتی بدهد وفاء بانشرط لازم
است واز برای مهر حدی نیست از کم یا زیاد وکافی است در ان اگر
چه تعلیم سوره قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر ومهر
السنة پانصد درهم میباشد وان بحساب قرانهای این زمان که یك
مثقال صیرفی است مطابق است با دویست وشصت ودو قران نیم
وواجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج خود بانواع استمتاع

وواجب است بر زوج نفقهٔ زوجه خود را بدهد از اکل وشرب
ولباس وسکنی وخادمه وامثال ان بر حسب لیاقت او بنحو متعارف
وهمچنین واجب است بر او نفقه مطلقه رجعیه خود مادامیکه در
عدهٔ اوست بخلاف بائنه واگر نداد دین است بر ذمهٔ او مگر انکه
زن ناشزه باشد وتمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق
نفقه وهمخوابی نیست وگنه کار است پس شوهر اورا نصیحت
کند واگر اجابة نکرد از فراش او دوری میکند بانکه پشت کند
با او در فراش پس اگر فائده نبخشید اورا بزند پس اگر باز اجابت
ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که اورا الزام بتمکین کند واگر
زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم
قرار دهد یکی از کسان زوج ودیگری از کسان زوجه که ما بین
انهارا اصلاح نمایند وجایز است از برای مرد اگر ازاد باشد تزویج
تا چهار زن حرّه بعقد دائمی باهم وزیاده از ان جائز نیست واز کنیز
بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند واگر بنده باشد تا چهار کنیز
میتواند تزویج کند بعقد دائمی واز حرّه بیش از دو نفر جایز نیست
پس مرد آزاد میتواند چهار حرّه یا سهٔ حرّه ویك کنیز یا دو
حرّه ودو کنیز باهم بعقد دائمی داشته باشد وزیاده نمیتواند وبنده

میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یك حرّه یا دو حُرّه داشته باشد و زیادتر
نمیتواند و از برای متعه و ملك یمین حدی نیست و زوجهٔ دائمه هر
گاه متعدد باشد بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حرّه باشد هر
چهار شب یك شب حق همخوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت
شب یکشب حق دارد و همچنین اگر حرّه کتابیه باشد و اگر امه
کتابیه باشد هر شانزده شب یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را
هفت شب از اوّل زفاف مختص باو است و اگر تزویج نمود ثیبه را
سه شب مختص باو است و جایز است از برای مرد سفر کردن پس
حق همخوابی زن مادامیکه در سفر است ساقط است و اما سفری
که چند سال طول بکشد خصوص در جائی که بقصد توطّن بماند
پس جواز ان بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت
بمعروف خارج است و از جهت حق المواقعه در هر چهار ماه یك
مرتبه امر اشکل است و احتیاط باسترضاء زوجه ترك نشود و جایز
است برای زوجه که بذل کند حق همخوابی خود را بشوهر
خود و جایز است رجوع کند در بذل خود و واجب است جماع
کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یك مرتبه اقلاً

﴿ مبحث سیم ﴾ در زنانیکه حرام است تزویج انها و در ان چند

فصل است ﴿ فصل اوّل ﴾ در محرّمات بنسب و رضاع است
و ان هفت طایفه اند (اوّل) مادر و جدّه و هر چه بالا روند
(دوّیم) دختر و دختر دختر یا پسر هر چه پائین رود (سیم)
خواهر (چهارم) دختر خواهر هر چه پائین رود (پنجم)
عمهٔ خود و عمهٔ پدر و عمهٔ مادر و عمه جد و جده (ششم) خالهٔ خود و خاله
پدر و خالهٔ مادر و خالهٔ جد و جده (هفتم) دختر برادر هر چه پائین
رود و حرام میشود برضاع مثل این هفت طایفه که حرامند بنسب
بچند شرط (اوّل) انکه شیر ان زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده
باشد چه دائم و چه غیر دائم و یا ملك یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه (دوّیم)
حیوة مرضعه (سیم) انکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند
و بحلق ان طفل بریزد و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند
(چهارم) انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط بان باشد
(پنجم) انکه شیر از یك شوهر باشد نه از دو نفر پس هر گاه مثلاً
زن شیر ده را طلاق دادند و زن دیگری شده و از او حمل برداشت
و شیرش متصل بود و قبل از وضع حمل مثلاً ده مرتبه شیر بطفلی
داد و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر هم از شیر شوهر دوّیم بان
طفل شیر داد نشر حرمة بان نمیشود و همچنین هر گاه از شوهری

شیر کامل بدهد دختری را و از شوهر دیگر پسری را این دو خواهر و برادر نمیشوند و باهم محرم نیستند هر چند ان زن مادر رضاعی هر دو است و همچنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل از یك زن باشد پس هر گاه بعض عدد از یك زن و بعض دیگر از زن دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند (ششم) انکه شیر خوردن ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و در مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع حمل او هر چند با این حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است (هفتم) انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا احتیاط نماید (هشتم) انکه مقداری از شیر او بخورد که گوشتی بروید و استخوانش قوّت بگیرد از ان یا انکه یکشبانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد یا انکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد که در بین این رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرایط ان طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر او است و ان هفت طایفه که در نسب حرام بودن امثال انها از رضاعی بر ان طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مطلقاً و دختر رضاعی زن مدخوله نیز بر او حرام میشود

و جایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین دختر نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگر چه ان طفل از غیر دختر او باشد ان دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب انکه زن از اولاد نسبی مرضعه است و همچنین اگر زن پدر زن شیر دهد از شیر پدر طفل شخص را اگر چه از غیر دختر صاحب شیر باشد پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب انکه اولاد صاحب شیر است

﴿ فصل دوّیم ﴾ در زنانیکه از غیر جهت نسب و رضاع نکاح انها حرام مؤبد است و انها یازده طایفه اند (اوّل) مادر زن که بمجرّد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق داده باشد (دوّیم) معقودهٔ پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقودهٔ پسر بر پدر و همچنین کنیز منظوره یا ملموسه احدهما بر دیگری حرام است (سیم) دختر زن مدخوله (چهارم) زنیکه شوهر دارد یا در عدهٔ رجعیه غیری باشد و با علم بحال او او را عقد نماید که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه با او دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است بمجرد

مگر آنکه عقدش باطل است بلی علی الاقوی او بر نمیشود مؤبد حرام عقد
دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود (پنجم)
زنی که مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت ان بلکه هم
چنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر مرد
محرم نباشد (ششم) زن آزادی که شوهر او را نه مرتبه یا کنیزی
که او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بر ان مرد حرام مؤبد
است لکن حرّه بعد از طلاق سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق
دوّیم و چهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل (هفتم)
زوجهٔ ملاعنه یا مقذوفه بزنا که از جهت کر یا گنك بودن لعان در
ان جاری نیست (هشتم) زنیکه در عدهٔ رجعیه یا شوهر دار
باشد و با او زنا کند (نهم) خواهر و مادر و دختر پسری که با او
وطی کرده باشد و ظاهراً فرق نیست مابین اینکه هر دو صغیرین
یا کبیرین یا مختلفین باشند (دهم) زنی که پیش از نه سالگی او را
وطی کرده افضاء کند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است
(یازدهم) زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر
و نحو ان است بنا بر احوط و همچنین وطی بشبهه امّا زنای لاحق منشأ
حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه ﴿ فصل سیم ﴾ در زنانی

که تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طایفه اند «اوّل»
تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق
یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن عدهٔ او مانعی ندارد
«دوّیم» خواهر زن دائمی یا متعهٔ خود تزویج نمودن مادامی که زنش در
حبالهٔ او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن عدهٔ او ضرر
ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه ان ضرر ندارد بشرط
انقضاء عده بنا بر احوط هر چند عدهٔ او بائنه است «سیم» دختر
برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او و امّا با اذن او مانعی ندارد
«چهارم» زن کافرهٔ غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است
بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است
شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد و امّا نکاح کتابیه پس
اقوی جواز ان است هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام
بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال
﴿ خاتمة ﴾ بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه
حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و همچنین است بعکس بلی جایز
است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج او را نموده چنانچه جایز است
نظر کردن بکنیزی که میخواهد او را بخرد و همچنین نظر بزنهای

ماداميكه ربيبه وتلذذى نباشد چنانچه نظر كردن زن بزن و مرد بمرد در ماعداى عورة است ودر حكم انهاميباشند محارم واز براى هر كدام از زن جايز است نظر كردن بيك ديگر حتى عورت وبدانكه واجب است براولاد باقدرت نفقه دادن بوالدين خود بافقر وعجز انها از كسب وبرپدر است باقدرت او نفقهٔ اولاد فقير خود را وبانبودن او ياعجزاو برجد پدرى وبانبودن ياعجزاو بر مادر است وبانبودن ياعجزاو برپدر مادر است ونفقهٔ مملوك وحيوانات محترمه برمالك انها است

مطلب هشتم در طلاق است

وان عبارت است از رهانيدن عيال دائمى را از قيد زوجيت ودر ان چند فصل است ﴿ فصل اوّل ﴾ در شرايط طلاق دهنده وان چند چيز است ، اوّل ، بلوغ ، دوّيم ، عقل ، سيم ، اختيار ، چهارم ، قصد داشتن پس طلاق صبى ومجنون ومكره وهازل صحيح نيست وجايز است كه ولى مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولى طفل ﴿ فصل دوّيم ﴾ در شرايط زنيكه اورا طلاق ميدهند وان چند چيز است ، اوّل ، انكه زن دائمى باشد پس طلاق منقطعه صحيح نيست بلكه دران جدائى حاصل ميشود بانقضاء مدت ان

يابخشيدن زوج مدت اورا ، دوّيم ، خالى بودن او در وقت طلاق از حيض ونفاس مگر انكه غير مدخوله يا آبستن باشد ياشوهر كه اورا طلاق داده غايب باشد وممكن نباشد اورا اطلاع بحال ان زن اگرچه بعد معلوم شود كه وقت طلاق در حال حيض يانفاس بوده ، سيم ، انكه در طهرى باشد كه دران طهر باو جماع نكرده باشد در غير طلاق صغيره ويائسه وزن ابستن واما زنيكه در سن حيض است ولكن نمى بيند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطى كردن با او صحيح است طلاق او (چهارم) تعيين مطلقه پس صحيح نيست طلاق يكى از زنهاى خود بدون تعيين ﴿ فصل سيم ﴾ در شرايط طلاق وان دو چيز است ، اوّل ، صيغه ان بلفظ عربى صحيح بانكه مثلاً بگويد رقيّة طالق وبغير لفظ طالق واقع نميشود ، دوّيم ، حضور دو مرد عادل حال طلاق وشنيدن انها ان را ﴿ فصل چهارم ﴾ بدانكه طلاق بر دو قسم است ، اوّل ، طلاق باين كه طلاق دهنده نميتواند رجوع كند وان در پنج مقام است ، اوّل ، طلاق زن يائسه كه در غير قرشيه حاصل ميشود بتمام شدن پنجاه سال هلالى از عمر او ودر قرشيه شصت سال وباشك دران ملحق بغير قرشيه است اگرچه احوط مراعات احتياط است دران (دوّيم) طلاق صغيره كه

« چهارم » طلاق غیر مدخول بها « سیم » نه سال او تمام نشده باشد
طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود ومالی را بشوهر
بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد وانرا طلاق خلعی مینامند
وهمچنین اگر زوجین هر دو ازهم کراهة داشته باشند و زوجه چیزی را
بزوج دهد در عوض طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس
دراین دو قسم مادامیکه زن در عدهٔ خود رجوع نکرده برزوج خود
درانچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی
اگر زن رجوع بعوض نمود در عده رجعیه میشود « پنجم »
طلاق سیم زنیکه سه دفعه اورا طلاق داده است که در دفعه سیم
نمیتواند رجوع کند بان زن ﴿ قسم دویم ﴾ طلاق رجعی است
که مادامیکه عدهٔ او منقضي نشده جایز است باو رجوع کند و متحقق
میشود رجوع بهرچه دلالت کند بران اگرچه بفعل باشد ومطلقه
رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عدهٔ او منقضي نشده
وبعد از انقضاء ان دیگر ارث نمیبرد بلی اگر مریضي طلاق داد زوجهٔ
خودرا وبان مرض مرد ان زن ارث میبرد ازاو تا یك سال هلالی
بشرط انکه ان زن شوهر نکرده باشد وان مرض متصل بموت
او باشد وطلاق بخواهش زوجه نباشد پس در مختلعه ومبارات این

حکم جاری نیست وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقهٔ رجعیهٔ خود
اگر ان زن در عده بمیرد ﴿ فصل پنجم ﴾ در عده است بدانکه
صغیره ویائسه وغیر مدخول بها عده ندارند مگر عدهٔ وفات وزنی
که حیض می بیند عدهٔ او سه طهر است بعد از طلاق ودر طهر اوّل
کفایت میکند یك لحضه بعد از طلاق وبمجرد دیدن حیض سیم
از عده بیرون میرود اگر حرّه باشد وامه عدهٔ او دو طهر است
چنانچه عدهٔ متمتع بها دو حیض است ودراین دو اگر خون نمیبیند
عدهٔ انها یك ماه ونیم است وعدهٔ زنیکه آبستن باشد زائیدن اواست
مطلقاً اگرچه سقط کند وعدهٔ وفات چهار ماه وده روز است
مطلقاً مگر در آبستن که عدهٔ او ابعد الاجلین است ومگر کنیز که دو
ماه وپنج روز است مطلقاً مگر انکه آبستن باشد که ابعد الاجلین
است نیز وبدانکه حرام است برکسیکه شوهر او مرده است زینت
نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان وسرمه
کشیدن وامثال ان در ایام عده وجایز نیست از برای مطلقهٔ رجعیه
که از ان خانهٔ که در ان بوده در وقت طلاق بیرون رود وهمچنین
بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضي موارد ومبدء
عده مطلقه طلاق اوست اگرچه ندانسته باشد ومبدء عده وفات

شنیدن او است وفات زوج خود را

منهج دوئیم

در مهمات احکام معاملات است و در ان چند باب است

(باب اوّل) در احکام خریدن و فروختن و در ان چند مبحث است (مبحث اوّل) در اداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرّمات ان و در ان چند فصل است (فصل اوّل) بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقهٔ عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هرگاه اداء دین موقوف بران باشد بنا بر احوط و تجارت مستحب است که اشتغال ان بجهت توسعه روزی در خود و عیالات باشد یا برای انفاق و تصدق نمودن و زیارت رفتن و امثال ان باشد و آداب و مستحبات ان چند چیز است (اوّل) یاد گرفتن مسائل ان بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضی که میگیرد پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف کند (دوئیم) فرق نگذارد میان دو خرید از مسلم در قیمت (سیم) اقاله کردن با کسیکه از خرید یا فروش پشیمان است (چهارم) مسامحه نمودن در معامله (پنجم) انکه در وقت فروش راجح وزن کند و در وقت

خرید اندکی مرجوح

فصل دوئیم

در معاملاتیکه مکروه است و عمدهٔ انها چند چیز است (اوّل) صرّافی (دوئیم) طعام فروشی از گندم و جو و امثال ان (سیم) کفن فروشی (چهارم) قصابی (پنجم) خرید و فروش با مردمان دنی (ششم) معامله با ظلمه با انکه ندانی عین ان مالی که از ان میگیری حرام است (هفتم) ملک فروشی (هشتم) دخول در معاملهٔ مردم با قصد خریدن (نهم) بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ (دهم) قسم راست یاد نمودن بران (یازدهم) معامله بین الطلوعین

فصل سیم

در معاملاتیکه حرام است وان در چند مقام است (اوّل) خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز انتفاعات محلله بانست ولکن متنجس اقوی جواز معاملهٔ بانست برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقاً در چیزیکه تطهیر ان ممکن باشد (دوئیم) بیع و شری بمال غصب اما اگر چیز را بذمه بخرد و در عوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمهٔ صاحب مال و بایع هر دو است بلی اگر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین هرگاه

بنای دادن عوض نداشته باشد واگر بایع بداند مال غصبی است
راو هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت وباید مالرا بصاحبش
رد کنند . سیم . معامله بچیزهائیکه مالیت ندارد مثل حشرات
ومسوخات وسباع . چهارم . معامله بچیزیکه منفعت مقصوده
از منحصر بحرام است مثل الات لهو یا انکه قصد متبایعین صرف
کردن ان در حرام باشد مثل خریدن انگور برای شراب انداختن
. پنجم . معامله بچیزی که دران غش کرده باشد ومشتری نداند
پس اگر معامله برکلی نموده اند ومغشوش را داده تفاوت مغشوش
بادرست برذمه اواست باید بدهد واگر معامله برهمان شخص
نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد ودر بقیهٔ
خیار تبعض صفقه ثابت است وهمچنین است در جانب مشتری اگر
پول قلب بدهد . ششم . زیاد نمودن در بین معامله دو نفر هر گاه قصد
خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده
. هفتم . معاملهٔ ربوی بدانکه در حدیث است که گناه یکدرهم
رباء بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم ورباء در معامله انستکه
کسی بخرد یا بفروشد جنسیکه مکیل وموزون باشد بهمان جنس
بازیاده اگرچه ان زیاده از غیر ان جنس باشد بلکه اگرچه زیاده

غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط وهمچنین است اگر جنس نقدیرا
بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر در هر دو
طرف ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد ودر معدود
مثل گردو وتخم مرغ وچیزهائیکه بذراع یا مشاهده تعیین میشود
ربانیست ومناط در مکیل وموزون بودن در بلد معامله است اگر
هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل هندوانه وبادنجان که در بعض
بلاد عدیست ودر بعضی موزون است بلی اگر در اغلب بلاد
چیزی موزون باشد ودر بلدی معدود اقوی اجراء حکم رباء است
دران بلد نیز وفرقی نیست در تحقق رباء مابین جنس خوب وبد
وصحیح ومعیوب وواجد صفتی وفاقدان مادامیکه همان جنس
محسوب شود مثل برنج صدری وگرده که هر دو یك جنس
میباشند ومس شکسته بدرست وطلای ساخته بنساخته ومسکوك بغیر
مسکوك اگرچه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم رباء در همه
جاری است واحوط اجراء حکم رباء است در صلح که در مقام بیع
باشد ودر هر مقامی که دو جنس محسوب باشند رباء نیست بلی گندم
باجو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم یك جنس میباشند ورباء
دران جاری است وبدانکه رباء در چند مقام حرام نیست بلکه

بلکه رباء نیست « اوّل » در معامله مابین پدر و فرزند اگرچه دختر
باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است « دویّم » مابین زن و شوهر
« سیم » مابین سید و مملوك « چهارم » مابین مسلم و کافر حربی در
صورتیکه از حربی زیاده بگیرد و رباء دادن باو جایز نیست بخلاف
غیر حربی که مطلقاً جایز نیست « مبحث دویّم » در عقد
بیع و شری بدانکه فروختن عبارت است از انکه عینی را تملیك غیر
کند بعوضی و بعداز تعیین مبیع و ثمن بایع بمشتری بگوید بعتك
هذه الدار بالف تومان بلافاصله مشتری بگوید قبلت هکذا یا اشتریت
هکذا یا بایع بگوید ملکتك هذا الکتاب بعشرة دراهم مشتری
بگوید تملکت یا اشتریت و معتبر است در ایجاب از جانب بایع و قبول
از طرف مشتری و باید معنای صیغهٔ را بداند و قصد انشاء تملیك و تملك
کنند و میتوانند هر کدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسیرا
در اجراء عقد بلکه هر دو یك نفر را یا احدهما دیگری را وکیل نمایند
و مباشر طرفین ایجاب و قبول یك نفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی
کفایت عقد غیر عربیست اگرچه تواند بعربی اداء کند یا کسیرا
وکیل نماید بلکه جایز است معامله بمعاطات که جنس را بقصد
تملیك بدهد و پول را بقصد تملك بگیرد خصوص در انچه یسیر باشد

و مفید ملکیت است علی الاقوی بلی مادامیکه هیچ کدام تصرف
در انچه بانها رسیده نکرده باشند میتوانند رد کنند و معامله را برهم
بزنند بخلاف انکه اگر یکی از انها یا هر دو تصرف کرده باشند در ان
باتلاف یا نقل اگرچه خیار فسخ در ان داشته باشد یا تلف شده باشد که
در همه صور معامله لازم شده « مبحث سیم » در شرایط
متبایعین و عوضین و ان چند چیز است « اوّل » بالغ بودن بایع
و مشتری پس جایز نیست معاملهٔ نابالغ اگرچه ممیز و باذن ولی باشد
و اگر چیزرا از نابالغ بعنوان خریدن گرفت ضامن است و باید
بولی طفل برساند و ان پولی که بطفل داده اگر تلف شد از کیسهٔ او
رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او « دویّم » عاقل بودن
متبایعین « سیم » قصد خریدن و فروختن « چهارم » راضی بودن
بان « پنجم » مالك بودن انچه میخرند و میفروشند یعنی مالك معامله
کردن بان باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال غیری را
فضولاً بدون اذن او بلکه یا عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند لزوم ان
معامله موقوف باجازهٔ مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش
را میگیرد والا باطل است و همچنین است اگر مال او را با مال
خود باهم بفروشد بثمنی پس از معامله در مال فروشنده لازم است

ودر مال غیر موقوف باجازه او پس اکر اجازه نمود که هیچ والا
نسبت بمال غیر معامله باطل است واما خریدار میتواند از معامله
را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط انکه کیفیت را ندانسته
خریده والا نمی تواند مگر انکه بایع راضي بان شود وعلی کل حال
مشتری رجوع میکند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال
غیر باو داده ودر کیفیت معرفت بمقدار ان تفصیلی است « ششم » انکه
هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد والاصحیح نیست وموارد
متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمدهٔ انها در چند مقام است
« اول » عین مرهونه که ملك راهن ومتعلق حق مرتهن است پس
جایز نیست فروش ان از برای راهن مگر باذن مرتهن ونه از برای
مرتهن الا برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگرچه راهن
راضي نباشد « دوم » مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است
وجایز نیست بیع ان مگر در چند موضع « اول » جائیست که مابین
موقوف علیهم بواسطهٔ مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه تلف مال
یا نفس در ابقاء ان باشد « دوم » در صورتیکه عین موقوفه خراب
ومضمحل شود که منفعت مقصوده از ان حاصل نشود مثل حصیر
کهنهٔ مسجد که جایز است بفروشند وپول انرا صرف در اقرب

بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان وموارد دیگر
نیز هست (سیم) بیع ام ولد از آقای خود در صورتیکه انعقاد ان
ولد در ملك او باشد وجایز نیست از برای مالك فروش ان کنیز
مادامیکه ان ولد نمرده است الا در چندجا که در محل خود ذکر شده
ومقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است (هفتم)
انکه مبیع عین باشد نه منفعت واما در ثمن پس کافی است منفعت
بودن (هشتم) انکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع
یا عدد وکافی نیست وزن وکیل اد بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً هم
کافی نیست مگر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالة ان میشود ومناط
در هر بلدی رفع جهالة در هر جنسي است بمتعارف ان بلد (نهم)
قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست
مگر با ضمیمه که صحیح است اگرچه ان غلام بدست او نیاید

﴿ مبحث چهارم ﴾ در خیارات است وان چند قسم است (اول)
خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق وجدا نشده باشند
میتوانند معامله را برهم زنند وبعد از جدا شدن بیع لازم میشود
(دوم) خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه بایع مگر
انکه ثمن هم حیوان باشد وفرق نیست در اقسام حیوان اگرچه غلام

وکنیز هم باشد (سیم) خیار شرط برای هر که شرط قرار دادند
تا مدتی که معین نمودند چه بایع چه مشتری یا هر دو وچه اجنبی وفرق
نیست مابین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه وغیر ان از شروطیکه
خلاف مقتضای عقد وکتاب وسنت نباشد پس بدانکه جایز
است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطة ثوب معین
یا قرض دادن مقداری باو ولازم است وفاء بان شرط بر فرض قدرة
والا کسیکه از برای او شرط شده مختار بر فسخ ان معامله خواهد
بود وهمچنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب
مال او باشد وانرا شرط نتیجه گویند (چهارم) خیار غبن از برای
مغبون با جهل بان غبن در وقت معامله (پنجم) خیار تأخیر دادن ثمن
یا مثمن تا سه روز در چیزهائیکه بماندن یك روز فاسد نمی شود ودر
انچه فاسد میشود تا یك روز بگذارد اگر نیامد مالك مختار بر فسخ
معامله است اگر شرط تأخیر نکرده باشد (ششم) خیار رؤیت
وان چنانست که جنس معینی را درست ندیده باوصاف بخرد اگر
دارای ان اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن ان مختار بر فسخ است
واگر بهتر درامد فروشنده خیار دارد (هفتم) خیار عیب است
اگرچه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد ومشتری

مختار است بر فسخ ان معامله یا امضاء ان یا گرفتن تفاوت مابین
صحیح ومعیب وهمچنین بایع مختار است اگر ثمن معیوب در اید
وان خیار ساقط میشود بچند چیز (اوّل) علم مشتری بان عیب در
وقت معامله (دوّیم) انکه بعد از اطلاع بر ان عیب مشتری راضي
بان شود (سیم) انکه خیار عیب را ساقط کرده باشد (چهارم)
انکه فروشنده تبرّی از عیوب ان کند بانکه بفروشد باوجود
عیب معین یا هر عیبی که دارد بلی اگر تبرّی از عیب معینی بنماید خیار
عیب دیگر ساقط نمیشود (پنجم) تصرف کردن مشتری در ان
چه قبل از علم بعیب یا بعد از ان که مسقط ردّ است اما میتواند ارش
بگیرد وخیار عیب فوری نیست وحضور بایع شرط صحت فسخ
نیست (هشتم) خیار تدلیس است وان چنانست که فروشنده
یا خرنده در مال خود کاری کند که انرا بهتر بنمایاند وبعد از علم بان
میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش (نهم) خیار شرکت
است وان چنانست که کسي جنسي بخرد ومعلوم شود که قدری از ان
مال غیر بوده وان غیر امضاء ان معامله را نکند که در این صورت با ان
غیر در ان مال شریك است پس مشتری مخیّر است مابین فسخ یا
گرفتن انچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده وانرا خیار تبعض صفقه

هم میگویند (دهم) خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد
بعدازفروختن وقبل از رسیدن ان بمشتری پس مشتری مختار برفسخ
است ﴿ مبحث پنجم ﴾ در بیع صرف است و مراد ازان
بیع طلا بطلا یانقره بنقره یا طلا بنقره یانقره بطلا است بدانکه شرط است
در صحت ان قبض در همان مجلس واحکام رباء اگر طلا بطلا یانقره
بنقره باشد دران جاری است بلی فروختن طلا بنقره یانقره بطلا
بازیادتی مانعی ندارد پس اکر در همان مجلس بعضی از انرا قبض
کرد وبعضی نزداو ماند وازهم جداشدند بیع دران قدری
که داده صحیح ودران قدری که نداده باطل میشود وخیار تبعض
صفقه ازبرای انکه تمام ان باو نرسیده ثابت است وفرقی نیست در
ثبوت احکام بیع صرف مابین انکه عوضین هردو مسکوک باشند
یایکی ازان دو مسکوک باشد یاهیچ کدام مسکوک نباشد واقوی
عدم جواز فروختن خاک نقره است که از معدن ان بیرون میاورند
بنقره خالص بلی جایز است بطلا یاغیران و همچنین خاک طلا بطلا
جایز نیست بلی جایز است بنقره یاغیران ﴿ مبحث ششم ﴾
در نقد ونسیه وسلف است بدانکه مبیع وثمن یاهردو در معامله نقد
است یاهیچکدام نقد نیست یامبیع نقد است نه ثمن یاثمن نقد است

نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی وبطلان ثانیه نیست
﴿ واما ﴾ صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس ان بیع بنسیه
است وصحیح است وشرط است دران که تامدت معین قرار دهند
مثلاً تایك سال هلالی وبعدازانقضاء مدت واجب است بر مشتری
ثمن را فوراً ببایع بدهد وتامدت ان بسر نیامده باشد بایع مستحق
مطالبه ان نخواهد بود بلی اگر مشتری مرد ان دین معجل میشود
ومیتواند مطالبه انرا بنماید از ورثه اگرچه مدت منقضی نشده
باشد واگر جنسی را بتردید بفروشد مثلا بگوید فروختم انرا تو
نقداً بیك تومان ونسیةً بدو تومان این معامله باطل است بلی تردید
در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد ﴿ واما صورت چهارم ﴾
که ثمن نقد است نه مبیع پس انرا سلف میگویند ودران نیز معتبر است
تعیین مدت که بفروشد ده من گندم را مثلا که یك سال دیگر
بدهد بده قران نقد وهمچنین معتبر است معین نمودن ان جنس را
باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت ان وهمچنین معتبر است
قبض ثمن قبل از تفرق از مجلس عقد واحوط اعتبار تعیین موضع
تسلیم است مگرانکه منصرف شود بموضع عقد یاجای دیگر
وهمچنین معتبر است ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء

باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت ان جنس را که بسلف
خریده بغیری بفروشد

باب دویم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار
است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه ان
اقرضتك وامثال ان است که دلالت کند بران و جایز است قرض
بدون صیغه وعلی کل حال قرض اگرچه از عقود لازمه است باشرایط
ان ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض
کیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول ان و اکر
شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء و حرام است اکر
چه ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اکرچه ان زیاده شرطی
یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض کیرنده از مالیرا که باشرط زیادی
قرض کرده بگیرد و اکر کرفت ضامن است باید بصاحبش رد
کند و اکر تلف شد مثل انرا هرکاه مثلی باشد یا قیمت انرا اکر قیمی
باشد باید بدهد بلی اکر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند و قرض
کیرنده بر سبیل تبرّع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر
ندارد و در حرمت رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که
قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست

و اکر در ضمن العقد شرط مدت کند اقوی وجوب وفاء بان شرط
است و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه کند از او و بعد از
انقضاء میتواند مطالبه کند مگر انکه مدیون قدرت براداء از نداشته
باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنای
او است و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج بانها و امثال ان که در این
صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون
قادر براداء دین شود و اکر کسی پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض داد
و قیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان قدری را که قرض کرده بدهد
کافی است و معتبر است در ان چیزی که قرض میدهد تعیین مقدار
ان و تخمین کفایت نمیکند

باب سیم در رهن

و ان عبارت است از کرو کذاردن مالی را نزد کسی که از او طلبکار
است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اکر طلب او را نداد از انمال استیفا
نماید و کرو دهنده را راهن و کرو کیرنده را مرتهن میکویند و ان
مال را عین مرهونه و معتبر است در عقد رهن ایجاب و قبول بهر
لفظی که بران دلالت کند و ظاهر انستکه بمعاطات نیز واقع شود
بانکه مدیون مالیرا تسلیم دائن کند بعنوان وثیقه دین و دائن اخذ
کند بهمین عنوان و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ و عقل

ودر راهن جواز تصرف دران مال ودر عین مرهونه انکه عینی باشد
که فروش ان صحیح باشد ودر دین اینکه ثابت در ذمهٔ راهن باشد
چه عین باشد چه منفعت واکر رهن کذارد مال دیگر را موقوف
باجازهٔ اواست وعین مرهونه ومنافع ان مال مالك ان است ولکن
جائز نیست از برای او نقل ان عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه
جائز نیست از برای مرتهن تصرف دران مگر باذن راهن پس اگر
یکی از انها دران تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف براجازهٔ
اواست واگر مرتهن انرا باذن راهن فروخت ثمن ان نیز رهنست
بشرط انکه باین قید فروخته باشد که ثمن ان رهن باشد پس احکام
رهن دران ثمن جاری است وهر وقتی که جائز باشد از برای مرتهن
مطالبهٔ دین بعد از مطالبه وندادن او جائز است عین مرهونه را بفروشد
واستیفاء طلب خود را از ان بنماید اگرچه عین مرهونه از مستثنیات دین
باشد وباید باامکان باذن حاکم شرع باشد واکر قیمت عین زائد
از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد واکر دیون دیگری هم داشته
باشد ومفلس شده ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء
بامرتهن شریك نخواهند بود در مقدار طلب او بلی سائر غرماء
دران تتمه باهم شریکند واگر مرتهن طلب دیگری هم از راهن

داشته باشد غیر از ان دینی که انمال را رهن ان گذارده حال او حال سائر
غرماء است دران

﴿ باب چهارم در حجر است ﴾

وان عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه
اسباب حجر چند چیز است (اول) بالغ نبودن که مانع از تصرف
اواست در مال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون امدن منی
یا روئیدن موی خشن بر عانهٔ او یا گذشتن پانزده سال هلالی تمام
از عمر پسر ونه سال تمام از عمر دختر (دوّیم) دیوانه بودن تا کامل
شود عقل او وکسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع
از تصرف است بخلاف حال افاقه وملحق میشود باو در حکم سفیه
واو کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه
(سیم) بنده بودن اگر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست
تصرف او در مالش مگر باذن مولی (چهارم) مفلس بودن که ممنوع
از تصرف در اموال خود بچند شرط (اول) ثبوت دین او نزد حاکم
شرع « دوّیم » رسیدن وقت ان اگر دین مؤجل باشد « سیم »
انکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبهٔ طلبکاران واما
مریض پس اقوی صحت تصرفات اواست در مال خود اگرچه در
زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال

خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه وهمچنین است
وصیت غیر مریض پس اگر بعضي امضاء کردند وبعضي رد نمودند
بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند ازان زیاده نافذاست نه غیران

باب پنجم در ضمان وکفاله است

وضمان عبارت است از تعهد نمودن وبذمه گرفتن طلب کسي را از
دیگری ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون
عنه میگویند ومعتبر است در ضمان رضای ضامن ومضمون له اگرچه
ضامن مال دار نباشد باعلم مضمون له بان والا جایز است از برای او
فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بریٔ میشود ازان
دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود وضامن باید اداء دین نماید پس اگر
ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن انچه را بمضمون له داده از
او میگیرد والا مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تا مدت
معینه باینکه دین را در ذمهٔ خود بگیرد که یك سال دیگر مثلاً اداء نماید
اگرچه دین مدت نداشته باشد وانچه ذکر شد در صورتی است که
ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس انرا کفاله
گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد کفیل باید اورا تسلیم
نماید چنانچه اگر کسي مدیونیرا ازدست طلبکارش قهراً رهاند

در حکم کفیل میباشد وذمهٔ کفیل بریٔ میشود بیکی از چند چیز
(اول) بتسلیم نمودن مدیون (دویم) ببریٔ شدن ذمهٔ مدیون
از دین باداء ان یا باداء کفیل یا بابراء دائن

سیم

بمردن مدیون (چهارم) بابراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه
در ضمان نیز ذمهٔ ضامن بریٔ میشود باداء او یا مضمون عنه یا باراء دائن
ذمهٔ او را یا ضمان او را

باب ششم در حواله

وان عبارت است از منتقل شدن مالی از ذمهٔ کسي بذمهٔ دیگری مثل
انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حوالهٔ بکر کند که طلب
خود را از او بگیرد پس زید را محیل وعمرو را محتال وبکر را محال
علیه میگویند وذمهٔ زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود ازان
مال ونقل میشود بذمهٔ بکر پس باید بکر که محال علیه است ان مال
را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است رضای محیل ومحتال اما
رضای محال علیه پس ان نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل
نباشد بانچه براو حواله شده است واگر مدیون باشد بان پس در اعتبار
رضای او اشکال است واحوط اعتبار ان است بلکه خالی از قوت
نیست واگر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس انچه حواله کرده
است در این صورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است وباید ذمهٔ

محیل مشغول باشد برای محتال واما اگر ذمهٔ محیل مشغول نباشد
برای محتال وحواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله
مصطلحه نیست بلکه توکیل است

﴿ باب هفتم ﴾

در اجاره است ودران معتبر است چند چیز (اول) عقد که مؤجر
بگوید اجرتك هذه الدار الی سنة بخمسین قراناً ومستأجر بگوید
قبلت هکذا وامثال ان از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیك منفعت عین
در زمان معینی بعوض معلوم وجایز است بغیر لفظ عربی ومباشرة
یك نفر از جانب هر دو وهمچنین جایز است معاطات در غیر اجاره
نفس برای عمل واما در ان پس جواز معاطات خالی از اشکال نیست
وعقد اجاره از عقود لازمه است ودر معاطات جایز است مگر
بعد از تصرف احدهما (دویم) تعیین عینی را که باجاره میدهد اگر
چه بکسر مشاع باشد مثل نصف وثلث وامثال ان (سیم) تعیین
مدت بطوری که مضبوط باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح
نیست که بگوید خانه را اجاره دادم هر ماهی یك تومان مثلاً بلی
اگر بگوید در این خانه هر قدر نشستی هر شبی یك قران بده ظاهر
انست که صحیح است وداخل در اجارهٔ مصطلحه نیست بلکه داخل
در عنوان اباحة بعوض است (چهارم) تعیین مال الاجاره از

جنس وقدر وزمان اداء واگر زمان ادا را معین نکرده باید نقد بدهد
وباطل نمیشود اجاره بمردن موجر یا مستأجر وبفروش ان عین وجایز
است کسی اجیر غیر شود وتمام منافع او ملك مستأجر میشود چنانچه
جایز است اجیر غیر شود برای عمل معینی

﴿ باب هشتم ﴾

در مضاربه بدانکه مضارب انستکه کسی قدر معین از پول طلا
یا نقره خود را بکسی دهد که ان تجارت کند وشرط کند براو که ربح
ان مابین هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث
پس مالك را مضارب وان دیگری را عامل میگویند واما اگر شرط
کنند که تمام ربح مال از مالك باشد انرا بضاعت گویند وهمچنین
اگر شرطی نکنند پس در این دو صورت تمام ربح از مالك است
وعامل مستحق اجرت المثل است واما اگر شرط کنند که تمام
ربح از برای عامل باشد پس اگر بدادن ان پول قصد قرض دادن کرده
صحیح است والا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره
باو بدهد یا انکه ربحرا بغیر نسبت مشاعة قرار دهد مثل انکه بگوید
ده تومان ربح از برای عامل وبقیه از مالك یا بعکس مضاربه نخواهد
بود بلکه قرار دادها باطل وتمام ربح در این صور از برای مالك است
وعامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد واگر مالك بر عامل

شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط
او کند و اکر تخلف نمود فضولیست با اجازهٔ مالك صحیح و بدون
ان باطل است و بهر دو تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل الا
برضای مالك و عامل مضارب امین است پس اکر مال مالك بدون
تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم در شرکت است

بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاك و نحوان باهم
قرار دهند که انچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند
و همچنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بی چیز که آبرو داشته
باشند باهم قرار دهند که هریك هرچه بخرند بنسیه و بفروشند
دران شریك باشند و منفعترا باهم قسمت کنند و همچنین باطل
است شرکت مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هریك بهر وجه
مالیرا مالك شوند شریك باشند امّا ماعدای اینها از شرکت در اموال
صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است (اوّل) انکه بمعامله
حاصلشود مثل عامل مضارب که در ربح با مالك شریکند یا انکه دو
نفر هر کدام یك تومان میدهند و یك خروال گندم مثلاً میخرند
یا خانه اجاره میکنند (دوّیم) انکه بارث مالی باینها منتقلشود

(سیم) بممزوج شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد ازهم
جدا کنند (چهارم) شرکت عقدی است باینکه دو نفر هریك
مقداری از مال بیاورند و برروی هم ریخته قرار دهند که بامعامله
کنند و در ربح شریك باشند و این محتاج است بایجاب و قبول
قولی یا فعلی و قرار شرکت در ربح بنحویست که باهم قرار دهند
و با اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت
مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یکی ازان دو تصرف
کند دران مال مگر باذن دیگری و اگر هردو راضی ببقاء
شرکتند فبها و اگر یك کدام از انها بان راضی نباشد دیگری را جبر
میکنند بقسمت و طریق قسمت نمودن اموال یکی از دو طریقست
(اوّل) انکه همان مالرا تنصیف کنند یا تثلیث و نحوان برحسب شرکة
انها دران مقدار و قرعه میزنند هر قسمتی باسم هر کدام درامد
مختص باو میشود و این طریق قسمت در صورتیست که قسمت
کردن اموال باعث نقص قیمت ان نشود بطوری که ضرر وارد اید
والا نمیتواند احدهما جبر کند دیگری را بان قسمت بلی تراضی مانعی
ندارد ﴿طریق دوّیم﴾ انست که اموالرا باهم بفروشند و قیمت
انرا باهم قسمت کنند بطریق سابق و شریك امین است که ضامن

نیست هر کاه انچه در دست اوست تلفشود بدون تعدی

باب دهم در وکالة است

وان عبارت است از نائب گردانیدن غیر را در تصرفی از مال یا حق
یا اجراء عقد وامثال ان وجایز نیست از برای وکیل تصرف کند
بغیر انچه موکل معین کرده والا فضولیست واکر اورا وکیل مطلق
کند باید وکیل اقتصار کند بر انچه مصلحت موکلرا میداند ووکیل
امین است پس اکر بدون تعدی وتفریط مال موکل در دست او
تلفشود ضامن نیست ووکالة عقدیست جایز از طرفین که هر کدام
میتوانند انرا فسخ کنند وشرط نیست که دیکریرا اعلام کنند
بر فسخ خود پس هر کاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در اعمال
تصرف نماید مگر باعلم برضای موکل واکر موکل فسخ نماید ووکیل
قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده دران مال صحیح وممضي
است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست

باب یازدهم

در ودیعه وعاریه است ودران دو فصل است (فصل اوّل) در
ودیعه است وان عبارت است از انکه کسي چیزی را بکسي امانة
دهد برای حفظ نمودن ان وان عقدیست جایز ومادامیکه نزد اوست
واجب است بر او حفظ ان برحسب عادت واو امین است وبا تلف

شدن بدون تعدی ضامن نیست واگر مالك معین کند بر او که انرا
حفظ کند در جای معینی متعین است واگر تخلف کند وتلفشود
ضامن است مگر انکه خوف تلف انرا در انجا داشته باشد وبرحسب
عادت ومصلحت حفظ ان تغییر مکان ان باشد واکر مودع مرد
واجب است بر مستودع فوراً ان امانة را بورثه او برساند

فصل دوّیم

در عاریه است وان عبارت است
از دادن مالی را بکسي که از ان منتفعشود به پوشیدن یا سکنی وامثال
ان واگر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود یا در دست او تلف
شود ضامن نیست مگر انکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب
وفضه باشد وباید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اگر غاصب
عین مغصوبه را بعاریه دهد ودر دست او ناقص القیمة یا تلفشود هر
دو ضامن میباشند اگرچه جاهل باشد بغصبیت ان وباید غرامة
انرا بکشند واگر یکی از ان دو غرامت کشید وبمالکش رساند
از دیگری ساقط میشود وبرفرض غرامة کشیدن مستعیر اگر وقت
تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع میکند بان بر غاصب معیر
واز او میگیرد

باب دوازدهم در غصب

وان استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بغیر حق وبدون رضای او

وان حرام است و براو واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اگر
ان مال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشد واگر
تلفشد بر همه واجب است که از عهدهٔ ان بیرون ایند و گذشت که اگر
بعضی از انها جاهل بغصبیت بوُدند وغرامة کشیدند رجوع
میکنند بر غاصب اول وقرار ضمان بر اواست که اگر ان مثلی است از
قبیل گندم وجو وامثال ان مثل انرا و اگر قیمی است قیمت یوم الاداً
انرا باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعة نموُد حاصل ان از زارع
واجرة المثل زمین از برای مالك بر ذمّهٔ زارع است

باب سیزدهم در صلح است

بدانکه صلح عبارت است از سازش مابین دو نفر چه برای رفع
نزاع وچه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء وان عقدیست لازم
ومستقل که فایدهٔ مذکورات را دارد ویکی از ان دو نفر را مصالح
ودیگری را مصالح له گویند وان چیزی که نقل میشود مصالح عنه
میگوُیند اگرچه دعوی یا حق باشد وان مالی که بان صلح میکنند
مصالح به ومال المصالحه میگوُیند وبعد از تعیین همهٔ مذکورات مصالح
بمصالح له میگوید صالحتك عما ذکر بما ذکر ومصالح له قبول میکند
وصیغهٔ ان بغیر عربی نیز صحیح است واگر خیاری برای احدهما

یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است والا لازم است اگر کسی ادعائی
بر کسی داشته باشد واو منکر باشد جایز است که مدعی به خود را صلح
کند بمنکر بمبلغی واو هم قبول کند وان قبول کردن اقرار باستحقاق
مدعی نمیشود وان مصالحه رفع نزاع دیارا میکند اما اگر حق
از یکی در ذمهٔ دیگری باشد میان خود وخدا مشغول ذمهٔ او خواهد
بوُد ودر آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل انکه ده توُمان زید
ادعاء میکرد وبه پنج تومان مصالحه نموُدند ودر واقع ده تومان
از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمهٔ و میماند چنانچه اگر زید
هیچ طلب نداشت وادعای دروغ نموُد ان پنج تومان که گرفته
است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از هم دیگر راضی
شوند مؤاخذهٔ اخرویه هم نخواهند داشت وهمچنین اگر قدر
طلب زید معلوم نباشد واما مدعی علیه میداند اگر مصالحه کنند
ودر باطن انچه زید استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد والا بقیه را
در آخرت مؤاخذ است وخیار عیب وغبن در صلح جاریست چنانچه
در بیع ذکر شد وجایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت وعین
بعین یا بمنفعت وحکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست وحکم
رباء در ان جاریست علی الاحوط پس اگر صلح کند صد تومان را

نود تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم در هبه است

وان عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری بدون عوض یا بشرط عوض یا انکه به بخشد مال خود را بدیگری بشرط انکه انهم مال معینی را باو به بخشد و اولرا هبهٔ غیر معوضه گویند و ثانیرا هبهٔ معوضه و معتبر است دران ایجاب و قبول بهر لفظی که بران دلالت کند و کافی است دران فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن و او بگیرد و معتبر است دران قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده بلی اگر طالب کار طلب خود را بمدیون به بخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است وابراء است و هبه عقدی است جایز که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است (اوّل) انکه موهوب له از ارحام واهب باشد (دوّیم) انکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف یا نقل و امثال ان یا تلف شده باشد نزد او (سیم) انکه هبهٔ معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است و دران چند مطلب است

مطلب اوّل در وقف است وان عبارت است از حبس نمودن

عین و تسبیل منفعت ان و دران دو فصل است **فصل اوّل** در شرایط وقف و واقف و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه شرایط صحت وقف چند چیز است (اوّل) عقد بگفتن وقفت و سبلت هذا المال و نحو ان با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی او در اوقاف خاصه و در وقف بر جهات و مصالح عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل نظر است هر چند احوط است (دوّیم) قصد قربه نمودن دران بنابر احوط لکن اعتبار ان محل اشکال است و وقف کافر صحیح است بنابر اقوی (سیم) دوام پس وقف منقطع الاوّل مثل انکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل انکه سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الاخر که از حال الی یك سال وقف کند صحیح نیست (چهارم) قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست و حاصل میشود قبض مسجد بیك نماز دران و امّا شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف دران مال است و امّا شرایط موقوف علیه پس چند چیز است (اوّل) موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند

بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد انها نسلاً بعد نسل که طبقهٔ
لاحقه بالفعل موجود نباشند (دوّیم) معین بودن موقوف علیه پس
وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء
و مؤمنین و طلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز
صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرّفه و مدارس و مساجد
و قناطر و مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولّی ان
تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع
جامع الشرایط متولی است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن
متولّی تصرف در ان اگر واقف تصرف موقوف علیهم را منوط
باذن و نظر او نموده بلی اگر او را نصب نموده فقط برای حفظ
و حراست وقف پس جواز تصرف احاد موقوف علیهم موقوف باذن
او نخواهد بود بلکه هر کدام سبقت گرفت اولی است و دیگری
حق مزاحمة ندارد و امّا در اوقاف خاصه بلا متولی تصرف موقوف
علیهم محتاج باذن حاکم نیست بلا اشکال (سیم) انکه موقوف
علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر
وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سایر
فقراء است و از شرایط عین موقوفه انکه بتوان از ان منتفع شد

با بقاء عین ان پس وقف ماکولات و مشروبات که انتفاع از انها متوقف
بر افناء ان است صحیح نیست و همچنین وقف نقدین و نحو ان که
انتفاع بان متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی
اگر نقدین را وقف کند برای زینت و نحو ان صحیح است

فصل دوّیم در احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرایط
عین موقوفه بوقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل میشود
بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات
علی الاقوی و لی اختیار ان در وقف بر عناوین یا جهات با متولّی خاص
میباشد اگر معین نموده و الا با ولی عام که حاکم شرع است میباشد
و جایز نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات که دو
سه مورد ان در باب بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند او را
وارث برده نمیشود و اما اجارهٔ ان صحیح است و اگر اجاره داد
موقوف علیه عین موقوفه را تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره
نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود و اگر مستأجر مال الاجاره
را باو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکهٔ او میگیرد
بلی بموت متولّی که مالک معین نموده یا متولّی شرعی که اجاره داده
باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال ان بخراب شدن از وقف

بودن بیرون نمیرود

﴿ مطلب دوّیم ﴾

در وصیت است وان عبارت است از تملیك عینی یامنفعتی بکسي بعداز مردن خود ودران دو فصل است ﴿ فصل اوّلی ﴾ در شرایط وصیت وموصي وموصي له وموصی به بدانکه معتبراست در وصیت ایجاب ازموصي بهر لفظی که دلالت کند بران واما قبول موصي له اگرچه بعداز زمانی باشد بلکه اگرچه بعدازموت موصي باشد پس اعتبار ان احوط ومشهوراست ولکن اقوی عدم اعتبار انست بلی میتواند موصي له ردّ وصیت کند تامال منتقل باونشود ومنتقل نمیشود مال باو مگر بعدازموت موصي وقبول موصي له بنابر اعتباران ووصیت عقدیست جایز وبفسخ باطل میشودوکافی است در فسخ ان عدول موصي ازان پس اگر دومرتبه وصیت کند دوّمی معتبر است هرچند ملتفت وصیت اولی نباشد وهمچنین بفروختن عین موصي بها باطل میشودومعتبراست درموصي له انکه وقت وصیت موجودباشد اگرچه حمل باشپس اگرسقط شدوصیة باطل میشودواگرزنده بدنیا آمد ومرد بورثه اومنتقل میشود ومعتبر است درموصي به انکه مالیت داشته باشدوزائد ازثلث مال موصي نباشدواگرزائد باشد موقوف بامضاء ورثهٔ موصي خواهد بود وجایزاست که عین معینی راکه

که ازثلث مال بیشتر نیست وصیت کند برای کسي یابرای عنوانی مثل فقراء وامثال ان پس اگر وصي مخصوصي معین نموده که اموال را بفقراء ونحوان بدهد فبها والا حاکم شرع وَلی ایشان است

﴿ فصل دوّیم ﴾ بدانکه اگر کسي دینی یاحقی یاواجبی برعهدهٔ اواست واجب است اداء نماید واگرنکرد واجب است وصیت کند باداء ان چه واجبات مالیه مثل خمس وزکوة ومظالم عباد وچه بدنیه مثل صوم وصلوة وچه مرکب ازهردو مثل حج وامثال ان ومستحب است وصیت کردن بمستحبات ازقبیل صله ارحام وصدقات وبناء مدارس وزیارات ائمهٔ انام علیهم السلام وامثال ان

﴿ مطلب سیم دراحکام میراث ﴾

ودران دومبحث است ﴿ مبحث اوّل ﴾ دراسباب ارث ودر ان دوچیزاست (اوّل) نسب (دوّیم) سبب ودران دومقصد است ﴿ مقصد اوّل ﴾ درطبقات ارث نسبي وان سه طبقهٔ مرتبه است که مادامیکه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع ازارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است (فصل اوّل) درطبقهٔ اوّلی وانها دوطایفه اند (طایفهٔ اوّل) پدرومادراست ودران چند مسئله است (اوّل) باانحصار وارث به پدر تمام مالرا ارثا میبرد

وبانحصار بمادر ثلث مالرا ارثاً وبقیه را رداً میبرد واکر یکی از زوجین
باپدر یامادر باشد نصیب اعلی را میبرد وبقیه را پدر یامادر (دویم)
بااجتماع پدر بامادر ثلث ازمادر است باعدم حاجب وتتمه ازپدر است
اکر یکی از زوجین نباشد والازوج یازوجه نصیب اعلای خودرا
می برد ومادر ثلث را باعدم حاجب وتتمه را پدر می برد (سیم) بااجتماع
پدر ومادر چه یکی از زوجین باشد یانه اکر میت دو برادر یایك برادر ودو
خواهر یاچهار خواهر پدر مادری یاپدری داشته باشند وانها حر
ومسلمان باشند وقاتل هم نباشند بنابرقولی لکن محل اشکالست
که انها اکرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث
بردن او زیاده ازسدس مال را وهمچنین است هرکاه ابوین بابنت
واحده باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس
سدس زایدار باعا قسمت میشود بر پدر وبنت ﴿ طایفه دویم ﴾
اولاد است ودران چند مسئله است (اول) باانحصار وارث بیك
پسر تمام مالرا می برد وباتعدد انها باهم بالسویه قسمت کنند وبا
انحصار بیك دختر نصف را ارثاً وتتمه را رداً می برد وباتعدد انها دو
ثلث مالرا ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند (دویم) بااجتماع
پسر ودختر باتعدد وانفراد تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت

کنند (سیم) بااجتماع پسر ودختر یاپسر تنها باپدر ومادر هریك از
والدین سدس مال وتتمه را باتعدد اولاد بنحو مزبور قسمت کنند
وباانفراد پسر مختص باواست (چهارم) بااجتماع یك دختر باپدر
تنها یامادر تنها ربع مالرا پدر یامادر می برد ارثاً ورداً وتتمه از دختر
است ارثاً ورداً ودراین فرض اگر دو دختر یازیاده ازان باشد خمس
ازپدر یامادر وتتمه ازبنات است بالسویه (پنجم) بااجتماع والدین بایکدختر
دو خمس از والدین است ارثاً ورداً بالسویه وتتمه از دختر است اکر
از برای مادر حاجب نباشد والامادر سدس می برد وپدر ربع بقیه
ودختر سه ربع بقیه واکر دو دختر یازیاده باشند هر کدام از والدین
سدس وتتمه ازبنات است بالسویه ودراین صور اکر یکی از زوجین
نیز باانها باشد نصیب خودرا می برد وهریك ازپدر ومادر سدس
را وتتمه از اولاد است واکر نقص باشد بر اولاد است واکر زیاده باشد
ابوین هم می برد (ششم) هرکاه میت اولاد نداشته باشد ولی
اولاد اولاد دارد سهم هریك از انها را باولاد انها میدهند ارثاً ورداً
(هفتم) بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرك
است اکر داشته باشد وسائر ورثه باو شریك نیستند وانهارا
حبوه میگویند (اول) رختهای میت (دویم) انکشتر او (سیم)

شمشیر او (چهارم) قران و حبوه منحصر بان چهار چیز است
علی الاقوی لیکن احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل و راحله
تراضی با سائر ورثه است و با تعدد چهار چیز « اول » همه داخل حبوه
است اگرچه احوط در زائد بر یکی از انها تراضی با ورثه است و همچنین
در رختی که برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز نه پوشیده

فصل دوم — در طبقهٔ دوم و ان نیز دو طایفه اند « اول »

برادر و خواهر و دران سه مسئله است « اول » برادر پدر مادری یا پدری
تنها با نبودن پدر مادری یا مادری تنها با انفراد تمام مال را می برد و با تعدد
بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادری یا پدری تنها با انفراد نصف
را ارثاً و تتمه را رداً می برد و با تعدد ان دو ثلث را ارثاً و تتمه را رداً بالسویه
قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثاً و تتمه را
رداً می برد و با تعدد ثلث را ارثاً و تتمه را رداً مابین خود قسمت کنند
و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند « دوم » هر گاه
اخوه پدری یا پدر مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد و تمام
از اخوه پدر مادری است هر چند یک خواهر باشد چه اخوه مادری
تنها با ایشان باشد چه نباشد « سیم » خواهر و برادر ابوینی تمام مال را
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر و برادر پدری

تنها با فقد ابوینی و هر گاه جمع شود برادر و خواهر پدر مادری یا پدری
تنها با فقد پدر مادری با برادر و خواهر مادری اخوهٔ مادری با وحدة
سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر مادری یا پدری تنها
است و در تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را
میبرد و نقص بر اخوهٔ پدر مادری یا پدری وارد میاید

طایفهٔ دوم — جد و جده است و دران پنج مسئله است

(اول) جد یا جده چه پدر مادری چه پدری تنها چه مادری با انفراد
تمام مال را میبرد و با اجتماع جد با جدهٔ پدری للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه میبرند
(دوم) با اجتماع جد یا جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری ثلث مال
از مادری است با انفراد و با تعدد بالسویه و تتمه از پدری است با انفراد
و با تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند « سیم » با اجتماع یکی
از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و انفراد انها هر یک از زوجین
باشند نصیب اعلای خود را میبرند و نقص از جد و جدهٔ پدری
است « چهارم » جد و جدهٔ ابی هر گاه مجتمع شود با برادر و خواهر
ابی یا ابوینی جد بمنزله برادر و جده بمنزله خواهر است و همچنین در جد
و جدهٔ امی با برادر و خواهر امی و اما در صورت اختلاف بانکه جد و جدهٔ ابی

مجتمع شود با اخوهٔ امی یا بالعکس پس چنین نیست و در صورت اولی
برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد
یا جده یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث میبرند
و ثلثان از اخوهٔ ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد ﴿ پنجم ﴾
مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر مطلقاً
ارث نمیبرند و با نبودن انها اولاد انها بجای پدر یا مادرند و سهم او را
میبرند چه با انحصار وارث بانها چه با اجتماع با جد و جده پس اولاد
برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر
مثل حظ الانثیین ﴿ فصل سیم ﴾ در طبقهٔ سیم و انها نیز دو
طایفه اند ﴿ طایفهٔ اولی ﴾ عمو و عمه و در ان یك مسئله است. ان
انکه عمو یا عمه با انفراد تمام مالرا میبرد و با تعدد بالسویه مالرا تقسیم
میکنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مالرا للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت نمایند ﴿ طایفهٔ دویم ﴾ خالو و خاله و در ان چهار
مسئله است (اول) خالو یا خاله با انفراد تمام مالرا میبرد و با تعدد
بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه قسمت
کنند (دویم) با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال و تتمه از اعمام
است و با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه

نصیب اعلای خود را میبرد (سیم) با نبودن اعمام و عمات یا اخوال
و خالات اولاد هر یك از انها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم
انهارا میبرند و مادامیکه یك نفر از اعمام و عمات موجود است اولاد
انها ارث نمیبرند مگر در یك صورت که جمع شود ابن عم ابوینی
با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است (چهارم) با نبودن اعمام
و اخوال و اولاد انها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجای اعمام و اخوال
میت میباشند ﴿ مقصد دویم ﴾ در میراث
بسبب و ان دو چیز است (اول) زوجیت و در ان چند مسئله است
(اول) بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمهٔ خود نصف مالرا میبرد اگر
زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه
زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد
اولاد نداشته باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را
در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند (دویم) بدانکه فرقی
نیست در ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو یا یکی از انها صغیره
باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین انکه دخول بزوجه کرده باشد
یا نه (سیم) بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن
چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال

مجتمع شود با اخوهٔ امی یا بعکس پس چنین نیست و در صورت اولی
برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد
یا جده یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث میبرند
و ثلثان از اخوهٔ ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد «پنجم»
مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر مطلقاً
ارث نمیبرند و بانبودن انها اولاد انها بجای پدر یا مادرند و سهم او را
میبرند چه بانحصار وارث بانها چه با اجتماع با جد و جده پس اولاد
برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر
مثل حظ الانثیین ﴿ فصل سیم ﴾ در طبقهٔ سیم و انها نیز دو
طایفه‌اند ﴿ طایفهٔ اولی ﴾ عمو و عمه و در ان یك مسئله است ان
انکه عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم
میکنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مال را للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت نمایند ﴿ طایفهٔ دویم ﴾ خالو و خاله و در ان چهار
مسئله است (اوّل) خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد
بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه قسمت
کنند (دویم) با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال و تتمه از اعمام
است و با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه

نصیب اعلای خود را میبرد (سیم) با نبودن اعمام و عمات یا اخوال
و خالات اولاد هر یك از انها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم
انها را میبرند و مادامیکه یك نفر از اعمام و عمات موجود است اولاد
انها ارث نمیبرند مگر در یك صورت که جمع شود ابن عم ابوینی
با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است (چهارم) با نبودن اعمام
و اخوال و اولاد انها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجای اعمام و اخوال
میت میباشند ﴿ مقصد دویم ﴾ در میراث
بسبب و ان دو چیز است (اوّل) زوجیت و در ان چند مسئله است
(اوّل) بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمهٔ خود نصف مال را میبرد اگر
زوجه اولاد یا ولاد اولاد نداشته باشد والا ربع میبرد چنانچه
زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا ولاد
اولاد نداشته باشد والا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را
در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند (دویم) بدانکه فرق
نیست در ارث بردن زوجین مابین انکه هر دو یا یکی از انها صغیره
باشند یا نه چنانچه فرق نیست مابین انکه دخول بزوجه کرده باشد
یا نه (سیم) بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن
چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال

ان نمیبرد واز قیمت اعیان عمارات واشجار میبرد واز تمه اموال در
عین انها باورثه شریك است ومجرای آب چه قنات باشد چه غیر ان در
حکم اراضی است مگر چیزهائیکه در ان کارکرده باشند از آجر
وغیره که مثل ابنیه است ولکن آبیکه حین الموت در مجری موجود
است از منقولات است وابهای بعد از ان تابع مجرای ان است
(چهارم) اگر کسی در حال مرض زنیرا برای خود عقد
کرده وهنوز باو دخول نکرده وبهمان مرض مرد ان زن از مال
شوهر نه ارث میبرد ونه مهر واگر دخول کرده هر دو را میبرد
بخلاف مریضه که شوهر کرده وبهمان مرض مرد که زوج از او
ارث میبرد اگرچه باو دخول نکرده باشد (پنجم) گذشت در
باب طلاق که زن مادامیکه در عدهٔ رجعیه میباشد در حکم زنست
ارث میبرد وهمچنین بعکس ودر عدهٔ باینه وبعد از انقضاء عده ولو
رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یك صورت وان اینست
که مریض زن خودرا طلاق دهد وبهمان مرض بمیرد پس تا یك
سال هلالی ان زن ارث میبرد از شوهر بدو شرط (اول) انکه
طلاق بخواهش زن نباشد پس در مختلعه ومبارات این حکم جاری
نیست (دویم) انکه زن شوهر نکرده باشد (دویم) ولاء است


وان در سه مقام است (اول) ولاء عتق (دویم) ولاء ضامن
جریره (سیم) ولاء امامت ودر ان تفصیلی است که از موضع
رساله خارج است بدانکه میراث کسی که وارث ندارد یا بسبب
موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی
السموات والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر
زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار ان بدست حاکم شرع
جامع الشرایط است ﴿ مبحث دویم ﴾ در موانع ارث است
وان سه چیز است (اول) کفر با اسلام مورث بدانکه کافر از
مسلم ارث نمیبرد وحاجب طبقات لاحقهٔ نیز نمیشود پس مسلم اگر
چه از طبقهٔ سیم باشد ارث میبرد باوجود طبقات سابقه اگر تمام
کافر باشند وکافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته
باشد وهمچنین مسلم از مسلم اگرچه باهم مختلف باشند در مذهب
ودر اینجا دو مسئله است ، اول ، اگر کافر مسلم شد بعد از مردن
مورث وپیش از قسمت کردن مال ارث خودرا میبرد ، دویم ، اگر
مسلم مرتد شد بافطرهٔ اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود
بوارث مسلم او وزنش از زوجیهٔ او بیرون میرود بدون طلاق وباید
عدهٔ وفات بگیرد از وقت ارتداد وبحکم حاکم شرع او را میکشند


ولکن اگر توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبهٔ اوست ما بین
خود و خدا و طاهر میشود لکن مع ذلک واجب القتل است و مال
و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالیرا که تازه کسب کند مالک میشود بلکه
عیالش را هم بعد از عدهٔ وفات بلکه در عده نیز اگر بخواهد میتواند
تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه کرد
مال و عیال او از او است و الا او را میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث
مسلم او میشود و اگر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است
و اما زن اگر مرتد شود اگرچه فطری باشد او را حبس میکنند
و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود یا بمیرد « دویم » از موانع ارث
قتل است بدانکه اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشد
از او ارث نمیبرد بلکه اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند
چنانچه اگر خطاء نمود و مورث را کشت عاقله باید دیهٔ کامله بدهد
و از ان دیه ارث نمیبرد بلکه خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را
میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث میبرد « سیم » از موانع
رقیت است پس مملوک نه وارث میشود نه مورث و میراث او از
مولای او است والحمد لله کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه

در طریقهٔ استخارهٔ ذات الرقاع

از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شده که فرموده
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعهٔ كاغذ بگیر و در سه تای آنها
بنویس ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ خیرة من الله العزیز
الحکیم لفلان ابن فلانه افعل و در سه تای دیگر بنویس (بسم الله
الرحمن الرحیم) خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان ابن فلانه لاتفعل
و بجای فلان ابن فلانه اسم خود و مادر خود را بنویسد پس آن رقعها را
در زیر مصلای خود گذارد و دو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی
رو بسجده و صد مرتبه بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیه پس
درست بنشین و بگو اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری فی یسر
منک و عافیة پس دست بزن و رقعها را مشوش کن یعنی یک دیگر
مخلوط کن و یک یک آنها را بیرون آور اگر سه افعل پیاپی در آید
پس بکنی آن کار را که اراده کردهٔ و اگر سه لاتفعل پیاپی در آید
مکن آن کار را و اگر بعضی افعل باشد و بعضی لاتفعل تا پنج
رقعه بیرون آور اگر افعل بیشتر است عمل کن
و اگر لاتفعل بیشتر است ترک کن و حاجت
نیست به بیرون آوردن رقعهٔ ششم
والله العالم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
٣	در مسائل تقلید	٩٨	در احکام زکوة مال
٩	در احکام وضوء	١٠٤	در بیان خمس
١٥	در غسل جنابت	١١١	در بیان نذر وشبه آن
١٧	در احکام حیض	١١٥	در احکام نکاح
٢٣	در نفاس واستحاضه	١٢٤	در احکام طلاق
٢٥	در احکام میت	١٢٨	در احکام بیع
٣٢	در احکام تیمم	١٣٥	در خیارات
٣٦	در احکام نجاسات	١٤٠	در قرض ورهن
٣٨	در مطهرات	١٤٤	در ضمان وحواله
٤٣	در اقسام ومقدمات نماز	١٤٦	در اجاره
٥٢	در مقارنات نماز	١٤٧	در مضاربة
٥٨	در خلل نماز	١٥٠	در وکالة وعاریه
٧٠	در نماز آیات	١٥٢	در صلح است
٧٥	در نماز جماعت	١٥٥	در احکام وقف
٧٩	در نماز مسافر وشرایط قصر	١٥٨	در وصیت است
٨٤	در احکام روزه	١٥٩	در احکام میراث
٩٥	در احکام فطره		تا اخر کتاب






کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55930182


کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55930182



کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55930182


کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55930182


کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55930182